١٦





ترجمه
تفسير مجمع البيان

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه تفسیر مجمع البیان

نویسنده:

طبرسی (معروف) ، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن (صاحب مجمع البیان و اعلام الوری و...)

ناشر چاپی:

فراهانی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه تفسیر مجمع البیان جلد ۱۶

مشخصات کتاب

سرشناسه : طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸ – ۵۴۸ ق.

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه تفسیر مجمع البیان/ تالیف ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی ؛ ترجمه و نگارش از احمد بهشتی ؛ تصحیح و تنظیم موسوی دامغانی.

مشخصات نشر : تهران : فراهانی ، ۱۳ – .

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد هفتم: ۱۳۵۲.

شناسه افزوده : بهشتی، احمد، ۱۳۱۴ –، مترجم

شناسه افزوده : موسوی دامغانی، محمد، مترجم

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۸۷۹۰۷

ص :۱

اشاره

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

سورهٔ طه

اشاره

این سوره مکی است.تعـداد آیات آن از نظر شامیان ۱۴۰ و از نظر کوفیـان ۱۳۵ و از نظر حجازیـان ۱۳۴ و از نظر بصریان ۱۳۲ تاست.

فضیلت این سوره

ابی بن کعب از پیامبر گرامی اسلام نقل کرده است که:هر کس این سوره را قرائت کند در روز قیامت ثواب مهاجرین و انصار به او داده خواهـد شـد.ابو هریره میگویـد:پیامبر خـدا فرمود خداونـد متعال سوره طه و یاسـین را دو هزار سال پیش از خلق آدم قرائت کرد،هنگـامی که فرشـتگان قرآن را شـنیدند،گفتنـد:خوشـا به امتی که قرآن بر او نـازل گردد و خوشا به سـینه هایی که قرآن را حمل کننـد و خوشا به زبانهایی که بقرآن تکلم کنند.حسن میگوید:پیامبر خدا فرمود:بهشتیان جز سوره های یس و طه سورهٔ دیگری از قرآن تلاوت نمیکنند.

بروایت اسحاق بن عمار امام صادق(ع)فرمود:قرائت سورهٔ طه را ترک نکنید، زیرا خداوند دوستدار این سوره و دوستدار کسی است که همواره این سوره را تلاوت میکنـد.در روز قیامت نامـهٔ عملش را بـدست راسـتش خواهد داد و خطاهایی که در دورهٔ مسلمانی از او سرزده،بحساب او نخواهد آورد و پاداش او را چنان میدهد که خشنود گردد.

تفسیر:

در پایـان سورهٔ مریم به نزول قرآن و اینکه قرآن بشارت متقین و انـذار کافرین است اشاره شـد،اینک در آغاز این سوره بـذکر این نکته می پردازد که قرآن برای سعادت پیامبر نازل شده است نه برای بدبختیش.از اینرو می فرماید:

[سوره طه (۲۰): آيات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . طه (۱) مٰا أَنْزَلْنٰا عَلَيْكَ اَلْقُرْآنَ لِتَشْقىٰ (۲) إِلاّٰ تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشىٰ (۳) تَنْزِيلاً مِمَّنْ خَلَقَ اَلْأَرْضَ وَ اَلسَّمٰاوٰاتِ اَلْعُلىٰ (۴) اَلرَّحْمٰنُ عَلَى اَلْعَرْشِ اِسْتَوىٰ (۵) لَهُ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا وَ مٰا تَحْتَ اَلثَّرىٰ (۶) وَ إِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ اَلسِّرَّ وَ أَخْفىٰ (۷) اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ لَهُ اَلْأَسْمٰاءُ اَلْحُسْنىٰ (۸)

ترجمه:

ما قرآن را برای شقاوت تو نازل نکردیم،بلکه یادآوری است برای آنان که بترسند.از جانب کسی است که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است.اوست خداوند رحمان که بر عرش استیلا یافت و آن را آفرید.برای اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و آنچه در زیر خاک است.اگر سخن را آشکار کنی،او راز را و آنچه مخفی تر از راز است میداند.خداوندی که جز او خدایی نیست و برای اوست اسماء نیکو.

لغت:

شقاء:ادامهٔ چیزی که تحمل آن بر نفس دشوار است.مقابل آن«سعادت»است- علی:جمع«علیا».

ثری:خاک مرطوب

ص :۵

جهر:بلند کردن صدا.صفت فاعلی آن«جاهر»و صفت مفعولی آن«مجهور» است.صوت مجهور یعنی صدای بلند.در مقابل آن«صوت مهموس»است.

اعراب:

از حسن روایت شده است که«طه»را بفتح طاء و سکون هاء قرائت میکرد.

در این صورت هاء مبدل از همزه است.یعنی پاها را بر زمین گذار.زیرا در روایت است که پیامبر خدا در نماز یکی از پاها را بلند میکرد تا در نماز مشقت بیشتری تحمل کند.از اینرو خداوند به او فرمود:پاها را بر زمین گذار.ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را بدرد سر اندازی و ناراحت شوی.پس از نزول این آیه،رهبر عالیقدر اسلام پاها را بر زمین نهاد.

از امام صادق(ع)نیز همین طور روایت شده است.ممکن است«هاء»مبدل از همزه نباشد،بلکه در حال وقف بآخر کلمه افزوده شده باشد و این بنا بقول کسانی است که کلمه را مهموز نمیکنند.

ممکن است«طه»برای قسم و جملهٔ بعد جواب قسم باشد.

تذکره:مفعول له و بهتر است که مفعول مطلق برای فعل محذوف باشد و استثناء منقطع است به معنای«لکن»و همچنین در مورد«تنزیلا»که مفعول مطلق است برای«نزلنا»یا«نزل».

لمن یخشی:صفت برای تذکره.

مقصود:

طه

:در آغاز سورهٔ بقره تفسیر حروف مقطعهٔ اوایل سوره و اختلافاتی که در بارهٔ آنهاست ذکر کردیم.

ابن عباس و سعید بن جبیر و حسن و مجاهد و کلبی گفته اند،یعنی ای مرد!جز اینکه بعضی از آنها گفته اند:کلمه حبشی یا نبطی است.کلبی گوید این کلمه به لغت «عک»است.شاعر گوید:

هتفت بطه فی القتال فلم یجب

فخفت لعمری ان یکون موائلا

در میدان جنگ مردی را خواندم و مرا جواب نداد.سوگند که ترسیدم او ملتجی باشد.

مٰا أَنْزَلْنٰا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقىٰ

:حسن گوید:مشرکین به پیامبر میگفتند:

شقی است.خداوند به او فرمود:ای مرد،قرآن را بر تو نازل نکرده ایم که شقی گردی، بلکه برای این است که آمادگی پیدا کنی و بوسیلۀ آن به کرامت دنیا و آخرت نائل گردی.

قتاده می گوید:پیامبر اسلام در تمام شب نماز میگزارد و سر خود را به ریسمانی می بست که خواب او را مغلوب نسازد.خداوند به او دستور فرمود که بر خود آسان گیرد و خاطر نشان کرد که وحی نفرستاده است که تا این اندازه خود را رنجور سازد.

إِلاّٰ تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشىٰ

:مبرد گوید:یعنی قرآن را فرستادیم تا یاد آوری کسانی باشد که از خدا می ترسند.تذکره و تذکیر هر دو مصدرند.

تَنْزِيلاً مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَ السَّمٰاوٰاتِ الْعُلىٰ

:فرستندۀ قرآن در حد اعلای عظمت قرار دارد،زیرا او کسی است که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است.

اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ

:و اوست خداوند رحمان که بر عرش استیلا یافت.

احمد بن یحیی گوید:استواء یعنی توجه به شیء.گویا میخواهد بگوید:

خداوند به آفرینش عرش توجه کرد و خلقت آن را اراده فرمود.در بارۀ معنای استواء در سورۀ بقره و اعراف گفتگو شده است.

لَهُ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا وَ مٰا تَحْتَ الثَّرىٰ

:علم و تدبیر و مالکیت آنچه در آسمانها و زمین است و آنچه میان آنهاست و آنچه زیر خاک است، بخداوند متعال متعلق است.

برخی گفته اند:منظور از «مٰا تَحْتَ الثَّرىٰ» گنج ها و بدن مردگان است.

وَ إِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفىٰ

:اگر صدای خود را بلند کنی بیهوده است و لازم نیست که این زحمت بیهوده را تحمل کنی زیرا خداوند دانای راز

ص :۷

و دانای چیزهایی است که مخفی تر از راز است.برخی گفته اند:یعنی:چه صدا را بلند کنی چه صدا را بلند نکنی خدا داناست.

دربارۀ اینکه آیا مخفی تر از راز چیست؟اختلاف است.برخی گفته اند:راز آن چیزی است که شخص در نهان بدیگری می گوید و مخفی تر از راز آن چیزی است که در دل خود مخفی می سازد.این قول از ابن عباس است.قتاده و سعید بن جبیر و ابن زید گویند:سر چیزی است که شخص در دل خود پنهان می سازد و مخفی تر از سر آن چیزی است که کسی آن را نمیداند تا در دل پنهان سازد.برخی گویند:سر چیزی است که الان در خاطر تو میگذرد و مخفی تر از سر آن چیزی است که بعداً بخاطر تو خواهد گذشت. (۱) مجاهد گوید:سر آن چیزی است که از مردم پوشیده میداری و مخفی تر از آن وسوسه است.زید بن اسلم گوید:یعنی خداوند اسرار مردم را میداند و اسرار خود را از مردم پوشیده داشته است(در این صورت«اخفی»فعل ماضی است).

امام باقر و امام صادق(ع)میفرمایند:سر یعنی چیزی که در ضمیر خود پنهان میکنی و مخفی تر از سر آن چیزی است که قبلا به قلب تو خطور کرده و فراموشش کرده ای (۲)

(السر ما اخفیته فی نفسک و اخفی ما خطر ببالك ثم نسیته) .

اَللّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی

:جز او هیچکس سزاوار پرستش نیست.

او را نام هایی است که بر یگانگی و نعمت بخشی او دلالت دارد و بهر کدام که او را بخوانی رواست.پیامبر خدا فرمود:خدا را نود و نه نام است که هر کس آنها را مورد

ص :8

۱- ۱) -این معنی با آنچه امروز بنام ذهن خود آگاه و ناخودآگاه گفته می شود کاملا متناسب است.

۲- ۲) -در پاورقی پیش اشاره ای به ذهن خود آگاه،و ناخودآگاه کردیم.توضیح آن این است که همیشه ذهن انسان همچون گنجینه ای است پر از اسرار.بعضی از این اسرار فعلا مورد توجه شخص نیستند ولی بعداً ممکن است به مناسبتی متذکر آن شوند.این قسمت از گنجینۀ ذهن را ذهن ناآگاه می گوییم.اما آن اسراری که الان مورد توجه شخص هستند قسمت آگاه و غیر معقول ذهن هستند،از نظر امام پنجم و ششم دعا«سر»قسمت آگاه ذهن و«اخفی» قسمت غیر آگاه ذهن است.

دقت و تأمل قرار دهد به بهشت می رود.زجاج می گفت:مقصود این است که هر کس خدا را به یگانگی بشناسد و این اسماء نیکو را یاد کند و مقصودش توحید و تعظیم خداوند باشد به بهشت می رود.در حدیث است که:هر کس«لا اله الا اللّه»را از روی اخلاص بگوید،به بهشت می رود،این برای کسی است که یکی از نامهای خدا را یاد کند.اما آنکه همهٔ نامهای خدا را یاد کند،چطور؟ در اینجا«اسماء»که موصوف است به صیغهٔ جمع و صفت آن«الحسنی»به صیغهٔ مفرد است نظائر دیگری هم در قرآن دارد.مثل «حَدائِقَ ذاتَ بَهْجَهٍ» و «مَآرِبُ أُخْری» علت این است که صیغهٔ جمع مکسر در حکم مفرد مؤنث است و می توان صفت آن را مفرد مؤنث آورد.

[سوره طه (۲۰): آیات ۹ تا ۱۶]

اشاره

وَ هَلْ أَتاکَ حَدِیثُ مُوسیٰ (۹) إِذْ رَأیٰ ناراً فَقالَ لِأَهْلِهِ اُمْکُثُوا إِنِّی آنَسْتُ ناراً لَعَلِّی آتِیکُمْ مِنْها بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلَی اَلنّارِ هُدیً (۱۰) فَلَمّا أَتاها نُودِیَ یا مُوسیٰ (۱۱) إِنِّی أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوادِ اَلْمُقَدَّسِ طُویً (۱۲) وَ أَنَا اِخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِما یُوحیٰ (۱۳) إِنَّنِی أَنَا اَللّهُ لا إِلٰهَ إِلاّ أَنَا فَاعْبُدْنِی وَ أَقِمِ اَلصَّلاةَ لِذِکْرِی (۱۴) إِنَّ اَلسّاعَةَ آتِیَةٌ أَکادُ أُخْفِیها لِتُجْزیٰ کُلُّ نَفْسٍ بِما تَسْعیٰ (۱۵) فَلا یَصُدَّنَّکَ عَنْها مَنْ لا یُؤْمِنُ بِها وَ اِتَّبَعَ هَواهُ فَتَرْدیٰ (۱۶)

ترجمه:

آیا داستان موسی به تو رسیده است؟آن گاه که آتشی دید و به اهل خود گفت:

باشید که من آتشی دیدم.شاید آتشگیره ای بیاورم یا بوسیلهٔ آتشی راهی پیدا کنم.

همین که نزد آتش آمد،ندا شد:ای موسی!من پروردگار توام.نعلینت را بیرون بیاور.تو در وادی مقدس«طوی»هستی.من ترا برگزیدم.به آنچه وحی می شود

ص: ۱۰

گوش فرا ده.من خـدای توام.جز من خـدایی نیست.مرا پرسـتش کن و نماز را بیاد من بپای دار.قیامت فرا می رسد.میخواهم آن را مخفی بـدارم تا هر کسـی به سـعی خود جزا بیند.مبادا آنهایی که به آن ایمان ندارند و پیرو هوای نفس هسـتند ترا از آن باز دارند که گرفتار هلاکت می شوی.

قرائت:

ابو علی می گویـد:کسـانی که«انی»را بکسـر همزه خوانـده انـد،از لحـاظ این است که کلاـم حکـایت است و کسـانی که بفتح خوانده اند بخاطر این است که حرف جر از آن حذف شده است.

لاهله:حمزه این کلمه را بضم هاء اخیر خوانده است.

انا اخترتک:حمزه به همین صورت و دیگران«انا اخترناک»خوانده اند.

اما به صیغهٔ مفرد با سیاق آیات سازگارتر است.

طوی:ابن عامر و اهل کوفه به تنوین و دیگران بـدون تنوین خوانده اند و این بنا بر این است که کلمه منصـرف یا غیر منصـرف باشد.وجه عدم انصراف یا این است که علم و مؤنث است یا این است که کلمه معدوله است.

اعراب:

إِذْ رَأى

:ظرف متعلق بمحذوف در محل نصب و حال از«حدیث موسی».

أَکادُ أُخْفِیها

:این جمله در محل رفع و خبر بعد از خبر برای«ان».

لتجزی:متعلق به«آتیه»یا «أَقِمِ الصَّلاةَ» .

فتردی:منصوب به اضمار«ان»در جواب نهی.

مقصود:

اکنون خداوند پیامبر خود را در برابر آزار و اذیت ها تسلیت گفته،او را به صبر و شکیبایی فرا میخواند.هم چنان که موسی صبر کرد و رستگاری دنیا و آخرت نصیبش گردید.میفرماید:

وَ هَلْ أَتاکَ حَدِیثُ مُوسی

:گاهی شخص بدیگری می گوید:آیا خبر فلانی

ص :۱۱

را شـنیده ای؟آن گاه شروع به بیان خبر میکند.در اینجا نیز ممکن است همین طور باشد.یعنی پیامبر خدا هنوز داستان موسی را نشنیده و اینک خداوند میخواهد برایش بیان کند.ممکن است استفهام تقریری و به معنای اخبار باشد.

إِذْ رَأى ناراً

:ابن عبـاس می گویـد:موسـی مردی غیرتمنـد بود.بـا کسـی سـفر نمیکرد تا زنش را نبینـد.هنگامی که خواست از مـدین خارج شود،همسـرش را بر اسـتری نشانـد و چنـد گوسـفندی که داشت بـا خود برداشت اثاثیـهٔ خـانه اش نیز در جوالی بر استر بود.در تـاریکی شب راه را گم کرد و چراغی که داشت روشن نشـد و موقـع وضع حمـل زنش بود.از دور آتشـی دیـد که در حقیقت بنظر وی آتش و پیش خداوند نور بود.

همسرش دختر شعیب بود که در مدین با یکدیگر ازدواج کرده بودند.در این وقت که شب جمعه بود به همسرش فرمود:قدری درنگ کنید که من آتشی می بینم.

می روم شاید آتش گیره ای بیاورم که از نور استفاده کنید یا آنکه در کنار آتش کسی ببینم که راه را بمن نشان دهد.یا اینکه از خود آتش نشانی بیابم که بوسیلهٔ آن راه را پیدا کنم.

فَلَمّا أَتاها نُودِيَ يا مُوسى إِنِّي أَنَا رَبُّكَ

:ابن عباس می گوید:همین که نزدیک آتش آمد،با کمال تعجب مشاهده کرد که آتش در درخت عناب است.در آنجا ایستاد و محو تماشـای زیبـایی آتش و سـبزی و خرمی درخت گردیـد.در این وقت از سوی درخت به او خطـاب شـد:ای موسـی!من آفریدگار توام و تدبیر امور تو در کف من است.

وهب گوید:موسی بسرعت جواب داد که من صدای ترا می شنوم و ترا نمی بینم.

کجایی؟گفت:من بالای سر تو و با تو و پیش رو و پشت سر توام و از تو بتو نزدیکترم.

موسی دانست که این اوصاف مخصوص خداست و اطمینان یافت و این بخاطر اعجازی بود که ظاهر شده بود.

برخی گفته انـد:این اطمینان از آنجا حاصل شـد که میدید آتشـی در درختی سبز روشن است نه آتش درخت را می سوزاند و نه درخت آتش را خاموش میکند و صدای

ص :۱۲

تسبیح فرشتگان را می شنید.چنین منظره ای باعث آرامش خاطر او گردید.

تکرار ضمیر بصورت متصل و منفصل برای تأکید و ازالهٔ شبهه و تحقیق معرفت است.

فَاخْلَعْ نَعْلَيْکَ

:نعلینت را بیرون بیاور.

در بارهٔ علت این امر اقوالی است:

۱-کعب و عکرمه گویند:نعلین از پوست میتهٔ الاغ بود.از امام صادق(ع) نیز چنین روایت شده است.

۲-حسن و مجاهد و سعید بن جبیر و ابن جریح گویند:از پوست گاو تذکیه شده بود.منظور این بود که پا را برهنه کند و از برکت وادی مقدس بهره مند گردد.

۳-اصم گوید:پا برهنه بودن نشان تواضع است.بهمین جهت گذشتگان پا برهنه طواف میکردند.

۴-ابو مسلم گوید:موسی نعل پوشیده بود که از پلیدی و شر حشرات مصون بماند.خداوند او را ایمن ساخت و مطمئنش کرد که خطری نیست و زمین پاک است.

إِنَّکَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُوىً

:طوی نام همان سر زمین مقدس است.در بارهٔ وجه تسمیه گفته اند:دو بار تقدیس شده است.مقدس یعنی مبارک.منظور این است که در آنجا نعمت ها و رزق و روزی فراوان است.بعضی گفته اند:یعنی تطهیر شده است.

وَ أَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِما يُوحىٰ

:من ترا برسالت برگزیده ام.سخنم را گوش ده و ثبات قدم داشته باش.

إِنَّنِی أَنَا اللّٰهُ لا إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدْنِی وَ أَقِمِ الصَّلاٰةَ لِذِکْرِی

:پس به او دستور داد که وحی را استماع کند.در بارهٔ توحید و اخلاص به او دستور داده،می فرماید:خدایی که سزاوار پرستش باشد،جز من نیست.مرا پرستش کن و کسی را در عبادت شریک من نگردان و نماز را برای اینکه به تسبیح و تعظیم به یاد من باشی بپای دار.زیرا نماز جز برای یاد خدا نیست.یا اینکه مقصود این است که نماز را بپای دار تا من هم بمدح و ثنا بیاد تو باشم.

ص :۱۳

اکثر مفسـران قرآن معتقدنـد که منظور از جملـهٔ اخیر این است که هر وقت متـذکر شدی که نمازی بر عهده داری بخوان.خواه در وقت نماز باشی و خواه نباشی.

این مطلب از امام باقر(ع)نیز روایت شـده است.انس می گوید:پیامبر خدا فرمود هر کس نمازی را فراموش کرد،هر وقت بخاطر آورد بخواند که کفاره ای جز این ندارد پس این آیه را خواند: «أَقِمِ الصَّلاٰةَ لِذِكْرِی» این روایت در صحیح مسلم است.

إِنَّ السّٰاعَةَ آتِیَةٌ أَكٰادُ أُخْفِیهٰا

:قیامت بطور حتم فرا می رسد.میخواهم هنگام فرا رسیدن آن را از بندگانم مخفی بدارم تا ناگهان فرا برسد.

تغلب گوید:بهترین تفسیر همین است.

فایـدهٔ کتمـان،این است که مخوف تر و هولنـاکتر خواهـد بود.زیرا مردم وقـتی ندانـند قیـامت چه وقت فرا می رسـد؟بیشـتر می ترسند.

برخی گفتـه انـد:یعنی میخـواهم از خـودم هم آن را مخفی بدارم.بـدیهی است که هر وقت خداونـد بگویـد:میخـواهم آن را از خودم هم مخفی بـدارم،معلوم است که برای تو هم نخواهم گفت.عادت عرب این بود که هر گاه میخواسـتند در کتمان چیزی مبالغه کننـد،می گفتنـد:«کتمته حتی من نفسـی»و مقصود این بود که به احـدی نخواهم گفت بدینترتیب خداوند متعال هم حد اکثر مبالغه را در بارهٔ اخفای قیامت کرده است.

ابو عبیده می گوید:یعنی نزدیک است که قیامت را بمرحلهٔ وقوع برسانم.

لِتُجْزیٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا تَسْعیٰ

:هدف از وقوع قیامت این است که هر کسی پاداش عمل نیک و بد خود را ببیند و از ظالم انتقام مظلوم گرفته شود.

فَلاٰ یَصُدَّنَّكَ عَنْهٰا مَنْ لاٰ یُؤْمِنُ بِهٰا وَ اتَّبَعَ هَوٰاهُ فَتَرْدیٰ

:کسـانی که بقیامت مؤمن نیسـتند و به هوای نفس تن داده انـد،ترا از نماز یا از ایمان بقیامت یا عبادت و دعوت باز ندارنـد که گرفتار هلاکت خواهی شد.این خطاب اگر چه بموسی است،اما در حقیقت بهمهٔ مکلفین است.

ص :۱۴

دلالت آیات:

از این آیات برمی آید که خداوند با موسی تکلم کرده است و کلام خداوند قدیم نیست.بلکه حادث است.زیرا کلام خداوند بصورت حروفی منظم در درخت حلول کرد.

ص: ۱۵

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۷ تا ۳۶]

اشاره

وَ مٰا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يٰا مُوسىٰ (۱۷) قٰالَ هِيَ عَصٰايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهٰا وَ أَهُشُّ بِهٰا عَلىٰ غَنَمِي وَ لِيَ فِيهٰا مَآرِبُ أُخْرىٰ (۱۸) قٰالَ أَلْقِهٰا يٰا مُوسىٰ (۱۹) فَأَلْقٰاهٰا فَإِذٰا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعىٰ (۲۰) قٰالَ خُذْهٰا وَ لاٰ تَخَفْ سَنُعِيدُهٰا سِيرَتَهَا اَلْأُولىٰ (۲۱) وَ اُضْمُمْ يَدَكَ إِلىٰ جَنٰاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضٰاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرىٰ (۲۲) لِنُرِيَكَ مِنْ آيٰاتِنَا اَلْكُبْرىٰ (۲۳) اِذْهَبْ إِلىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغىٰ (۲۴) قٰالَ رَبِّ اِشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵) وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي (۲۶) وَ اُحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسٰانِي (۲۷) يَفْقَهُوا قَوْلِي (۲۸) وَ اِجْعَلْ لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي (۲۹) هٰارُونَ أَخِي (۳۰) اُشْدُدْ بِهِ أَزْرِي (۳۱) وَ أَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي (۳۲) كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً (۳۳) وَ نَذْكُرَكَ كَثِيراً (۳۴) إِنَّكَ كُنْتَ بِنٰا بَصِيراً (۳۵) قٰالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يٰا مُوسىٰ (۳۶)

ص: ۱۶

ترجمه:

ای موسی!چه بدست داری.گفت:عصای من است که بدان تکیه می کنم و بوسیلهٔ آن شاخ درختان را برای گوسفندانم می شکنم و فایده های دیگری نیز برای من در آن هست.خداوند فرمود:موسی!عصایت را بیفکن.موسی عصا را افکند.

در این هنگام عصا ماری گردید که به سرعت حرکت میکرد.خداوند فرمود:بگیر آن را و نترس.بزودی صفت اولش را به آن برمیگردانم و دستت را زیر بغلت کن که سفید و نورانی بی هیچ لکه ای خارج خواهد شد که اینهم نشان دیگری است تا نشانهای بزرگ خود را بتو بنمایانیم.برو پیش فرعون که طغیان کرد.

موسی گفت:خدایا سینه ام را بگشای و کارم را آسان کن و گره زبانم را بگشای تا سخنم را بفهمند و برایم از بستگانم وزیر و همکاری قرار ده،هارون برادرم را،پشتم را به او محکم گردان و او را در کارم شریکم گردان تا ترا بسیار تسبیح کنیم و بسیار بیاد تو باشیم که تو به حال ما بصیر هستی.خداوند فرمود:خواست تو به تو داده شد، ای موسی.

قرائت:

اشدد:ابن عامر بفتح همزهٔ قطع خوانده است و دیگران بضم همزهٔ وصل.

طبق قرائت ابن عامر فعل مضارع متکلم وحده و اخبار است.چنان که«اشرک»را نیز وی بضم همزه و بصیغهٔ متکلم خوانده است.پیداست که شرکت هارون در نبوت موسی به ارادهٔ خداست نه به ارادهٔ موسی.پس بهتر است بصورت دعا باشد.

اهش:در قرائت غیر مشهور بکسر هاء خوانده شده است و ظاهراً بضم و کسر هر دو صحیح است.

لغت:

توکؤ و اتکاء:یعنی تکیه کردن و خود را نگاه داشتن.

هش.شکستن شاخ و برگ درخت.

مآرب:حوائج جمع مأربه به سه حرکت راء

ص :۱۷

سیره:روش و طریقت.مقصود گذراندن شیء است در جهتی.

جناح:میل.علت اینکه به بال پرنده«جناح»گویند،این است که پرنده بوسیلهٔ آن به این سوی و آن سوی میل می کند.بازوی انسان جناح اوست.زیرا دست انسان از جهت بازوست که به این سوی و آن سوی گردش و میل می کند. بعضی گفته اند:مقصود از جناح پهلوست.زیرا دنده ها از پهلو مایل می شوند.ابو عبیده گوید:جناح یعنی ناحیه.

طغیان:گذشتن از حد در عصیان.

شرح صدر:گشایش.شرح معنی یعنی گشایش معنی.

عقده:مجموعهٔ بهم چسبیده ای که جدا کردن آن دشوار باشد.

حل:گشودن.ضد عقده وزیر:کسی که بار سنگین رئیس را بدوش بکشد.این کلمه از«وزر»بمعنی بار مشتق است.

ازر:پشت.

اعراب:

مٰا تِلْکَ بِیَمِینِکَ

:زجاج گوید:«تلک»بمعنای«التی»است.

بعضی از متأخرین معتقدند که:«تلک»مبتدا و«ما»خبر و«بیمینک»در محل نصب و حال است.

فَإِذٰا هِیَ حَیَّةٌ تَسْعیٰ

:اذا ظرف مفاجاه و عامل آن فعل است.

سیرتها:منصوب به نزع خافض.

مِنْ غَیْرِ سُوءٍ

:در محل نصب و حال از«بیضاء»است که خود حال دیگری است.

لنراک:لام متعلق است به«و اضمم»و مفعول ثانی«نری» محذوف است.

هارون:بدل«وزیر».

ص :۱۸

کثیرا:صفت برای مصدر محذوف.

مقصود:

اکنون بذکر معجزاتی که به موسی عطا کرده بود پرداخته،میفرماید:

وَ مٰا تِلْکَ بِیَمِینِکَ یٰا مُوسیٰ

:برای اینکه موسی را وادار به تأمل در بارۀ عصا کند تا بعداً معجزه را بدست او اجراء کند،از او می پرسد:چه در دست داری؟
قٰالَ هِیَ عَصٰایَ أَتَوَکَّؤُا عَلَیْهٰا :موسی در جواب می گوید:عصای من است که در وقت راه رفتن تکیه بر آن می کنم.

وَ أَهُشُّ بِهٰا عَلیٰ غَنَمِی

:و بوسیلۀ آن برگ درختان را می ریزم تا گوسفندانم بخورند.

وَ لِیَ فِیهٰا مَآرِبُ أُخْریٰ

:و نیازهای دیگری نیز به آن دارم.این جمله از باب کنایه است و با ذکر لازم اراده کرده است ملزوم را.ابن عباس گوید:بوسیلۀ آن توشۀ خود را بدوش می کشید و آن را بر زمین می کوبید و آب از توشۀ خود بیرون می آورد و بوسیلۀ آن چیزهای خوردنی را از زمین خارج می کرد و درندگان را از خود دور میکرد و با دشمن می جنگید و در وقت آب کشیدن از چاه از آن استفاده می کرد و انیس تنهایی او بود و درخت های بلند را بکمک آن خم میکرد.

قٰالَ أَلْقِهٰا یٰا مُوسیٰ فَأَلْقٰاهٰا فَإِذٰا هِیَ حَیَّةٌ تَسْعیٰ

:بدستور خداوند عصا را بر زمین افکند و به شکل ماری در آمد که با سرعت حرکت می کرد.برخی گفته اند:

به شکل مار زرد رنگی در آمد که همچون اسب دارای یال بود و هم چنان بزرگ شد تا به شکل اژدهای عظیمی در آمد.برخی گفته اند:لحظه ای پس از آنکه عصا را بر زمین افکند به شکل بزرگترین اژدهایی در آمد که کمتر کسی آن را دیده بود.

همچون کره شتری بود که سنگها را می بلعید و درختها را از ریشه برمی آورد و از چشمانش آتش بیرون می جهید و سر خمیدۀ عصا بگردن اژدها تبدیل شده،در آن موهایی روئیده بود به شکل نیزه.موسی همین که این منظره را دید،بعقب رفت.

سپس بیاد خداوند افتاد و از روی شرم و حیا بر جای خود ایستاد.از جانب خداوند

فرمان آمد که بجای اولت برگرد.موسی با اینکه سخت می ترسید،برگشت. قالَ خُذْها وَ لا تَخَفْ سَنُعِيدُها سِيرَتَهَا الْأُولىٰ :آن گاه خداوند به او فرمود:اژدها را بگیر و نترس که ما او را به شکل همان عصای نخست در می آوریم.

موسی جبهٔ پشمینه ای بر تن داشت که دامن آن را شکافته بود.همین که خداوند فرمان داد که اژدها را بگیرد،دست برد و دامن جبه را گرفت تا بوسیلهٔ آن اژدها را بگیرد.خطاب آمد تو گمان می کنی اگر خداوند اژدها را اجازه داده بود که بتو صدمه ای بزند می توانستی بوسیلهٔ دامن جبه خود را از صدمهٔ آن نجات دهی؟ موسی گفت:نه.من ضعیفم و آدم ضعیف می ترسد.آن گاه دامن جبه را رها کرد و دست خود را در دهان اژدها فرو برد ولی با کمال تعجب مشاهده کرد گردن عصا در دست دارد.

برخی گفته اند:این عصا از چوب آس بهشتی بود که پیامبران سلف از آدم ابو البشر به ارث برده بودند و شعیب آن را به موسی داده بود.وهب گوید:از درخت خارداری(عوسج)بود بطول ده ذراع.یعنی به بلندی قامت موسی.

وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلىٰ جَنٰاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضٰاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرىٰ

:مجاهد و کلبی گویند:یعنی دست خود را زیر بغل کن.برخی گفته اند:یعنی دستت را به- پهلویت بگذار و برخی گفته اند:یعنی دستت را در گریبانت ببر و جناح کنایه از گریبان است.رنگ پوست موسی میان سفیدی و سیاهی بود همین که دستش را از گریبانش خارج کرد،بقدری سفید و درخشان بنظر می رسید که مثل ماه و خورشید بلکه بقول ابن عباس شدیدتر از خورشید و ماه می درخشید.بدون اینکه نقطهٔ سیاه یا لکه ای در آن باشد.وقتی که دستش را به جای اول برگردانید برنگ سابق خود برگشت و این آیت دیگری بود که خداوند بعنوان سند و اعجاز نبوت و رسالت بوی عطا میکرد.

لِنُرِيَكَ مِنْ آيٰاتِنَا الْكُبْرىٰ

:منظور ما این است که بزرگترین آیات خود را بتو نشان دهیم.در اینجا اگر«الکبر»گفته می شد که صفت همهٔ آیات باشد، روا بود.

ص :۲۰

برخی گفته اند:یعنی می خواهیم غیر از این دو علامت،آیات و علامات دیگری هم بتو ارائه دهیم.

برخی گفته اند:منظور از این آیات،هلاک فرعون و قوم اوست.

پس از آنکه خداوند معجزه ها را به او نشان داد،او را امر به تبلیغ کرد و به او فرمود:

اِذْهَبْ إِلیٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغیٰ

:اکنون بمنظور دعوت فرعون نزد او برو که او مردی جبار و طغیانگر و متجاوز است.

قٰالَ رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی

:در این وقت موسی تقاضا کرد که:پروردگارا سینه ام را گشایش ده تا نترسم و بیمی بدل راه ندهم.

وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی

:تحمل بار سنگین رسالت را بر من آسان گردان تا بتوانم نزد این مرد خود خواه بروم و او را به حق دعوت کنم.

وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسٰانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی

:گویند:در زبان موسی نقصانی بود که کلمات را سریع ادا میکرد و شنونده متوجه سخن او نمیشد.برخی گفته اند:

هنگامی که کودک خرد سالی بود و فرعون او را در آغوش گرفت و ریش او را کند، فرعون خواست او را بکشد.آسیه گفت:او را نکش که کودک خرد سالی است و عقل ندارد و علامت جهلش این است که میان درّ و آتش تمیز نمیدهد.فرعون دستور داد در و آتش آوردند و پیش روی موسی نهادند.میخواست در را بردارد ولی جبرئیل مانع او شد و او آتش را برداشت و در دهان گذاشت و زبانش سوخت.

برخی گفته اند:تمام مانع از زبان موسی برداشته نشد زیرا در جای دیگر از قول فرعون می فرماید: «وَ لاٰ یَکٰادُ یُبِینُ» (سوره زخرف آیه ۵۲)ولی حسن می گوید:خداوند دعای موسی را مستجاب کرد و گره را از زبانش گشود و این قول صحیح است.زیرا خداوند فرماید: «أُوتِیتَ سُؤْلَکَ یٰا مُوسیٰ» خواهش تو ای موسی برآورده شد و معنی «لاٰ یَکٰادُ یُبِینُ» این است که موسی دلیل و حجتی ندارد و بدینوسیله می خواستند مردم را از او دور سازند.

وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی

:خدایا یکی از بستگان مرا که نسبت بمن صمیمی تر و دلسوزترند،بکمک من بفرست تا هنگام رفتن نزد فرعون مرا کمک کند.

هارُونَ أَخِی

:این وزیر هارون است که برادر پدری و مادری موسی بود و در مصر به سر می برد.

اُشْدُدْ بِهِ أَزْرِی

:پشتم را به او محکم گردان و او را بکمک من بفرست.

وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی

:او را در وظیفۀ مقدس نبوت شریک من گردان تا بر کمک من مشتاق تر باشد.بنا بر این موسی فقط تقاضای وزارت هارون نکرد،بلکه مقام نبوت هم برای او تقاضا کرد.

علت اینکه وزیر می گویند،این است که وزیر کارها و وظایف سنگین زمامدار را متحمل می شود.

برخی گفته اند:این کلمه از وزر بمعنی ملجاست و علت اینکه وزیر می گویند این است که زمامدار در تصمیمات و کارها به او ملتجی می شود.

گویند:هارون سه سال از موسی بزرگتر بود.قدش از موسی بلندتر و رنگش سفیدتر و بدنش فربه تر و زبانش گویاتر بود و سه سال پیش از موسی زندگی را بدرود گفت.

کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثِیراً

:این خواسته های ما را برآورده فرما تا ترا بسیار تقدیس کنیم.

یعنی این درخواستها برای مقام و ریاست نیست.بلکه برای این است که بهتر بتوانیم ترا عبادت کنیم و دستوراتت را بمرحلۀ اجرا در آوریم.

وَ نَذْکُرَکَ کَثِیراً

:بخاطر نعمتهایی که بما عطا کرده ای ترا حمد و ثنا گوییم.

إِنَّکَ کُنْتَ بِنا بَصِیراً

:تو به احوال و امور ما عالم هستی.برخی گفته اند:یعنی تو میدانی که در انجام وظائف نبوت به این چیزها محتاجیم.

قٰالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يٰا مُوسىٰ

:خداوند متعال به موسی فرمود:خواسته هایت بر آورده شد.

ص :۲۲

امام صادق می فرماید:پدرم از جدم امیر المؤمنین نقل کرده که:

«کن لما لا ترجو ارجی منک لما ترجو فان موسی بن عمران خرج یقتبس لاهله ناراً فکلمه اللّه عز و جل فرجع نبیاً و خرجت ملکه سبا کافره فاسلمت مع سلیمان و خرج سحره فرعون یطلبون العزه لفرعون فرجعوا مؤمنین» به آنچه امیدوار نیستی،امیدوارتر از آنچه امیدواری،امیدوار باش.زیرا موسی رفت که برای خانواده اش آتشی بیاورد و خدا با او تکلم کرد و پیامبر شد و برگشت و ملکۀ سبا با حال کفر نزد سلیمان رفت و مسلمان شد و ساحران دربار فرعون در راه عزت فرعون کوشش میکردند و دارای ایمان شدند و برگشتند.

[سوره طه (۲۰): آیات ۳۷ تا ۴۴]

اشاره

وَ لَقَدْ مَنَنّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرى (۳۷) إِذْ أَوْحَيْنا إِلى أُمِّكَ ما يُوحى (۳۸) أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَ عَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لِتُصْنَعَ عَلى عَيْنِي (۳۹) إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلى مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْناكَ إِلى أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُها وَ لا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْساً فَنَجَّيْناكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنّاكَ فُتُوناً فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلى قَدَرٍ يا مُوسى (۴۰) وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي (۴۱) اِذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوكَ بِآياتِي وَ لا تَنِيا فِي ذِكْرِي (۴۲) اِذْهَبا إِلى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغى (۴۳) فَقُولا لَهُ قَوْلاً لَيِّناً لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشى (۴۴)

ترجمه:

بار دیگر بر تو منت نهادیم.هنگامی که بمادرت وحی کردیم که او را در صندوق بیفکن و بدریا انداز.باید دریا او را به ساحل افکند و دشمن من و او،او را از دریا بگیرد و محبت خود را بر تو افکندم تا زیر نظرم پرورش یابی.هنگامی که خواهرت آمد و گفت:آیا شما را دلالت کنم به کسی که کفیل موسی شود؟آن گاه ترا بمادرت برگرداندیم تا چشمش روشن شود و غم نخورد و شخصی را کشتی و ترا از غم نجات دادیم و ترا آزمایش کردیم و چند سال در میان مردم مدین به سر بردی تا بمرحلۀ رسالت رسیدی ای موسی و ترا برای خویش برگزیدم بهمراه برادرت آیات مرا ببرید و در یاد من سستی نکنید.بروید پیش فرعون که او طغیان کرده است و به او سخن نرم بگوئید.شاید متذکر شود یا بترسد.

قرائت:

لتصنع:ابو جعفر به جزم و دیگران به فتح خوانده اند.

لغت:

من:این کلمه در اصل بمعنای قطع است و به نعمتی گفته می شود که از دیگری برای انسان جدا شود.

مره:یک بار.

قذف:انداختن یم:دریا اصطناع:نیکی کردن ونی:سست گردید.عجاج گوید:

فما ونی محمد مذ ان غفر

له الا لاه ما مضی و ما غبر

محمد از زمانی که خداوند او را مشمول عفو و مغفرت خود گردانید،هرگز سستی نکرد.

ص :۲۵

اعراب:

مره:مصدر و مفعول مطلق یا ظرف و مفعول فیه مٰا یُوحیٰ :تأویل بمصدر و مفعول مطلق أَنِ اقْذِفِیهِ :در محل نصب و مفعول اوحینا لتصنع:جار و مجرور متعلق به«القیت» عَلیٰ قَدَرٍ :در محل نصب و حال.یعنی:«جئت مقدراً ما قدر لک»

مقصود:

چون خداوند به موسی خبر داد که خواستهٔ او را برآورده است،بدنبال آن بذکر نعمتهای خویش نسبت به موسی پرداخته،می فرماید:

وَ لَقَدْ مَنَنّٰا عَلَیْکَ مَرَّةً أُخْریٰ

:این برای اولین بار نیست که ترا مشمول نعمت خود قرار میدهیم.تو همواره مورد نظر و عنایت ما بوده ای.یک بار دیگر نیز در دوران کودکی بر تو منت نهادیم.

إِذْ أَوْحَیْنٰا إِلیٰ أُمِّکَ مٰا یُوحیٰ

:هنگامی که بمادرت راه نجات ترا از کشته شدن بدست مأمورین فرعون نشان دادیم.

جبائی گوید:مادر موسی خواب دیده بود.

أَنِ اقْذِفِیهِ فِی التّٰابُوتِ

:بمادرت گفتیم.او را در صندوق بگذار.

فَاقْذِفِیهِ فِی الْیَمِّ

:آن گاه صندوق را در دریای نیل بینداز.

فَلْیُلْقِهِ الْیَمُّ بِالسّٰاحِلِ

:دریا نیز مأمور است که موسی را به ساحل بیفکند و این کار را خواهد کرد.

یَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِی وَ عَدُوٌّ لَهُ

:فرعون دشمن خدا و همهٔ انبیا بود.اما با موسی یک دشمنی خاص داشت،زیرا تصور می کرد که سلطنتش بدست موسی منقرض خواهد شد.

فرعون پسران بنی اسرائیل را می کشت.سپس ترسید که نسل ایشان منقرض شود.از اینرو یک سال آنها را می کشت و یک

سال نمی کشت.خداوند موسی را در آن

ص: ۲۶

سالی بدنیا آورد که بچه ها کشته می شدند و او را از کشته شدن نجات داد.

وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي

:ترا آن چنان آفریدم که هر که ترا ببیند دوستت بدارد.حتی فرعون هم ترا دوست داشت و از شرش سالم ماندی و آسیه همسر فرعون هم ترا دوست داشت و ترا بفرزندی گرفت.

ابن عباس گوید:یعنی محبت ترا در دل بندگانم انداختم بطوری که مؤمن و کافر ترا دوست بدارند.

قتاده گوید:در چشم موسی ملاحتی بود که هر کس او را میدید به او عشق می ورزید.

وَ لِتُصْنَعَ عَلىٰ عَيْنِي

:قتاده گوید:یعنی منظورم این بود که تو زیر نظر خودم بزرگ شوی و در رفاه و آسایش باشی.زیرا وقتی که کسی را زیر نظر بگیرند؛ آسایش او را تأمین می کنند.

جبائی گوید:یعنی بمادرت برسی و از شیر مادرت تغذیه کنی.

ابو مسلم گوید:یعنی تحت حفاظت من باشی.

إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ

:بهمین منظور مقدر کردیم که خواهرت نزد ایشان برود و ایشان را راهنمایی کند که ترا بدست مادرت بسپارند.

برنامهٔ تربیت موسی آن طوری که خدا میخواست همین بود.

مادر موسی مقداری پنبه در صندوق گذارد و طفل را در میان آن نهاد و بدریای نیل افکند.از دریای نیل نهری بزرگ منشعب می شد و به باغ فرعون می رفت.

هنگامی که فرعون و همسرش بر کنار نهر نشسته بودند،مشاهده کردند که صندوقی روی آب است.فرعون دستور داد صندوق را بیرون آوردند و سرش را گشودند دیدند کودک زیبایی در میان آن است.فرعون چنان شیفتهٔ او شد که نتوانست خود را کنترل کند.

طفل از گرسنگی گریه می کرد و فرعون زنان شیرده را برای شیر دادن او احضار کرد.موسی پستان هیچیک را نگرفت.خواهر موسی که بدنبال صندوق آمده بود،ایستاده بود و تماشا میکرد.گفت:

-من زنی می آورم که او را شیر دهد و به او علاقه مند باشد.

آنها پذیرفتند و خواهر موسی سراغ مادر رفت و مادر را به کاخ فرعون آورد و موسی پستان مادر را گرفت.در اشاره بهمین مطلب است که قرآن می گوید:

فَرَجَعْنٰاکَ إِلیٰ أُمِّکَ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهٰا وَ لاٰ تَحْزَنَ

:ترا بمادرت برگرداندیم تا از دیدن تو چشمش روشن شود و ترس کشته شدن یا غرق شدن ترا از دل خارج سازد.

مادر موسی طفل را بخانه برد و در برابر حقوقی که فرعون برایش قرار داده بود به شیر دادن او پرداخت.

وَ قَتَلْتَ نَفْساً

:ابن عباس می گوید:موسی یک مرد کافر قبطی را کشته بود.

از پیامبر خدا روایت شده است که،خداوند برادرم موسی را رحمت کند.دوازده ساله بود که مردی را به خطا کشت.

فَنَجَّیْنٰاکَ مِنَ الْغَمِّ

:موسی ترسید که قبطیان در صدد انتقام برآیند.خداوند به او فرمود:ما ترا از غم قصاص ایشان نجات دادیم و از ترس ایمنی بخشیدیم.

وَ فَتَنّٰاکَ فُتُوناً

:ترا در معرض امتحان و آزمایش قرار دادیم تا اینکه برای رسالت آمادگی و خلوص پیدا کردی.این یکی از بزرگترین نعمتهای خداوند بود در بارۀ موسی.

ابن عباس گوید:یعنی ترا از محنتهای پیاپی نجات دادیم.در آن سالی ترا بدنیا آوردیم که فرعون بچه ها را می کشت و ترا بدریا انداختند و از پستان هیچ زنی شیر نخوردی و ریش فرعون را کندی و او تصمیم قتل ترا گرفت و چون بجای درّ آتش در دهان نهادی از کشتنت منصرف شد و یکی از دوستان نزد تو آمد و ترا مطلع کرد که قصد کشتنت دارند.

برخی گویند:یعنی امر معاش را بر تو دشوار کردیم تا ناچار شدی شبانی شعیب کنی.

فَلَبِثْتَ سِنِینَ فِی أَهْلِ مَدْیَنَ

:و چند سالی در میان مردم مدین بسر ببری.

ثُمَّ جِئْتَ عَلیٰ قَدَرٍ یٰا مُوسیٰ

:تا بدورانی رسیدی که وقت بعثت تو به رسالت

ص :۲۸

و نبوت بود.

شاعر می گوید:

قال الخلافه او کانت له قدراً

کما اتی ربه موسی علی قدر

او به خلافت رسید یا اینکه خلافت برای او مقدر بود.چنان که موسی در وقت مقدر نزد خدایش آمد.

برخی گویند:یعنی به سن چهل سالگی که سن وحی انبیاء است رسیدی.

برخی گویند:یعنی در همان وقتی آمدی که خداوند برای نبوت و وحی تو مقدر کرده بود.

وَ اصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسِی

:ابن عباس گوید:یعنی ترا برای وحی و رسالت خویش برگزیدم و ترا آن چنان خالص گردانیدم که به اراده و محبت من حرکت کنی.بدیهی است که تبلیغ رسالت،باید به اراده و محبت خدا باشد.

زجاج گوید:یعنی ترا برگزیدم که میان من و مردم واسطه باشی،بطوری که در تبلیغ رسالت از جانب من بمنزلهٔ این باشی که گویا خودم با مردم سخن می گویم.

اِذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوکَ بِآیَاتِی

:ابن عباس گوید:یعنی تو و برادرت آیات نه گانهٔ مرا با خود ببرید.

وَ لاٰ تَنِیَا فِی ذِکْرِی

:ابن عباس گوید:یعنی در ادای رسالتم سستی نکنید.

سدی گوید:یعنی در فرمان من سستی نکنید.محمد بن کعب گوید:یعنی ترس از فرعون باعث نشود که در انجام دستورات من کوتاهی کنید.

اِذْهَبَا إِلَیٰ فِرْعَوْنَ

:بار دیگر تأکید دستور سابق می کند که نزد فرعون روند.

برخی گویند:در دستور اول فقط خود موسی مأمور شده بود ولی در این دستور هم موسی مأمور است و هم هارون.پس هر

دوی آنها پیامبرند و شریک در رسالت.

إِنَّهُ طَغى

:فرعون را بعنوان مردی عاصی و طغیانگر معرفی می کند.

فَقُولا لَهُ قَوْلاً لَيِّناً

:در موقع دعوت با او مدارا کنید و از درشتی کردن خود- داری نمائید.برخی گفته اند:یعنی به کنیهٔ«ابو الولید»یا«ابو العباس»یا

«ابو مره»او را صدا کنید.

مقاتل گوید:نرمی کردن با او این است که باو بگویند: «هَلْ لَکَ إِلیٰ أَنْ تَزَکّٰی وَ أَهْدِیَکَ إِلیٰ رَبِّکَ فَتَخْشیٰ» (النازعات ۷۹ و ۸۰)آیا میخواهی تزکیه شوی و ترا هدایت کنم بسوی خدایت که از او بترسی.

گویند:موسی نزد فرعون رفت و به او گفت:ایمان آور بخدای جهان تا جوانی و ملك تو پایدار بماند و تا آخر عمر از لذائذ زندگی این جهان برخوردار باشی و پس از مرگ داخل بهشت شوی.فرعون در تعجب ماند و چون بدون هامان در کارها تصمیم نمی گرفت،هنگامی که هامان آمد جریان را برایش تعریف کرد.

هامان گفت:

-تو دارای عقل و تدبیر روشن هستی.تو خدایی و حالا می خواهی بندهٔ خدای دیگری شوی و دیگری را پرستش کنی.

یحیی بن معاذ بدرگاه خدا عرض می کرد:هذا رفقك بمن یدعی الربوبیه فکیف رفقك بمن یدعی العبودیه»این است مدارایی تو با کسی که ادعای خدایی می کند.چگونه است مدارایی تو با کسی که ادعای بندگی می کند؟؟ لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشیٰ :او را از روی امید و انتظار دعوت کنید،نه از روزی یأس و عدم انتظار.بدیهی است که اگر انسان کاری را از روی امید انجام دهد،بهتر به ثمر می رسد تا کاری را از روی یأس انجام دهد.

زجاج می گوید:یعنی شما به امید و طمع هدایت پیش فرعون بروید و خداوند به آنچه خواهد شد آگاه است.همیشه پیامبران به امید و انتظار اینکه مردم سخنانشان را بپذیرند،مبعوث می شوند.

در اینجا قرآن کریم میخواهد مقصود از بعثت موسی را که عبارت است از بر- طرف کردن غفلت فرعون از ربوبیت خداوند و بندگی خودش و ترسانیدن وی از کیفر الهی بیان دارد.در دعوت مردم و در امر بمعروف و نهی از منکر باید کمال نرمش و

ملایمت را نشان داد تا مردم سریعتر قبول کنند.

گوینـد:در این وقت هـارون در مصـر بود،هنگـامی که خداونـد موسـی را مـأمور کرد که بمصـر رود بهارون نیز وحی کرد که موسی را ملاقات کند.هارون بملاقات موسی شتافت و پس از آنکه با یکدیگر مشورت کردند به اتفاق نزد فرعون رفتند.

[سوره طه (۲۰): آیات ۴۵ تا ۵۶]

اشاره

قالاَ رَبَّنا إِنَّنا نَخافُ أَنْ یَفْرُطَ عَلَیْنا أَوْ أَنْ یَطْغی (۴۵) قالَ لا تَخافا إِنَّنِی مَعَکُما أَسْمَعُ وَ أَری (۴۶) فَأْتِیاهُ فَقُولا إِنّا رَسُولا رَبِّکَ فَأَرْسِلْ مَعَنا بَنِی إِسْرائِیلَ وَ لا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْناکَ بِآیَهٍ مِنْ رَبِّکَ وَ اَلسَّلامُ عَلی مَنِ اِتَّبَعَ اَلْهُدی (۴۷) إِنّا قَدْ أُوحِیَ إِلَیْنا أَنَّ اَلْعَذابَ عَلی مَنْ کَذَّبَ وَ تَوَلّی (۴۸) قالَ فَمَنْ رَبُّکُما یا مُوسی (۴۹) قالَ رَبُّنَا اَلَّذِی أَعْطی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدی (۵۰) قالَ فَما بالُ اَلْقُرُونِ اَلْأُولی (۵۱) قالَ عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی فِی کِتابٍ لا یَضِلُّ رَبِّی وَ لا یَنْسی (۵۲) اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَلْأَرْضَ مَهْداً وَ سَلَکَ لَکُمْ فِیها سُبُلاً وَ أَنْزَلَ مِنَ اَلسَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْ نَباتٍ شَتّی (۵۳) کُلُوا وَ اِرْعَوْا أَنْعامَکُمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِأُولِی اَلنُّهی (۵۴) مِنْها خَلَقْناکُمْ وَ فِیها نُعِیدُکُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَهً أُخْری (۵۵) وَ لَقَدْ أَرَیْناهُ آیاتِنا کُلَّها فَکَذَّبَ وَ أَبی (۵۶)

ص :۳۲

ترجمه:

گفتند:خدایا می ترسیم بما تجاوز کند یا راه طغیان پیش گیرد.خداوند فرمود:نترسید.من با شمایم می شنوم و می بینم.نزد او آیید و بگویید:ما فرستادگان خدای توایم.بنی اسرائیل را با ما بفرست و آنها را عذاب مکن.از جانب خدایت آیتی آورده ایم.سلام بر کسی که پیرو هدایت باشد.بما وحی شده است که عذاب بر کسی است که تکذیب کند و روی گردان باشد.فرعون گفت:ای موسی،خدای شما کیست؟ گفتند:خدای ما همان است که آفرینش هر چیزی عطا کرد و او را رهنمون گشت.گفت:

پس حال گذشتگان چیست؟گفت:علم آنها در کتابی است پیش خدای من که نه گمراه میشود و نه فراموش می کند.همان که زمین را برای شما گهواره ساخت و راه هایی در آن برای شما ایجاد کرد و از آسمان آبی نازل کرد که بدان جفتهایی از گیاهان مختلف رویانیدیم.بخورید و چارپایانتان را بچرانید که در آن برای خردمندان آیاتی است.شما را از خاک آفریدیم و به خاک برمیگردانیم و بار دیگر شما را از خاک بیرون می آوریم.ما آیات خود را بفرعون نشان دادیم.و او تکذیب و امتناع کرد.

قرائت:

خلقه:نصر از کسایی بفتح لام و دیگران به سکون لام خوانده اند.بنا بر اول جملهٔ فعلیه در محل جر و صفت«شیء»است و بنا بر دوم مفعول ثانی«اعطی»و بمعنی«صورته»است.

مهدا:این قرائت یعقوب است و مصدر خواهد بود.دیگران«مهادا» خوانده اند و جمع است.

لغت:

فرط:تقدم.افراط هم بمعنی اسراف و تقدم از حق است.تفریط هم بمعنی تأخر از حق است.

قرن:مردم هر عصری که در میان ایشان پیامبر یا امامی یا عالم مقتدایی باشد

ص :۳۳

و اگر هیچیک از اینها نباشد قرن گفته نمیشود.

نهی:جمع نهیه است.علت اینکه خردمندان را«لاولی النهی»گویند.

این است که مردم را از زشتیها نهی می کنند.برخی گویند:علت این است که کارها به آراء ایشان منتهی می شود.

اعراب:

اسمع:جمله در محل رفع و خبر بعد از خبر یا در محل نصب و حال.

عِلْمُهٰا عِنْدَ رَبِّی فِی کِتٰابٍ

:«علمها»مبتدا و «فِی کِتٰابٍ» خبر و «عِنْدَ رَبِّی» متعلق به آن یا صفت آن و منصوب بر حالیت یا خبر اول و «فِی کِتٰابٍ» خبر ثانی یا بدل.

لاٰ یَضِلُّ رَبِّی

:در اینجا«عنه»محذوف است.مثل: «وَ اتَّقُوا یَوْماً لاٰ تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً» که«فیه»مقدر است.

اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ

:یا محلا مجرور و صفت برای«ربی»یا خبر مبتدای محذوف است.

مِنْ نَبٰاتٍ

:در محل نصب و صفت«ازواجا».

شتی:صفت بعد از صفت.

تاره:مفعول مطلق.

مقصود:

قٰالاٰ رَبَّنٰا إِنَّنٰا نَخٰافُ أَنْ یَفْرُطَ عَلَیْنٰا أَوْ أَنْ یَطْغیٰ

:همین که خداوند موسی و هارون را مأمور کرد که نزد فرعون روند و او را دعوت کنند،گفتند:می- ترسیم که ما را عذاب کند و در بد رفتاری نسبت بما از حد بگذرد.

برخی گفته اند:یعنی می ترسیم پیش از آنکه بدلائل ما توجه کند ما را بکشد یا بر اثر رد گفتار ما بر کفر خویش بیفزاید.

قالَ لا تَخافا إِنَّنِی مَعَکُما أَسْمَعُ وَ أَری

:خداوند فرمود:نترسید که من با شمایم و یار و نگهبان شما خواهم بود آنچه او از شما می پرسد،می شنوم و جواب

ص :۳۴

آن را به شما الهام میکنم.و می بینم آنچه را که در بارهٔ شما تصمیم می گیرد و از شما دفاع می کنم.نظیر اینکه می فرماید: «فَلاٰ یَصِلُونَ إِلَیْکُمٰا» (قصص ۳۵)به شما دست نمی یابند.

فَأْتِیٰاهُ فَقُولاٰ إِنّٰا رَسُولاٰ رَبِّکَ

:اکنون دستور قبلی را که مجمل بود به تفصیل بیان کرده.می فرماید:پیش فرعون بیائید و بگویید:خالق تو ما را پیش تو فرستاده که دعوتت کنیم.

فَأَرْسِلْ مَعَنٰا بَنِی إِسْرٰائِیلَ

:بنی اسرائیل را آزاد کن و آنها را با ما بفرست.

وَ لاٰ تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنٰاکَ بِآیَهٍ مِنْ رَبِّکَ

:آنها را عذاب مکن.ما معجزهٔ واضحی داریم که روشنگر نبوت و رسالت ماست.

وَ السَّلاٰمُ عَلیٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدیٰ

:منظور از سلام در اینجا درود و تحیت نیست.

بلکه مقصود این است که هر کس پیرو هدایت باشد از عذاب خدا سالم می ماند.دلیل آن قسمت زیر است:

إِنّٰا قَدْ أُوحِیَ إِلَیْنٰا أَنَّ الْعَذٰابَ عَلیٰ مَنْ کَذَّبَ وَ تَوَلّٰی

:بما وحی شده است که هر کس نبوت ما را تکذیب کند و از آن روی گردان باشد،از عذاب خدا سالم نمی ماند.

قٰالَ فَمَنْ رَبُّکُمٰا یٰا مُوسیٰ

:آنها نزد فرعون آمدند و فرمان خدا را ابلاغ کردند،فرعون گفت:ای موسی خدای تو کیست؟در اینجا با اینکه مخاطب هر دو هستند،از باب تغلیب فقط نام موسی برده شده است.برخی گفته اند.تقدیر:

«یا موسی و یا هارون»است که برای اختصار یکی حذف شده است نتیجهٔ دیگر آن تساوی رءوس آیات است.

قٰالَ رَبُّنَا الَّذِی أَعْطیٰ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ

:فرعون می پرسید که خدای شما چگونه آدمی است؟اما موسی در جواب گفت:خدای ما نه از آن کسانی است که تو تصور می کنی.فقط می توان خدا را به آثارش شناخت.او بهر موجودی صورتش را بخشیده و او را بغذا و آب و تولید نسل و...هدایت کرده است.

این معنی از مجاهد و عطیه و مقاتل است.

ص :۳۵

ابن عباس و سدی گویند:یعنی خداوند بهر موجودی زوجش را عطا کرده و نکاح و آمیزش با او را به وی یاد داده است. جبائی گوید:یعنی به مردم نعمتهای دنیا را عطا کرده و راه استفادۀ از آنها را به ایشان نشان داده و دستورات دین را در اختیار ایشان گذاشته تا از راه اجرای آن به نعمتهای آخرت نائل گردند.

قٰالَ فَمٰا بٰالُ الْقُرُونِ الْأُولىٰ

:فرعون گفت:در این صورت تکلیف امتهای گذشته که بخداوند اقرار نداشتند و بتها را می پرستیدند چیست؟مقصود از امتهای گذشته،قوم نوح و عاد و ثمود بود.

قٰالَ عِلْمُهٰا عِنْدَ رَبِّی فِی کِتٰابٍ

:موسی در جواب گفت:اعمال آنها پیش خداوند محفوظ است و خدا به اعمال ایشان علم دارد و آنها را کیفر می دهد.این علم در لوح محفوظ است.

برخی گفته اند:منظور از کتاب،همان چیزی است که فرشتگان می نویسند.

برخی گفته اند:منظور فرعون این بود که چرا امم پیش،پس از مرگ برانگیخته نشدند؟ لاٰ یَضِلُّ رَبِّی وَ لاٰ یَنْسیٰ :هیچ چیزی از دست او نمی رود یا اینکه خطا نمی کند و فراموشی ندارد.

اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَ سَلَکَ لَکُمْ فِیهٰا سُبُلاً

:خدایی که زمین را گهواره و بستر شما کرد و در زمین راه هایی برای شما بوجود آورد که به آسانی عبور کنید.

وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً

:خدایی که از آسمان جهت شما باران نازل کرد.

در اینجا نقل مطالب موسی تمام می شود و خداوند دنبالۀ مطلب را در بارۀ باران برای مردم بیان داشته می فرماید:

فَأَخْرَجْنٰا بِهِ أَزْوٰاجاً مِنْ نَبٰاتٍ شَتّیٰ

:ما با آب باران اصناف مختلف گیاهان را با گلهایی برنگ سرخ و سفید و سبز و زرد با طعمها و منافع مختلف از زمین خارج کردیم.

بعضی برای خوراک انسان مفید هستند و بعضی بعنوان میوه مورد استفاده قرار میگیرند و بعضی برای حیوانات مفیدند.

كُلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعامَكُمْ

:شما از این روییدنیها بخورید و حیواناتتان را در آنها بچرانید.در اینجا امر برای اباحه و یاد آوری نعمت است.

إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِأُولِی النُّهیٰ

:در این مطلب،راهنمایی هایی است برای خردمندانی که از ارتکاب محرمات خودداری می کنند و دارای تقوی هستند.

مِنْها خَلَقْناکُمْ وَ فِیها نُعِیدُکُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَةً أُخْریٰ

:پدرتان آدم را از خاک آفریده ایم و شما را پس از مرگ بخاک برمیگردانیم و در روز حشر شما را از خاک بیرون می آوریم.

وَ لَقَدْ أَرَیْناهُ آیاتِنا کُلَّها فَکَذَّبَ وَ أَبیٰ

:ما تمام آیات نه گانه ای که بر نبوت موسی دلالت داشتند به فرعون ارائه کردیم ولی او همه را تکذیب کرد و از ایمان آوردن خودداری کرد.

مقصود از «آیاتِنا کُلَّها» کلیهٔ آیات الهی نیست.بلکه همان آیاتی است که بموسی عطا کرده بود.

ص :۳۷

[سوره طه (۲۰): آیات ۵۷ تا ۶۶]

اشاره

قالَ أَ جِئْتَنا لِتُخْرِجَنا مِنْ أَرْضِنا بِسِحْرِکَ یا مُوسی (۵۷) فَلَنَأْتِیَنَّکَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَیْنَنا وَ بَیْنَکَ مَوْعِداً لا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لا أَنْتَ مَکاناً سُویً (۵۸) قالَ مَوْعِدُکُمْ یَوْمُ اَلزِّینَهِ وَ أَنْ یُحْشَرَ اَلنّاسُ ضُحًی (۵۹) فَتَوَلّی فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ کَیْدَهُ ثُمَّ أَتی (۶۰) قالَ لَهُمْ مُوسی وَیْلَکُمْ لا تَفْتَرُوا عَلَی اَللّهِ کَذِباً فَیُسْحِتَکُمْ بِعَذابٍ وَ قَدْ خابَ مَنِ اِفْتَری (۶۱) فَتَنازَعُوا أَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ وَ أَسَرُّوا اَلنَّجْوی (۶۲) قالُوا إِنْ هذانِ لَساحِرانِ یُرِیدانِ أَنْ یُخْرِجاکُمْ مِنْ أَرْضِکُمْ بِسِحْرِهِما وَ یَذْهَبا بِطَرِیقَتِکُمُ اَلْمُثْلی (۶۳) فَأَجْمِعُوا کَیْدَکُمْ ثُمَّ اِئْتُوا صَفًّا وَ قَدْ أَفْلَحَ اَلْیَوْمَ مَنِ اِسْتَعْلی (۶۴) قالُوا یا مُوسی إِمّا أَنْ تُلْقِیَ وَ إِمّا أَنْ نَکُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقی (۶۵) قالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذا حِبالُهُمْ وَ عِصِیُّهُمْ یُخَیَّلُ إِلَیْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعی (۶۶)

ص: ۳۸

ترجمه:

فرعون گفت:ای موسی،آمده ای که با سحر خود ما را از سرزمینمان خارج گردانی؟ما هم سحری مثل سحر تو خواهیم آورد،میان ما و خودت وعده گاهی قرار ده که ما و تو از آن وعده گاه مساوی تخلف نکنیم.موسی گفت:وعده گاه شما روز زینت و هنگام بامداد است که مردم از خانه ها خارج می شوند،فرعون از موسی منصرف گردید و تدبیر و نیرنگ خود را فراهم آورد سپس بیامد.موسی به ایشان گفت وای بر شما،بخداوند نسبت دروغ ندهید که شما را گرفتار عذاب می کند و آنهایی که بخدا نسبت دروغ میدهند زیانکارند.آنها در بارهٔ موسی به نزاع پرداختند و نجوای خود را مخفی داشته،گفتند:این دو،ساحرانی هستند که میخواهند شما را با سحر خود از سرزمینتان خارج گردانند و طریقهٔ برتر شما را از کف شما ببرند.شما تدبیر خود را فراهم کنید و صف ببندید که امروز پیروزی از آن کسی است که برتری دارد.

گفتند:ای موسی یا تو عصا را می اندازی یا ما اولین کسی هستیم که وسائل خود را می افکنیم.گفت:بلکه شما بیفکنید.در این هنگام ریسمانها و عصاهایشان از نیروی سحرشان بخیال موسی حرکت میکردند.

قرائت:

لا نخلفه:ابو جعفر به جزم و باقی به رفع خوانده اند.جزم بنا بر این است که جواب امر باشد.و بنا بر رفع در محل نصب و صفت است برای«موعداً» سوی:حجازیان و ابو عمرو و کسایی بکسر سین و دیگران بضم خوانده اند.اما در صفات بضم سین اولی است.

یوم الزینه:حفص به نصب«یوم»قرائت کرده و در این صورت ظرف است و دیگران به رفع خوانده اند و خبر است یعنی:«وقت موعدکم یوم الزینه» فیسحتکم:کوفیان غیر از ابو بکر بضم یاء از باب افعال و دیگران بفتح یاء بصیغهٔ ثلاثی مجرد خوانده اند و هر دو بیک معنی است.

ان هذان:ابو عمرو«ان هذین»خوانده است و بنا بر این«ان»مخففهٔ از مثقله

ص :۳۹

است که اسم آن«هذین»و خبر آن«لساحران»است.

ابن کثیر و حفص«ان هـذان»خوانـده انـد و در این صورت اسم«ان»مخففهٔ از مثقله محذوف و جمله خبر آن است.حرف لام هم برای فرق میان«ان»مخففه و «ان»شرطیه است.

دیگران«ان هذان»خوانده اند که در اینصورت،بقولی«ان»بمعنی«نعم» است و بقولی اسم«ان»ضمیر محذوف است و...

در این میان ابن کثیر نون«هـذان»را تشدیـد داده و وجه آن یا این است که نون عوض از الف محـذوف است یا برای فرق میان کلمات مبهم و غیر مبهم است.

فاجمعوا:ابو عمرو بهمزهٔ وصل و فتح میم و دیگران از باب افعال خوانده اند.

یخیل:ابن عامر و روح و زید به تاء و دیگران به یاء خوانده اند.بنا بر قرائت اول،نائب فاعل ضـمیر مسـتتر و عائد به حبال و بنا بر قرائت دوم نائب فاعل«ان»است.

مقصود:

اکنون خداوند حکایت میکند که فرعون به موسی نسبت سحر داد تا مردم را به اشتباه اندازد.می فرماید:

قٰالَ أَ جِئْتَنٰا لِتُخْرِجَنٰا مِنْ أَرْضِنٰا بِسِحْرِكَ يٰا مُوسىٰ

:ای موسـی آمده ای که ما را به سـحر خویش از سـرزمینمان بیرون کنی؟ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ :ما نیز سـحری همچون سـحر تو خواهیم آورد.

فَاجْعَلْ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَكَ مَوْعِداً لاٰ نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لاٰ أَنْتَ مَكٰاناً سُوىً

:

جایی وعده گاه قرار ده که ما و تو در موقع معین در آنجا حاضر گردیم.آن جا باید از نظر مسافت برای ما و تو یکسان باشد.

قٰالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَةِ وَ أَنْ يُحْشَرَ النّٰاسُ ضُحًى

:در میـان مردم مصـر یکی از روزهـا را روز زینت می نامیدنـد.و در آن روز مردم لبـاس نو می پوشـیدند و بازارها را تزیین می کردند.موسـی وعـده گـذاشت که در بامداد همان روز که مردم از خانه ها خارج می شوند،در محل مخصوص اجتماع کنند و جریانات را از نزدیک تماشا کنند.

تا هیچگونه شبهه ای برای کسی باقی نماند.

فَتَوَلّٰی فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ کَیْدَهُ ثُمَّ أَتیٰ

:فرعون از موسی جدا شد و نیرنگهای خود را فراهم کرد و در وقت مقرر به وعده گاه آمد.

قٰالَ لَهُمْ مُوسیٰ

:موسی ساحران را که سحر خود را برای مقابله با اعجاز موسی حاضر کرده بودند،موعظه کرد و به آنها گفت:

وَیْلَکُمْ

:این کلمه برای تهدید بکار می رود.یعنی خداوند شما را گرفتار ویل و عذاب گرداند.ممکن است منادی باشد و در این صورت دعای عذاب برای آنها می کند.برخی گفته اند دو کلمه است به این صورت:«وی لکم»یعنی از شما تعجب می کنم.

لاٰ تَفْتَرُوا عَلَی اللّٰهِ کَذِباً

:ابن عباس گوید:یعنی کسی را شریک خدا نسازید.برخی گفته اند:یعنی بخدا دروغ نبندید و معجزات مرا به سحر و سحر خود را به حق و فرعون را به الوهیت و خداوندی نسبت ندهید.

فَیُسْحِتَکُمْ بِعَذٰابٍ

:که شما را گرفتار عذاب و هلاکت خواهد کرد.اصل سحت تراشیدن تمام موهای سر است و«سحته اللّٰه و اسحته»یعنی خدا او را مستأصل و هلاک گردانید.

وَ قَدْ خٰابَ مَنِ افْتَریٰ

:قتاده گوید:یعنی کسی که نسبت دروغ بخدا بدهد زیانکار است.بعضی گویند:یعنی چنین کسی امیدش از خدا و بهشت قطع شده است.

فَتَنٰازَعُوا أَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ

:مردم در بارۀ موسی و هارون و فرعون به مشاوره پرداختند و هر کدام در رد عقیدۀ دیگری و اثبات نظر خود کوشش میکرد.

برخی گویند:یعنی ساحران در بارۀ عصاها و ریسمانها و اینکه کدامیک آغاز کنند،به شور پرداختند.

وَ أَسَرُّوا النَّجْویٰ

:آنها مطالب خود را پوشیده از فرعون برای یکدیگر بیان کرده،گفتند:اگر موسی بر ما غالب آمد از او تبعیت می کنیم.

محمد بن اسحاق می گوید:وقتی موسی به ایشان گفت:«ویلکم!»آنها به نحوی پرداخته،گفتند:این نه سخن ساحران است.

ص :۴۱

قتاده گويد:نجواى آنها اين بود كه اگر او ساحر است بر او غالب مى آييم و اگر از جانب خداست پيروز خواهد شد.

برخى گويند:يعنى ساحران سخن خود را از موسى و هارون مخفى داشتند و با فرعون به نجوى پرداختند.

قٰالُوا إِنْ هٰذٰانِ لَسٰاحِرٰانِ يُرِيدٰانِ أَنْ يُخْرِجٰاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمٰا

:

فرعون و اطرافيانش بمردم گفتند:اين دو برادر ساحرانى هستند كه ميخواهند شما را با سحر خويش از سرزمين مصر خارج سازند.

وَ يَذْهَبٰا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلىٰ

:و راه شما را كه بهترين و نزديكترين راه بحق است از شما بگيرند و مردم را متوجه خويش سازند.اين معنى از امير المؤمنين على(ع)است.

برخى گفته اند:بنى اسرائيل كه از لحاظ عدد و ثروت،اكثريت داشتند،طريقه و وسيلۀ زندگى مصريان بودند.مى ترسيدند كه موسى و هارون بنى اسرائيل را با خود ببرند.

برخى گويند:يعنى مى خواهند دين و آيين پسنديدۀ شما را از شما بگيرند.

فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ

:تمام تدبيرها و نيرنگ هاى خود را بكار اندازيد.

ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا

: آن گاه صف بسته بيائيد تا نظم و هيبت خود را بهتر نشان دهيد برخى گويند:منظور از صف همان«مصلى»است كه در روز عيد جهت نماز در آنجا جمع مى شدند.

وَ قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلىٰ

:امروز سعادتمند كسى است كه غلبه و برترى پيدا كند.برخى گويند:اين جمله،تتمۀ قول فرعون به ساحران است و برخى گويند:

گفتار خود ساحران بيكديگر است.

قٰالُوا يٰا مُوسىٰ إِمّٰا أَنْ تُلْقِيَ وَ إِمّٰا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقىٰ

:ساحران موسی را مخیر کردند که عصای خود را اول بیفکند یا بعد.

قَالَ بَلْ أَلْقُوا

:موسی به ایشان گفت:شما اول بیندازید.منظور این بود

ص :۴۲

که وقتی موسی عصای خود را بیندازد و سحر آنها را باطل کند،تأثیر بیشتری در دلها داشته باشد.

فَإِذا حِبالُهُمْ وَ عِصِیُّهُمْ یُخَیَّلُ إِلَیْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعی

:موسی خیال میکرد که ریسمانها و عصاهای ایشان حرکت می کنند،برخی گفته اند:یعنی فرعون خیال میکرد.اینکه می گوید:خیال میکرد،بواسطهٔ این است که ریسمانها و عصاها حقیقةً حرکت نمیکردند.بلکه نظر به اینکه در داخل آنها جیوه ریخته بودند، همین که آفتاب گرم شد،جیوه بالا رفت و چیزهایی که جیوه در داخل آنها بود بحرکت در آمدند.کسی که به این صحنه می نگریست و رمز آن را نمیدانست،گمان میکرد که واقعاً ریسمانها و عصاها بحرکت در آمده اند.

[سوره طه (۲۰): آیات ۶۷ تا ۷۶]

اشاره

فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِیفَهً مُوسیٰ (۶۷) قُلْنٰا لاٰ تَخَفْ إِنَّکَ أَنْتَ اَلْأَعْلیٰ (۶۸) وَ أَلْقِ مٰا فِی یَمِینِکَ تَلْقَفْ مٰا صَنَعُوا إِنَّمٰا صَنَعُوا کَیْدُ سٰاحِرٍ وَ لاٰ یُفْلِحُ اَلسّٰاحِرُ حَیْثُ أَتیٰ (۶۹) فَأُلْقِیَ اَلسَّحَرَهُ سُجَّداً قٰالُوا آمَنّٰا بِرَبِّ هٰارُونَ وَ مُوسیٰ (۷۰) قٰالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَکُمْ إِنَّهُ لَکَبِیرُکُمُ اَلَّذِی عَلَّمَکُمُ اَلسِّحْرَ فَلَأُقَطِّعَنَّ أَیْدِیَکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ مِنْ خِلاٰفٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّکُمْ فِی جُذُوعِ اَلنَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ أَیُّنٰا أَشَدُّ عَذٰاباً وَ أَبْقیٰ (۷۱) قٰالُوا لَنْ نُؤْثِرَکَ عَلیٰ مٰا جٰاءَنٰا مِنَ اَلْبَیِّنٰاتِ وَ اَلَّذِی فَطَرَنٰا فَاقْضِ مٰا أَنْتَ قٰاضٍ إِنَّمٰا تَقْضِی هٰذِهِ اَلْحَیٰاهَ اَلدُّنْیٰا (۷۲) إِنّٰا آمَنّٰا بِرَبِّنٰا لِیَغْفِرَ لَنٰا خَطٰایٰانٰا وَ مٰا أَکْرَهْتَنٰا عَلَیْهِ مِنَ اَلسِّحْرِ وَ اَللّٰهُ خَیْرٌ وَ أَبْقیٰ (۷۳) إِنَّهُ مَنْ یَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لاٰ یَمُوتُ فِیهٰا وَ لاٰ یَحْییٰ (۷۴) وَ مَنْ یَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ اَلصّٰالِحٰاتِ فَأُولٰئِکَ لَهُمُ اَلدَّرَجٰاتُ اَلْعُلیٰ (۷۵) جَنّٰاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا وَ ذٰلِکَ جَزٰاءُ مَنْ تَزَکّٰی (۷۶)

ص: ۴۴

ترجمه:

موسی در دل خود احساس ترس کرد.گفتیم:نترس که تو برتری و بیفکن آنچه را که در دست داری تا آنچه ساختند ببلعد.آنچه ساختند نیرنگ جادوگر است و جادوگر از هر جا بیاید رستگار نمیشود.ساحران به سجده افتاده،گفتند:بخدای موسی و هارون ایمان آوردیم.فرعون گفت:پیش از آنکه به شما اذن دهم باو ایمان آوردید.او بزرگ شماست که سحر را بشما آموخت.دست و پایتان را بطور مخالف می برم و شما را در شاخه های نخل می آویزم و خواهید دانست که کدامیک از ما از لحاظ عذاب شدیدتر و باقی تریم.گفتند:ترا بر بیناتی که موسی برای ما آورده است و بر خدایی که ما را آفریده ترجیح نمیدهیم.هر حکمی خواهی بکن.تو فقط در زندگی این جهان حکمروا هستی.ما به خدای خویش ایمان آورده ایم تا خطاهای ما را بیامرزد و از سحر ما که به اجبار تو بوده صرف نظر کند.خداوند بهتر و باقی تر است.هر کس که گنهکارانه نزد خدا آید،برایش آتش جهنم است که در آنجا نه می میرد و نه زنده می شود و کسانی که با ایمان نزد خدا آیند و کارهای شایسته کرده باشند،بر ایشان درجات عالی خواهد بود.بهشت های عدن که از زیر آنها نهرها روان است.این است جزای کسی که خود را تزکیه کند.

قرائت:

تلقف:ابن ذکوان به رفع و دیگران به جزم خوانده اند،لکن حفص به تخفیف و باقی به تشدید خوانده اند.رفع آن برای این است که حال و جزم آن بنا بر این است که جواب است.

ص: ۴۵

کید ساحر:اهل کوفه بجز عاصم«سحر»و دیگران«ساحر»خوانده اند.

بنا بر قرائت اول«سحر»هم مصدر و بمعنای فاعل است.

لغت:

لقف:به سرعت گرفتن.

کبیر:معلم.

ایثار:ترجیح.

تزکی:طلب پاکی و نیکی.زکات مال هم همین است زیرا باعث زیادی مال می شود.

اعراب:

مٰا صَنَعُوا

:اسم ان آمَنْتُمْ لَهُ :فرق آن با«آمنتم به»این است که اولی به معنی تصدیق و دومی به معنی ایمان ضد کفر است.

مِنْ خِلاٰفٍ

:ممکن است به معنی«عن خلاف»باشد یا به معنی«علی خلاف»و حال باشد.

فِی جُذُوعِ النَّخْلِ

:«فی»به معنی«علی»است.

أَیُّنٰا أَشَدُّ عَذٰاباً

:تعلیق است یعنی فعل«لتعلمن»در لفظ آن عمل نکرده است.

وَ الَّذِی فَطَرَنٰا

:عطف بر «مٰا جٰاءَنٰا» یا اینکه و او برای قسم است.

قاض:به تقدیر«قاضیه».

هٰذِهِ الْحَیٰاةَ

:به تقدیر«امور هذه الحیاه»یا«مده هذه الحیاه»بنا بر اول«هذه» مفعول به و بنا بر ثانی مفعول فیه است.

جَنّاتُ عَدْنٍ

:بدل از«درجات».

مقصود:

فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِیفَهً مُوسیٰ

:موسی از دیدن منظرۀ سحر آمیز ایشان احساس ترس کرد.یعنی ترسید که مردم دچار اشتباه شوند و گمان کنند که عمل ساحران مانند اعجاز موسی است و از تبعیت وی خودداری کنند.این معنی از جبائی است.

ص :۴۶

اما بقولی طبیعی هر انسانی است که از دیدن منظرهٔ هولناک بترسد و موسی هم ترسید.

برخی گفته اند:ترس موسی از این بود که مردم پیش از دیدن اعجاز وی متفرق شوند و او نتواند شبهه را از قلب ایشان بزداید.

برخی گفته اند:موسی نمیدانست که آیا عصایش وقتی اژدها شد می تواند بر آنچه ساحران آورده بودند غلبه کند یا نه؟از این جهت می ترسید.زیرا اگر عصایش اژدها می شد و مارهای ساحران را نمی بلعید،ساحران مدعی می شدند که با موسی برابر هستند.مخصوصاً که زور و زر و هوی و هوس نیز طرفدار آنها بود.

اما وقتی عصایش اژدها شد و نیرنگ ساحران باطل گردید،این ترس برطرف شد.

قُلْنا لا تَخَفْ إِنَّکَ أَنْتَ الْأَعْلى

:بموسی گفتیم:نترس.تو بواسطهٔ پیروزی و غلبه،برتر خواهی بود.

وَ أَلْقِ ما فِی یَمِینِکَ تَلْقَفْ ما صَنَعُوا

:عصا را بیفکن تا ریسمان ها و عصاهای آنها را ببلعد.زیرا اینها اجسامی بیش نیستند و صانع آنها بر آنها غالب است.

گویند:هنگامی که عصا را افکند،اژدهایی شد و اطراف صفوف گردش کرد تا همگان او را دیدند.آن گاه بطرف ریسمانها و عصاها رفت و همه را بلعید.موسی آن را گرفت و بشکل عصا در آمد.

إِنَّما صَنَعُوا کَیْدُ ساحِرٍ

:کاری که آنها کرده اند،مکر و نیرنگ ساحران است و واقعیتی ندارد.

وَ لا یُفْلِحُ السّاحِرُ

:از آنجا که سحر حقیقتی ندارد،کار ساحر موجب پیروزی و رستگاری او نخواهد شد.

حَیْثُ أَتى

:ساحر در هر جا باشد و هر جا سحر کند،سرانجامش شکست است.

فَأُلْقِیَ السَّحَرَةُ سُجَّداً

:پس از این واقعهٔ حیرت انگیز،ساحران اولین کسانی بودند که در برابر موسی تسلیم شدند و به سجده افتادند.

قالُوا آمَنّا بِرَبِّ هارُونَ وَ مُوسى

:گفتند:بخدای هارون و موسی ایمان آوردیم.البته خدا،خدای همگان است نه تنها هارون و موسی.اما علت اینکه

ص :۴۷

می گویند:خدای هارون و موسی،این است که آنها فرستادگانش هستند و به برکت دعای آنها سحر ایشان باطل شده است.

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ

:فرعون گفت:شما پیش از آنکه از من اجازه بگیرید،بموسی ایمان آوردید.این سخن فرعون حاکی از جهل اوست.زیرا فکر میکرد که کسی می تواند ایمان بیاورد که وی اذنش بدهد.فرق اذن و امر این است که در امر ارادهٔ آمر نیز هست ولی در اذن ارادهٔ آمر نیست.مثلا «وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا» (مائده ۲)هر وقت از احرام خارج شدید،صید کنید،اذن است.اما«اقیموا الصلاه» (مجادله ۱۳)نماز را بپای دارید،امر است.

إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِى عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ

:موسی استاد شماست.او سحر را به شما آموخته است.بدیهی است که شاگرد در برابر استاد مغلوب می شود.برخی گویند:

یعنی او رئیس و راهبر و پیشوا و شما پیروان او هستید.شما ضعیف تر از او نیستید ولی بپاس احترام و احتشام او از معارضه و مبارزه خودداری کردید.

فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ

:باید دست راست و پای چپ شما را قطع کنم.

وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِى جُذُوعِ النَّخْلِ

:و شما را بر شاخه های نخل بیاویزم.

وَ لَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَاباً وَ أَبْقَى

:و خواهید دانست که آیا من بر ایمان شما سخت گیرتر و پایدارترم یا خدای موسی بر بی ایمانی شما سخت گیرتر و پایدارتر است؟ قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ :ساحران بفرعون گفتند:ترا بر این ادله ای که بر صدق موسی دلالت دارند،ترجیح نمیدهیم.موسی معجزاتی دارد که انجام آنها از دسترس قوای بشری خارج است.

وَ الَّذِى فَطَرَنَا

:و ترا بر خداوندی که آفریدگار ماست ترجیح نمیدهیم.

ممکن است این قسمت سوگند باشد.یعنی بر خدایی که آفریدگار ماست سوگند ترا بر معجزات موسی ترجیح نمیدهیم.

فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ

:هر کاری که از دست برمی آید بکن یا هر حکمی که

ص :۴۸

میخواهی صادر کن.در هر صورت ما از ایمان خود دست بردار نیستیم.

إِنَّما تَقْضِی هٰذِهِ الْحَیاةَ الدُّنْیا

:تو هر کاری یا هر حکمی بکنی مخصوص این جهان است.اما در عالم آخرت سلطه و حکومتی نداری.برخی گفته اند:یعنی تو زندگی این جهان را هر طور باشد می گذرانی نه زندگی آخرت را.

إِنّا آمَنّا بِرَبِّنا لِیَغْفِرَ لَنا خَطایانا

:ما بخدای خویش ایمان آورده ایم که از شرک و معاصی ما چشمپوشی کند.

وَ ما أَکْرَهْتَنا عَلَیْهِ مِنَ السِّحْرِ

:و گناه سحر ما را-که به اکراه و اجبار شماست- ببخشاید.

رسم سلاطین بر این بود که مردم را به آموختن سحر مجبور میکردند تا بتوانند در چنین مواقعی از آن استفاده کنند.عبد العزیز بن ابان گوید:ساحران بفرعون گفتند:موسی را در وقت خواب به ما نشان ده.فرعون به آنها نشان داد.

دیدند عصایش از او پاسداری میکند.گفتند:این سحر نیست.زیرا ساحر وقتی بخواب می رود سحرش باطل می شود.لکن فرعون قبول نکرد و آنها را مجبور کرد که سحر کنند.

وَ اللّٰهُ خَیْرٌ وَ أَبْقیٰ

:خداوند و پاداشش برای ما از تو بهتر و پایدارتر است.

برخی گویند:یعنی خداوند ثوابش برای مؤمنین بهتر و کیفرش برای عاصیان پایدارتر است و این جمله جواب: «وَ لَتَعْلَمُنَّ أَیُّنا أَشَدُّ عَذٰاباً وَ أَبْقیٰ» است.

تا اینجا نقل گفتار ساحران تمام می شود.سپس خداوند می فرماید:

إِنَّهُ مَنْ یَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لاٰ یَمُوتُ فِیهٰا وَ لاٰ یَحْییٰ

:مجرم یعنی کافر یا کسی که رفتارش چون رفتار فرعون باشد.کسانی که مجرم باشند و به- پیشگاه خداوند آیند،گرفتار آتش دوزخند.نمی میرند تا راحت شوند و نه حیات دیگری که راحتی داشته باشد،پیدا می کنند.بلکه همواره گرفتار کیفرند.

وَ مَنْ یَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصّٰالِحٰاتِ فَأُولٰئِکَ لَهُمُ الدَّرَجٰاتُ الْعُلیٰ

:کسانی که خدا و انبیاء را تصدیق کرده باشند و بحضور خدا آیند و وظائف عملی خود را

انجام داده باشند،درجات بهشت که بعضی بر بعضی برتری دارد،برای ایشان است.

جَنّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ ذلِکَ جَزاءُ مَنْ تَزَکّی

:

بهشت هایی که محل اقامت است و رودها از زیر آنها روان است و بطور جاویدان در آنجا هستند.آن ثواب و پاداشی که ذکر شد برای کسانی است که بوسیلهٔ ایمان خود را پاک کرده و از آلودگی کفر و معصیت دور باشند.

ص :۵۰

[سوره طه (۲۰): آیات ۷۷ تا ۸۶]

اشاره

وَ لَقَدْ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ مُوسىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبٰادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي اَلْبَحْرِ يَبَساً لاٰ تَخٰافُ دَرَكاً وَ لاٰ تَخْشىٰ (۷۷) فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ اَلْيَمِّ مٰا غَشِيَهُمْ (۷۸) وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مٰا هَدىٰ (۷۹) يٰا بَنِي إِسْرٰائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنٰاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَ وٰاعَدْنٰاكُمْ جٰانِبَ اَلطُّورِ اَلْأَيْمَنَ وَ نَزَّلْنٰا عَلَيْكُمُ اَلْمَنَّ وَ اَلسَّلْوىٰ (۸۰) كُلُوا مِنْ طَيِّبٰاتِ مٰا رَزَقْنٰاكُمْ وَ لاٰ تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوىٰ (۸۱) وَ إِنِّي لَغَفّٰارٌ لِمَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً ثُمَّ اِهْتَدىٰ (۸۲) وَ مٰا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يٰا مُوسىٰ (۸۳) قٰالَ هُمْ أُولاٰءِ عَلىٰ أَثَرِي وَ عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضىٰ (۸۴) قٰالَ فَإِنّٰا قَدْ فَتَنّٰا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ أَضَلَّهُمُ اَلسّٰامِرِيُّ (۸۵) فَرَجَعَ مُوسىٰ إِلىٰ قَوْمِهِ غَضْبٰانَ أَسِفاً قٰالَ يٰا قَوْمِ أَ لَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْداً حَسَناً أَ فَطٰالَ عَلَيْكُمُ اَلْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي (۸۶)

ص: ۵۱

ترجمه:

به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه ببر و برای آنها راهی خشک در دریا پدید آورد.نه از رسیدن فرعون ترسی داری و نه از غرق شدن.فرعون با لشکریانش آنها را دنبال کرد و آب دریا آنها را فرا گرفت.فرعون مردم خود را گمراه کرد و هدایت نکرد.ای بنی اسرائیل،شما را از دشمنتان نجات دادیم و با شما در جانب راست طور وعده گذاشتیم،بر شما من و سلوی نازل کردیم.از روزیهای پاکیزهٔ ما بخورید و در آن سرکشی نکنید که غضبم شما را فرا میگیرد و هر کس گرفتار غضبم شود، بهلاکت می رسد.من آمرزگار کسی هستم که توبه کند و ایمان آرد و عمل شایسته کند.

آن گاه هدایت پذیرد.

ای موسی!چه چیز ترا به عجله واداشت که از قومت جلو افتادی؟گفت:آنها در پی منند.خدایا بسوی تو شتاب کردم که خشنود گردی.خداوند فرمود:پس از تو قومت را مبتلا ساختیم و سامری آنها را گمراه کرد.موسی با خشم و اندوه بسوی قومش باز گشته،گفت:ای قوم،آیا خداوند بر شما وعدهٔ نیکو نداد؟آیا وقت عهد بر شما طولانی شد یا اینکه خواستید گرفتار خشم پروردگارتان شوید و وعده مرا خلف کردید؟

قرائت:

لا ـ تخاف:حمزه بجزم خوانده و دیگران به رفع.رفع بنا بر این است که حال از فاعل«اضرب»باشد و جزم بنا بر این است که جواب«اضرب»باشد.

قد انجیناکم:این کلمه و نظائر آن«و واعدناکم»و«رزقناکم»را کوفیان

ص: ۵۲

-بجز عاصم-به صیغهٔ متکلم وحده خوانده اند.اما به صیغهٔ متکلم مع الغیر به قرینهٔ «و نزلنا علیکم»است.در مورد«و واعدناکم»ابو جعفر و ابو عمرو و یعقوب و سهل بدون الف خوانده اند و در این صورت وعده از جانب خداست و طرفینی نیست و همین اولی است.

فیحل:کسایی این کلمه را بضم حاء و دیگران بکسر حاء خوانده اند.

همچنین در مورد«یحلل»کسایی بضم لام و دیگران بکسر خوانده اند.قرائت کسر از مادهٔ«حلال»است.یعنی بعد از آنکه غضب خدا بر ایشان حرام بود،حلالشان می شود.وجه قرائت ضم این است که از حلول است.یعنی غضب خدا بر ایشان نازل می شود.

لغت:

یبس:یابس و خشک.جمع یبوس.

اسف:شدیدتر از خشم،حزن و اندوه.

اعراب:

هُمْ أُولاٰءِ

:مبتدا و خبر یا«اولاء»بدل از«هم»و «عَلىٰ أَثَرِی» خبر.

بنا بر اول «عَلىٰ أَثَرِی» حال یا خبر دوم است.

مقصود:

اکنون خداوند از حال بنی اسرائیل خبر داده،می فرماید:

وَ لَقَدْ أَوْحَیْنٰا إِلىٰ مُوسىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبٰادِی

:بعد از آنکه فرعون آیات را دید و خود و قومش ایمان نیاوردند،به موسی وحی کردیم که شبانه قوم خود را از سر زمین مصر ببر.

فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِیقاً فِی الْبَحْرِ یَبَساً

،بوسیلهٔ عصا راهی خشک در دریا بوجود آور،تا بنی اسرائیل بتوانند از آن بگذرند.در اینجا مراد از زدن طریق،زدن دریا و شکافتن آن بمنظور بوجود آوردن طریق است.

لاٰ تَخٰافُ دَرَکاً وَ لاٰ تَخْشىٰ

:نمیترسی که فرعون بتو دست یابد،یا اینکه در

ص :۵۳

دریا غرق شوی.

فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ

:فرعون با سپاهیانش بدنبال ایشان حرکت کردند.

در اینجا جمله ای محذوف است.یعنی موسی و قومش داخل دریا شدند و فرعون...

فَغَشِیَهُمْ مِنَ الْیَمِّ مٰا غَشِیَهُمْ

:و آب دریا فرعون و سپاهیانش را پوشید و غرق کرد.

این تعبیر،بمنظور بزرگ شمردن حادثه است.یعنی همان چیزی که شناخته و شنیده اید،آنها را بپوشانید.چنان که ابو النجم گفته است:

«انا ابو النجم و شعری شعری» من ابو النجم هستم و شعر من همان است که شنیده و دانسته اید.

حاصل مطلب اینکه:سرانجام فرعون نابود شد و موسی نجات یافت.این است سرانجام کار ایشان تا اهل عبرت،چشم دل بگشایند و عبرت گیرند.

وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مٰا هَدیٰ

:فرعون،ملت خود را از هدایت و حق و حقیقت دور کرد و نخواست که آنها اهل هدایت و رشد باشند.

اینکه«و ما هدی»را بعداً ذکر میکند،میخواهد بفهماند که فرعون بر اضلال ایشان ادامه میداد و روش خود را تغییر نداد.

حذف مفعول«هدی»بمنظور رعایت رءوس آیات است.

این جمله در پاسخ قول فرعون است که بمردم می گفت: «وَ مٰا أَهْدِیکُمْ إِلاّٰ سَبِیلَ- الرَّشٰادِ» .اکنون بمنظور شمردن نعمتها به بنی اسرائیل خطاب کرده،میفرماید:

یٰا بَنِی إِسْرٰائِیلَ قَدْ أَنْجَیْنٰاکُمْ مِنْ عَدُوِّکُمْ

:ای بنی اسرائیل شما را در برابر چشمتان از دشمن بد خواهتان فرعون نجات دادیم.

وَ وٰاعَدْنٰاکُمْ جٰانِبَ الطُّورِ الْأَیْمَنَ

:خداوند وعده گذاشته بود که موسی پس از غرق فرعون به سمت راست کوه طور بیاید و کتاب آسمانی تورات را که

مقررات و احکام مورد نیاز ایشان را در برداشت،دریافت کند. (۱)

۱- ۱) -تورات کنونی غیر از آن توراتی است که در سمت راست کوه طور بر حضرت موسی نازل شد.

وَ نَزَّلْنا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوى

:در بيابان«تيه»بر شما من و سلوى نازل كرديم. (۱)

كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ

:از چيزهاى پاكيزه اى كه به شما روزى كرده ايم،بخوريد.

اين دستور،براى اباحه است نه براى وجوب.

وَ لا تَطْغَوْا فِيهِ

:تعدى نكنيد و بوجهى كه بر شما حرام شده است،نخوريد.

برخى گفته اند:يعنى از حلال بحرام تجاوز نكنيد.و برخى گفته اند:روزى حلال را براى نيرو گرفتن در راه معصيت نخوريد.

فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي

:زيرا گرفتار خشم من خواهيد شد.

وَ مَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوى

:هر كس گرفتار خشم من شود،هلاك ميگردد.«هوى»سقوط از بالا به زير است و اين چيزى جز هلاك شدن يا سقوط در آتش جهنم نيست.

وَ إِنِّي لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدى

:من آمرزگار كسى هستم كه توبه كند و بخدا و رسولش ايمان آورد و وظائف خود را انجام دهد و تا لحظهٔ مرگ،ايمان را از دست ندهد.

امام باقر(ع)فرمود:منظور از«اهتدى»اين است كه به ولايت اهل بيت نائل آيد.بخدا قسم،اگر مردى تمام عمر در ميان ركن و مقام ابراهيم خدا را عبادت كند،آن گاه بميرد و از ولايت ما دور باشد،خدا او را بر پيشانى در جهنم ساقط ميكند.

اين روايت را ابو القاسم حسكانى به اسناد خويش نقل كرده و عياشى در تفسير خود به طرق مختلفى آورده است.

وَ ما أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يا مُوسى

:ابن اسحاق گويد:وعده اين بود كه موسى به اتفاق قوم يا جماعتى از بزرگان قوم،به كوه طور آيد.اما وى بر اثر شوق

زیـاد،شـتاب کرد و به تنهـایی آمـد و منتظر بود که آنهـا بـدنبالش بیاینـد.از اینرو خداونـد به او فرمود:«چه باعث شـد که عجله کردی و قوم را با خود نیاوردی؟!»

ص: ۵۵

۱- ۱) -برای تفصیل بیشتر رجوع شود به تفسیر سورهٔ بقره آیه ۵۷

قٰالَ هُمْ أُولاٰءِ عَلىٰ أَثَرِی

:موسی در جواب گفت:آنها در پی من هستند و بزودی بمن خواهند پیوست.

حسن گوید:یعنی آنها به دین و براه و رسم من هستند و منتظرند که برگردم و دستورات دینی را بایشان ابلاغ کنم.

وَ عَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضیٰ

:خدایا من عجله کردم و بر آنها سبقت گرفتم تا ترا راضی گردانم.

قٰالَ فَإِنّٰا قَدْ فَتَنّٰا قَوْمَکَ

:خداوند فرمود:ما قوم ترا بوسیلۀ گوسالۀ سامری به امتحان افکندیم و تکلیف را بر آنها دشوار گرفتیم و بر آنها لازم شمردیم که دقت کنند و بدانند که گوساله خدا نیست.چنان که میفرماید: «الم أَ حَسِبَ النّٰاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنّٰا وَ هُمْ لاٰ یُفْتَنُونَ» (سوره عنکبوت ۲)آیا مردم گمان می کنند که چون گفتند ایمان آوردیم،متروک می مانند و گرفتار امتحان نمیشوند؟ مِنْ بَعْدِکَ وَ أَضَلَّهُمُ السّٰامِرِیُّ :این امتحان بعد از رفتن تو بود که سامری ایشان را دعوت بگمراهی کرد.

برخی گویند:منظور این است که ما با آنها معاملۀ امتحان کنندگان کردیم تا مخلص از منافق شناخته شود.

فَرَجَعَ مُوسیٰ إِلیٰ قَوْمِهِ غَضْبٰانَ أَسِفاً

:موسی از میقات با خشم و اندوه شدید بسوی بنی اسرائیل برگشت.علت تأثر موسی این بود که می ترسید نتواند آنها را براه راست برگرداند.

قٰالَ یٰا قَوْمِ أَ لَمْ یَعِدْکُمْ رَبُّکُمْ وَعْداً حَسَناً

:به ایشان گفت:مگر نه خداوند به شما وعدۀ راست داده بود که تورات را برای شما بفرستد تا بمحتویات آن آگاه شوید و طبق دستور آن عمل کنید و سزاوار پاداش گردید؟ برخی گویند:منظور از وعدۀ راست،نجات از فرعون و آمدن به طرف راست کوه طور و آمرزش توبه کاران است.

أَ فَطٰالَ عَلَیْکُمُ الْعَهْدُ

:آیا مدت دوری من از شما زیاد شده بود؟

أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكَمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكَمْ

:یا می خواستید با پرستش گوساله، گرفتار خشم خدا شوید؟ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِی :در نتیجه پس از من بد رفتاری کردید و ثابت و استوار نماندید.روشنگر این جمله این است: «بِئْسَمٰا خَلَفْتُمُونِی مِنْ بَعْدِی» بعد از من بد- رفتاری پیشه کردید! برخی گویند:چون موسی به آنها امر کرده بود که در کوه طور به وی ملحق شوند و آنها ملحق نشده بودند،از این جهت میفرماید: «فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِی» .

برخی گویند:موسی به آنها امر کرده بود که تابع هارون باشند و تا مراجعت وی دستور او را عمل کنند ولی بنی اسرائیل به مخالفت هارون پرداختند.

ص :۵۷

[سوره طه (۲۰): آيات ۸۷ تا ۹۶]

اشاره

قالُوا ما أَخْلَفْنا مَوْعِدَكَ بِمَلْكِنا وَ لكِنّا حُمِّلْنا أَوْزاراً مِنْ زِينَهِ اَلْقَوْمِ فَقَذَفْناها فَكَذلِكَ أَلْقَى اَلسّامِرِيُّ (۸۷) فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ فَقالُوا هذا إِلهُكُمْ وَ إِلهُ مُوسى فَنَسِيَ (۸۸) أَ فَلا يَرَوْنَ أَلاّ يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلاً وَ لا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَ لا نَفْعاً (۸۹) وَ لَقَدْ قالَ لَهُمْ هارُونُ مِنْ قَبْلُ يا قَوْمِ إِنَّما فُتِنْتُمْ بِهِ وَ إِنَّ رَبَّكُمُ اَلرَّحْمنُ فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِي (۹۰) قالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عاكِفِينَ حَتّى يَرْجِعَ إِلَيْنا مُوسى (۹۱) قالَ يا هارُونُ ما مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲) أَلاّ تَتَّبِعَنِ أَ فَعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳) قالَ يَا بْنَ أُمَّ لا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَ لا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي (۹۴) قالَ فَما خَطْبُكَ يا سامِرِيُّ (۹۵) قالَ بَصُرْتُ بِما لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهً مِنْ أَثَرِ اَلرَّسُولِ فَنَبَذْتُها وَ كَذلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (۹۶)

ص :۵۸

ترجمه:

گفتند:ما به اختیار خود وعدهٔ ترا خلاف نکردیم.بلکه چیزهای زینتی قوم را با خود آورده بودیم و آنها را برای ذوب شدن در آتش افکندیم.سامری اینطور القاء کرد.او برای ایشان گوساله ای بزرگ که دارای آهنگی بود بیرون آورده،گفت:

این است خدای شما و خدای موسی و فراموش کرد.آیا نمیدانستند که گوساله،جواب آنها را نمیدهد،و به ایشان سود و زیانی نمیرساند؟قبلا هارون به ایشان گفته بود:ای قوم،شما گرفتار امتحان شده اید.خدای شما رحمان است.مرا پیروی کنید و امر مرا اطاعت کنید.گفتند:ما دست از عبادت او بر نمیداریم تا موسی بازگردد.موسی به هارون گفت:چرا وقتی دیدی که آنها گمراه شدند،مرا پیروی نکردی؟آیا امر مرا عصیان کردی؟گفت:فرزند مادر،ریشم را و سرم را نگیر.ترسیدم که بگویی میان بنی اسرائیل تفرقه افکندی و به سفارش من عمل نکردی.گفت:ای سامری،کار خطرناک تو چیست؟گفت:به چیزی آگاهی یافتم که آنها آگاهی نیافتند.کفی از خاک پای رسول برگرفتم و در گوساله ریختم.نفس من اینطور کار زشت را در نظرم زینت داد.

قرائت:

بملکنا:اهل مدینه و کوفه و عاصم بفتح میم و حمزه و کسایی و خلف بضم میم و دیگران بکسر میم خوانده اند.

ابو علی گوید:در مورد این کلمه سه لغت است و کسر میم اکثر است.

حملنا:ابن عامر و حفص و رویس بضم و تشدید و دیگران به فتح و تخفیف خوانده اند.بنا بر اول،یعنی وادارمان کردند که بار قوم را برداریم،و بنا بر قرائت دوم یعنی خودمان برداشتیم.

لم یبصروا:کوفیان-بجز عاصم-به تاء و دیگران به یاء خوانده اند.در قرائت تاء خطاب است به جمیع و در قرائت یاء منظور بنی اسرائیل است.

لغت:

وزر:بار سنگین.اینکه به گناه،وزر گویند به خاطر این است که صاحب

گناه،سنگینی آن را متحمل می شود.جمع وزر،اوزار است.

خوار:آوازی که به شدت،تغییر می کند.مثل صدای گاو و غیر آن.

عکوف:درنگ کردن.اعتکاف در مسجد،یعنی ماندن در مسجد.

رقبه:انتظار.مرقب جای بلندی است برای مراقبت و دیده بانی.

بصر:آگاهی و ابصار دیدن.

اعراب:

فَکَذٰلِکَ أَلْقَی

:کاف صفت مصدر محذوف است.یعنی:«القی السامری القاء مثل القائنا».

جسدا:بدل از عجلا.

أَلاّٰ یَرْجِعُ

:یعنی«انه لا یرجع»ممکن است«یرجع»را نصب داد.

ضلوا:در محل نصب و حال به تقدیر«قد ضلوا».

أَلاّٰ تَتَّبِعَنِ

:در محل جر به«من»محذوف یا در محل نصب.یعنی«ما منعک من اتباعی»و حرف لاء زائده است.مثل: «مٰا مَنَعَکَ أَلاّٰ تَسْجُدَ» .

مقصود:

قٰالُوا مٰا أَخْلَفْنٰا مَوْعِدَکَ بِمَلْکِنٰا

:آنهایی که گوساله پرست نشده بودند، گفتند:مخالفت وعده تو به اختیار ما نبود.زیرا نمیتوانستیم گوساله پرستان را از کار زشتشان باز داریم.آنها زیاد بودند و ما کم.

در روایت است که فقط دوازده هزار نفر از قوم گوساله پرست نشده بودند و بقیه که هفتصد هزار نفر بودند همه گوساله پرست شده بودند.بنا بر این،دوازده هزار نفر از عهدهٔ هفتصد هزار نفر برنمی آمدند.

وَ لٰکِنّٰا حُمِّلْنٰا أَوْزٰاراً مِنْ زِینَهِ الْقَوْمِ

:ولی ما بارهایی از زیورهای فرعونیان با خود حمل کرده بودیم.

این زیورها را قوم فرعون برسم عاریه به ایشان سپرده بودند.برخی گویند:

طلا و نقره و زیورهایی بود که در موقع غرق شدن ایشان به ساحل افتاد و بنی اسرائیل

برداشتند.

برخی گویند:منظور این است که ما بار گناه فرعونیان را با عاریه گرفتن همین زر و زیورها بدوش کشیدیم.زیرا این زر و زیورها را برای زینت کردن در ایام عید از ایشان گرفتیم و به ایشان پس ندادیم.با اینکه آنها ما را امین می شمردند.

برخی گویند:بنی اسرائیل در میان مصریان اسیر بودند و آوردن مال مصریان بر ایشان مباح بود و بنا بر این مرتکب گناهی نشده بودند.

فَقَذَفْناها

:این زر و زیورها را در آتش ریختیم که ذوب شود.

فَکَذٰلِکَ أَلْقَی السّامِرِیُّ

:جبائی می گوید:یعنی سامری اینطور جواب داد تا وانمود کند که از ایشان است.

برخی گویند:یعنی همانطوری که ما زر و زیورها را در آتش ریختیم،سامری هم زر و زیورهایش را در آتش ریخت و ذوب کرد.

ابو مسلم گوید:این جمله،کلام خداوند است زیرا پس از آنکه گفتار قوم را نقل می کند،می فرماید:سامری هم مثل آنها زر و زیورش را در آتش ریخت.

فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ

:از این زر و زیورهای ذوب شده،گوسالۀ بزرگی برای ایشان درآورد که دارای آواز بود.(در بارۀ گوسالۀ سامری در تفسیر سورۀ اعراف سخن گفته ایم).

فَقالُوا هٰذا إِلٰهُکُمْ وَ إِلٰهُ مُوسیٰ

:سامری و پیروانش بمردم گفتند:خدای شما و خدای موسی این است.

فَنَسِیَ

:پس فراموش کرد.

در بارۀ این جمله دو قول است:

۱-این جمله تتمۀ گفتار سامری و پیروان اوست.یعنی موسی فراموش کرد که گوساله خدای اوست.(در نتیجه سرگردان شد و

خدای خود را در اینجا گذاشت و رفت).

۲-این جمله،دنبالهٔ گفتار خداوند است.یعنی سامری دین موسی را فراموش

کرد.یا اینکه فراموش کرد که گوساله،موجودی است حادث و نمیتواند خدا باشد.

اکنون خداوند از راه استدلال می فرماید:

أَ فَلاٰ یَرَوْنَ أَلاّٰ یَرْجِعُ إِلَیْهِمْ قَوْلاً

:آیا بنی اسرائیل نمی دانستند که گوساله جواب سخن ایشان را نمیدهد و شایستۀ خدایی نیست؟ وَ لاٰ یَمْلِکُ لَهُمْ ضَرًّا وَ لاٰ نَفْعاً
:و قادر نیست که به ایشان سود و زیانی برساند.

بدیهی است که چنین موجودی شایستۀ پرستش نیست.

مقاتل گوید:همین که از وعدۀ موسی سی و پنج روز گذشت،سامری بنی اسرائیل را وادار کرد که زیورهای عاریتی فرعونیان را جمع کنند و چون جمع کردند،همه را ذوب کرد و به شکل گوساله درآورد.این کار را در روزهای سی و ششم و سی و هفتم و سی و هشتم انجام داد.سپس در روز سی و نهم آنها را وادار به گوساله پرستی کرد.روز چهلم موسی مراجعت کرد.

سعید بن جبیر گوید:سامری کرمانی بود و بنی اسرائیل از او اطاعت می کردند.

برخی گویند:وی از جایی بود که مردم آن گاو می پرستیدند و او هم چنان نسبت به گاو علاقه مند بود.

برخی گویند:او بنی اسرائیلی بود و پس از عبور از دریا به نفاق گرایید.هنگامی که بنی اسرائیل به موسی گفتند:برای ما نیز خدایی معین کن،چنان که آنها نیز خدایی داشتند،سامری فرصت را غنیمت شمرد و گوساله را ساخت و آنها را بسوی آن دعوت کرد.

وَ لَقَدْ قٰالَ لَهُمْ هٰارُونُ مِنْ قَبْلُ یٰا قَوْمِ إِنَّمٰا فُتِنْتُمْ بِهِ

:هارون پیش از مراجعت موسی از روی موعظه و نصیحت به آنها گفته بود که خداوند در پرستش بر شما سخت گرفته است.خدای یکتا را بشناسید و او را بپرستید و گوساله پرستی نکنید.

ممکن است منظور این باشد که:سامری شما را بفتنه افکنده و گمراه کرده است.

وَ إِنَّ رَبَّکُمُ الرَّحْمٰنُ فَاتَّبِعُونِی وَ أَطِیعُوا أَمْرِی

:خدای شما بخشایشگر

ص :۶۲

است.مرا پیروی کنید و فرمانم را اطاعت کنید و دست از اطاعت سامری و گوساله پرستی بردارید.

قٰالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عٰاكِفِينَ حَتّٰى يَرْجِعَ إِلَيْنٰا مُوسىٰ

:بنی اسرائیل جواب دادند:ما دست از پرستش گوساله برنمیداریم تا موسی برگردد و تصمیم خود را در مورد گوساله پرستی بگیرد.هارون بهمراه ۱۲ هزار نفر از آنها کناره گیری کرد.

هنگامی که موسی برمی گشت،هارون از او استقبال کرد.موسی ملاحظه کرد که مردم اطراف گوساله گرد آمده و برقص و پایکوبی مشغولند و ساز و آواز راه انداخته اند.

موسی که سخت خشمگین شده بود،الواح تورات را انداخت و به سرزنش هارون پرداخت.

قٰالَ يٰا هٰارُونُ مٰا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلاّٰ تَتَّبِعَنِ

:گفت چرا تو و افراد مؤمن از من،پیروی نکردید و با آنها بجنگ پرداختید؟!یا اینکه چرا بدنبال من بکوه طور نیامدید؟! أَ فَعَصَيْتَ أَمْرِي :آیا امر مرا عصیان کردی؟ منظور این است که موسی به هارون گفته بود: «اُخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَ أَصْلِحْ وَ لاٰ تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ» (اعراف ۱۴۲)در میان قوم،جانشین من باش و اصلاح کن و براه مفسدان نرو.چون هارون در میان ایشان مانده و در جلوگیری ایشان مبالغه نکرده بود،از اینرو موسی به او گفت:امر مرا عصیان کردی؟ برخی گویند:این استفهام،استفهام حقیقی نیست.زیرا موسی میدانست که هارون عصیان نکرده است.

پرسش:

اگر گفته شود که بر حسب ظاهر،هارون مأمور بود که در صورت عصیان مردم، بموسی ملحق شود و چون بموسی ملحق نشد،معصیت کرد.

گوییم:ممکن است موسی هارون را امر کرده باشد که در صورت مصلحت بوی ملحق شود.لکن هارون تشخیص داد که اگر در میان مردم بماند،مصلحت بیشتری دارد.البته کسی که در میان مردم باشد،چیزهایی تشخیص میدهد که کسی

که در میان مردم نیست،تشخیص نمیدهد.

ممکن است موسی به هارون دستور داده باشد که در صورت مصلحت با مردم مبارزه شدید کند.

در اینجا در حقیقت مردم سزاوار ملامتند نه هارون.اینکه به هارون میگوید:

می خواستی از ایشان جدا شوی،در حقیقت ملامتی است برای خود مردم نه هارون.

برخی گویند:گناه کسانی که مقامشان بلند است،بزرگتر است.چون هارون مقامش بالاـتر از دیگران بود،موسی تنها او را ملامت کرد.

این قول در صورتی صحیح است که هارون مرتکب گناهی شده باشد.در حالی که پیامبر دامنش از گناه پاک است.

قٰالَ یَا بْنَ أُمَّ لاٰ تَأْخُذْ بِلِحْیَتِی وَ لاٰ بِرَأْسِی

:هارون گفت:پسر مادر سر و ریشم را نگیر.

گویند:در آن وقت معمول بود که سر و ریش را بگیرند. چنان که در عصر ما معمول است که دست را بگیرند یا دست بگردن بشوند.

برخی گویند:در حقیقت موسی هارون را بمنزلۀ خودش میدانست و بهمین جهت ریش او را گرفت.زیرا موسی هارون را گناهکار نمیدانست.چنان که خودش را هم گنهکار نمیدانست.

اکنون بذکر عذرها پرداخته،می فرماید:

إِنِّی خَشِیتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنِی إِسْرٰائِیلَ

:اگر از ایشان جدا میشدم و با آنها می جنگیدم،در میان ایشان تفرقه می افتاد.برخی بتو می پیوستند و برخی با سامری به پرستش گوساله ادامه میدادند و برخی بحال شک باقی میماندند.وانگهی من اطمینان نداشتم که اگر آنها را ترک کنم،در میان ایشان جنگ و خونریزی واقع نشود و بخاطر سامری و گوساله اش حوادث ناگواری اتفاق نیفتد.لکن با بودن من در میان ایشان،جنگ و خونریزی،واقع نشد و من به اندازه ای که مصلحت بود،آنها را از انحراف و اقدامات نامناسب،منع کردم و به آنها گفتم: «إِنَّمٰا فُتِنْتُمْ بِهِ» این فتنه و

آزمایشی است برای شما.

این بود عذرها و این عذر از رأی پسندیدۀ هارون حکایت می کند.

وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِی

:می ترسیدم به من بگویی بوصیت تو عمل نکرده ام،زیرا بمن گفته بودی:جانشین باش و اصلاح کن.

همین که بیگناهی هارون آشکار شد،موسی به سامری روی آورده، قٰالَ فَمٰا خَطْبُکَ یٰا سٰامِرِیُّ :به او گفت:چه کار ناگواری کردی؟چه چیز ترا به اینکار واداشت؟ قٰالَ بَصُرْتُ بِمٰا لَمْ یَبْصُرُوا بِهِ :سامری در جواب گفت:چیزی دیدم یا چیزی فهمیدم که آنها ندیدند و نفهمیدند.

فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهٰا

:من کفی از خاک پای اسب جبرئیل برداشتم و در پیکرۀ گوساله ریختم.

وَ کَذٰلِکَ سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی

:آری،نفس من برداشتن خاک و ریختن آن در مجسمۀ گوساله را در نظرم زینت داد.

داستان گوساله و آنچه سامری برداشته بود و کیفیت آن و اختلاف نظرها را قبلا گفته ایم.

ص :۶۵

[سوره طه (۲۰): آیات ۹۷ تا ۱۰۷]

اشاره

قالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَکَ فِی اَلْحَیاهِ أَنْ تَقُولَ لا مِساسَ وَ إِنَّ لَکَ مَوْعِداً لَنْ تُخْلَفَهُ وَ اُنْظُرْ إِلی إِلهِکَ اَلَّذِی ظَلْتَ عَلَیْهِ عاکِفاً لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِی اَلْیَمِّ نَسْفاً (۹۷) إِنَّما إِلهُکُمُ اَللّهُ اَلَّذِی لا إِلهَ إِلاّ هُوَ وَسِعَ کُلَّ شَیْءٍ عِلْماً (۹۸) کَذلِکَ نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْباءِ ما قَدْ سَبَقَ وَ قَدْ آتَیْناکَ مِنْ لَدُنّا ذِکْراً (۹۹) مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ یَحْمِلُ یَوْمَ اَلْقِیامَهِ وِزْراً (۱۰۰) خالِدِینَ فِیهِ وَ ساءَ لَهُمْ یَوْمَ اَلْقِیامَهِ حِمْلاً (۱۰۱) یَوْمَ یُنْفَخُ فِی اَلصُّورِ وَ نَحْشُرُ اَلْمُجْرِمِینَ یَوْمَئِذٍ زُرْقاً (۱۰۲) یَتَخافَتُونَ بَیْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلاّ عَشْراً (۱۰۳) نَحْنُ أَعْلَمُ بِما یَقُولُونَ إِذْ یَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِیقَهً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلاّ یَوْماً (۱۰۴) وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ اَلْجِبالِ فَقُلْ یَنْسِفُها رَبِّی نَسْفاً (۱۰۵) فَیَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً (۱۰۶) لا تَری فِیها عِوَجاً وَ لا أَمْتاً (۱۰۷)

ص: ۶۶

ترجمه:

موسی گفت:برو.سزای تست که در زندگی بگویی،تماسی نیست و ترا وعده ای است که تأخیر نخواهد شد.بنگر بخدایت که او را می پرستیدی،که او را به آتش می سوزانیم.آن گاه متلاشیش کرده بدریا می ریزیم.همانا خدای شما کسی است که جز او خدایی نیست و علمش همه چیز را فرا گرفته است.اینچنین،داستانهای گذشتگان را برای تو ذکر می کنیم و از جانب خویش قرآن را بتو دادیم.هر کس از آن اعراض کند،روز قیامت بار گناه بر دوش دارد و همیشه گرفتار عذاب آن است.بد باری در روز قیامت بدوش دارند.روزی که نفخ صور می شود و مجرمین را در آن روز نابینا محشور می کنیم.آهسته بیکدیگر میگویند:ده شب بیشتر نماندید.ما به آنچه میگویند،داناتریم که هشیارترین ایشان میگوید:یک روز بیشتر نماندید.ترا از کوه ها می پرسند.بگو:خدایم آنها را متلاشی کرده،ببادشان میدهد و آنها را بصورت بیابانهای هموار درمی آورد که در آنها،هیچگونه پستی و بلندی نبینی.

قرائت:

لن تخلفه:ابن کثیر و بصریان-بجز سهل-بکسر لام و ضریر بنون و کسر لام و دیگران بفتح لام خوانده اند.

ابو علی می گوید:این فعل متعدی به دو مفعول می شود و چون فعل مجهول است،یکی از مفعولها جایگزین فاعل شده است و بنا بر این بصیغهٔ مجهول معنی روشنتر است.

لنحرقنه:ابو جعفر بفتح نون و سکون حاء و تخفیف راء خوانده است(قرائت علی(ع)و عباس نیز همین است)طبق این قرائت،یعنی قطعه قطعه می کنیم آن را.

ینفخ:ابو عمرو به نون و معلوم و دیگران به یاء و صیغهٔ مجهول خوانده اند.

لغت:

ظلت:این کلمه در اصل«ظللت»بوده که پس از حذف لام بعضی بفتح ظاء و بعضی بکسر ظاء میخوانند.

ص: ۶۷

نسف:بهوا دادن غلات برای جدا شدن کاه و پوست آنها.

صفصف:زمین بی گناه.

قاع:زمین هموار.جمع«اقواع»و«قیعان»و«قیعه».

امت:گره و ناهمواری.

مقصود:

اکنون حکایت از موسی کرده،میفرماید:

قٰالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَکَ فِی الْحَیٰاهِ أَنْ تَقُولَ لاٰ مِسٰاسَ

:موسی به سامری گفت:

برو که سزای تست که در دورۀ حیات بگویی:تماسی نیست.

در بارۀ معنای این جمله اختلاف است.برخی گویند:بنا بفرمان خداوند او به مردم میگفت که با او نیامیزند و ننشینند و نخورند تا همیشه در مضیقه باشد.

بنا بر این او بمردم می گفت:کسی بمن تماس نگیرد و من هم با کسی تماس نمیگیرم.

ابن عباس گوید:تنها در مورد خود سامری نبود.بلکه شامل فرزندانش هم می شد.

سامری بر حسب این دستور در بیابانها بسر می برد و همدم حیوانات وحشی بود.و هر وقت کسی نزدیکش می شد به او می گفت که:نزدیکش نشود.او و فرزندانش برای همیشه گرفتار این کیفر شدند و اگر کسی با آنها تماس پیدا می کرد،هر دو گرفتار تب می شدند.

برخی گویند:سامری از ترس فرار کرد و در بیابانها بقدری دور از مردم زندگی می کرد که گویا شعارش این شده بود که کسی با او تماس نگیرد.

وَ إِنَّ لَکَ مَوْعِداً لَنْ تُخْلَفَهُ

:ترا وعده گاهی است برای عذاب و کیفر که تأخیری در آن نیست و با تو خلف وعده نخواهد شد.

وَ انْظُرْ إِلیٰ إِلٰهِکَ الَّذِی ظَلْتَ عَلَیْهِ عٰاکِفاً

:اکنون گوسالۀ خود را که به- پرستشش سر بر خاک می مالیدی بنگر.

لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِی الْیَمِّ نَسْفاً

:گوسالۀ ترا در آتش می سوزانیم و سوختۀ آن را بدریا می ریزیم.

ص :۶۸

ابن عباس می گوید:موسی گوساله را سوزاند و خاکسترش را بدریا ریخت و این دلالت دارد بر اینکه حیوانی بود دارای گوشت و خون.

بنا بر قرائت دیگر،موسی گوساله را قطعه قطعه کرد و قطعات آن را در دریا ریخت.

بهر حال قرآن میخواهد بگوید:چیزی که قابل سوختن و خرد کردن است، لایق پرستش نیست.

امام صادق میفرماید:موسی میخواست سامری را بکشد.خداوند فرمود:

او را نکش زیرا سخی است.

آن گاه موسی رو بقوم خود آورده،گفت:

إِنَّمَا إِلٰهُکُمُ اللّٰهُ الَّذِی لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ

:آن خدایی که یکتا و بیهمتاست،سزاوار پرستش است.

وَسِعَ کُلَّ شَیْءٍ عِلْماً

:او همه چیز را بطور کامل میداند.

این جمله از لحاظ فصاحت بسیار عجیب است و دلالت دارد بر اینکه«معدوم» نیز«شیء»است زیرا برای خدا معلوم است.

سپس به پیامبر اسلام می فرماید:

کَذٰلِکَ نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْبٰاءِ مٰا قَدْ سَبَقَ

:همانطوری که قصهٔ موسی و قومش را برای تو بیان کردیم،قصهٔ سایر گذشتگان را نیز برای تو می گوییم.

وَ قَدْ آتَیْنٰاکَ مِنْ لَدُنّٰا ذِکْراً

:ما قرآن را از جانب خویش بتو دادیم.در اینجا مراد از ذکر قرآن است،زیرا تذکری است نسبت به همهٔ امور دینی.

پس کسانی را که از قرآن اعراض کرده و از ایمان خودداری میکنند،تهدید کرده،می فرماید:

مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ یَحْمِلُ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ وِزْراً

:کسانی که از قرآن روی- گردان شوند،بار سنگین و غیر قابل تحمل گناه را در روز واپسین بدوش خواهند کشید.

خالِدِينَ فِيهِ وَ ساءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ حِمْلًا

:بار گناهی که عذابش برای ایشان

ص :۶۹

ابدی و همیشگی خواهد بود.بدیهی است که روز قیامت،بد باری بدوش اعراض کنندگان از قرآن خواهد بود.

کلبی گوید:یعنی کفر ایشان بقرآن باری سنگین است از گناه بر روانشان! یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ :روز قیامت،همان روزی است که در صور دمیده میشود.

وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِینَ یَوْمَئِذٍ زُرْقاً

:ابن عباس گوید: یعنی کسانی که به پرستش خدایان دیگر پرداخته اند،در روز قیامت با چشمان کبود شده و صورتهای سیاه گشته، محشور خواهند شد و چشم آنها شبیه چشم گربه است.

برخی گویند:مقصود از«زرق»کوری چشم است.

برخی گویند:مقصود این است که آنها تشنه محشور می شوند و این تشنگی از چشمانشان پیداست.نظیر آن این آیه است: «وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِینَ إِلیٰ جَهَنَّمَ وِرْداً» (مریم ۸۶).

یَتَخٰافَتُونَ بَیْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلاّٰ عَشْراً

:افراد مجرم،در نهان بیکدیگر خطاب می کنند،جز ده شب درنگ نکرده اند!این معنی از ابن عباس و قتاده است و منظور این است که فاصلهٔ میان نفخهٔ اول و نفخهٔ دوم بیش از ده شب نبوده است.در خلال این مدت-که چهل سال طول می کشد-آنها از عذاب آسوده اند.

برخی گویند:آنها از شدت هول قیامت،مدت زندگی دنیا را فراموش کرده، می گویند:در دنیا ده روزی بیشتر نماندید.

برخی گویند:مدت ماندن در قبر را فراموش می کنند.فکر می کنند در این مدت خواب بوده اند و اکنون که روز قیامت است بیدار شده اند.

حسن می گوید:آنها بر اثر ماندن زیاد در آتش جهنم،مدت زندگی دنیا را کم و ناچیز می شمارند.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمٰا یَقُولُونَ

:ما به آنچه در نهان بیکدیگر می گویند،آگاه تریم.

إِذْ یَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِیقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلاّٰ یَوْماً

:بعضی از آنها که رفتار بهتری داشته و عاقلتر بوده اند،می گویند:مدت درنگ شما در دنیا و قبر یک روز بوده است.

زیرا این زمان نسبت به روز قیامت و دوران گرفتاری ایشان در عذاب جهنم،بیک روز شبیه تر و نزدیک تر است.چنان که در جای دیگر می فرماید: «لَمْ يَلْبَثُوا إِلاّ عَشِيَّةً أَوْ ضُحاها» (نازعات ۷۹)جز شبانگاهی یا بامداد آن بسر نبرده اند.

جبائی گوید:آنها این جمله را بعد از انقطاع عذاب قبر می گویند.زیرا خداوند بعد از عذاب قبر آنها را باز میگرداند.

سپس به پیامبرش می فرماید:

وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبالِ فَقُلْ يَنْسِفُها رَبِّي نَسْفاً

:منکران قیامت،در بارهٔ کوه ها از تو سؤال میکنند،بگو:پروردگارم آنها را مثل خاکستر نرم می کند و آنها را بر باد میدهد.در نتیجه هیچ کوهی بر روی زمین باقی نمی ماند.برخی گویند:خداوند کوه ها را بشکل غبار درمی آورد.

مردی از ثقیف از پیامبر خدا پرسید:روز قیامت کوه ها چه می شوند؟ فرمود:

خداوند آنها را خاکستر می کند آن گاه باد بر آنها می وزد تا پراکنده شوند.

فَيَذَرُها قاعاً صَفْصَفاً

:سرانجام بصورت زمینی هموار و مسطح در می آیند.

ابن عباس و مجاهد گویند:قاع و صفصف دارای یک معنی و بمعنی زمین بی گیاه هستند.

لا تَرى فِيها عِوَجاً وَ لا أَمْتاً

:که در آن هیچگونه پستی و بلندی مشاهده نخواهی کرد.

حسن گوید:«عوج»نشیب و«امت»فراز است.

مجاهد گوید:یعنی در جای کوه ها وادی و تپه ای نمینگری.

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۰۸ تا ۱۱۵]

اشاره

یَوْمَئِذٍ یَتَّبِعُونَ اَلدّاعِیَ لاٰ عِوَجَ لَهُ وَ خَشَعَتِ اَلْأَصْوٰاتُ لِلرَّحْمٰنِ فَلاٰ تَسْمَعُ إِلاّٰ هَمْساً (۱۰۸) یَوْمَئِذٍ لاٰ تَنْفَعُ اَلشَّفٰاعَةُ إِلاّٰ مَنْ أَذِنَ لَهُ اَلرَّحْمٰنُ وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلاً (۱۰۹) یَعْلَمُ مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ وَ لاٰ یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً (۱۱۰) وَ عَنَتِ اَلْوُجُوهُ لِلْحَیِّ اَلْقَیُّومِ وَ قَدْ خٰابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً (۱۱۱) وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ اَلصّٰالِحٰاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلاٰ یَخٰافُ ظُلْماً وَ لاٰ هَضْماً (۱۱۲) وَ کَذٰلِکَ أَنْزَلْنٰاهُ قُرْآناً عَرَبِیًّا وَ صَرَّفْنٰا فِیهِ مِنَ اَلْوَعِیدِ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ أَوْ یُحْدِثُ لَهُمْ ذِکْراً (۱۱۳) فَتَعٰالَی اَللّٰهُ اَلْمَلِکُ اَلْحَقُّ وَ لاٰ تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یُقْضیٰ إِلَیْکَ وَحْیُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِی عِلْماً (۱۱۴) وَ لَقَدْ عَهِدْنٰا إِلیٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً (۱۱۵)

ص: ۷۲

ترجمه:

در آن روز از پی دعوت کنندهٔ خدا که از هیچکس او را عدول نیست،می روند و آهنگ ها در برابر خداوند خاشع می گردند و هیچ صدایی جز صدای پاها نمیشنوی.

در آن روز شفاعت کسی سود ندارد مگر آنکه خدا او را اذن داده و بقول او راضی شده است.

خداوند به آنچه پیش روی آنها و پشت سر آنهاست،عالم است و به علم او احاطه ندارند.

و صورتها برای خداوند زندهٔ پایدار خضوع می کنند و زیانکار است کسی که بار ظلم بر دوش دارد و هر کس کار شایسته کند و مؤمن باشد،از ظلم و از کم شدن حسنات نمی ترسد.

این چنین،این کتاب را قرآنی عربی نازل کردیم و تهدیدها را در آن تکرار کردیم.

شاید بپرهیزند یا قرآن تذکری در آنها پدیدار کند.بزرگ است پادشاه حق.بقرآن شتاب نکن پیش از آنکه وحی آن بپایان برسد و بگو:خدایا علم را زیاد کن.از این پیش به آدم نیز امر کردیم.او فراموش کرد و برایش عزمی نیافتیم.

قرائت:

لا یخاف:ابن کثیر به جزم و دیگران به رفع خوانده اند.بنا بر اول فعل نهی است.

ان یقضی الیک وحیه:یعقوب فعل را بصیغهٔ متکلم معلوم و«وحیه»را به- نصب خوانده است.از نظر معنی میان این قرائت و قرائت دیگران فرقی نیست.

لغت:

همس:مخفی داشتن سخن و صدای پنهان.

عنوه:خضوع و خواری. چیزی که به عنوه گرفته شود،یعنی به غلبه.لازم نیست که همیشه خضوع و خواری در مفهوم«عنوه»از روی قهر و غلبه باشد،بلکه گاه نیز ناشی از حالت تسلیم طرف است.

هضم:نقص.هضم غذا بوسیلهٔ معده نیز به معنی کم کردن غذاست.

عزم:اراده و تصمیم بر فعل.

ص:۷۳

اعراب:

یومئذ:ظرف متعلق به«یتبعون».

لاٰ عِوَجَ لَهُ

:جملۀ حالیه.

قرآنا:حال.

عربیا:صفت آن.در حقیقت حال همین کلمه است.

کذلک:کاف در محل نصب و صفت مصدر محذوف.

مقصود:

اکنون خداوند به وصف قیامت پرداخته،می فرماید:

یَوْمَئِذٍ یَتَّبِعُونَ الدّٰاعِیَ

:در روز قیامت،مردم صدای دعوت کنندۀ خدا را که در صور میدمد-یعنی اسرافیل-تبعیت می کنند.

لاٰ عِوَجَ لَهُ

:این دعوت کننده از هیچکس صرف نظر نمیکند و همه را-بدون استثناء-محشور میکند.یا اینکه هیچکس از دعوت او سرپیچی نمیکند.بلکه همگان با شتاب،از پی او می روند و توجهی براست و چپ نمیکنند.

وَ خَشَعَتِ الْأَصْوٰاتُ لِلرَّحْمٰنِ فَلاٰ تَسْمَعُ إِلاّٰ هَمْساً

:بر اثر عظمت خداوند،همۀ صداها در سینه ها حبس شده اند و جز صدای پاها در موقع حرکت،صدایی بگوش نمی رسد،آنهم صدایی آهسته و بسیار ملایم.

برخی گویند:آن افراد خشنی که در این دنیا لحن های تند و آمرانه داشتند، در آنجا خاموش شده اند و دم برنمی آورند.فقط صدای پاهای آنها شنیده می شود و بس! یَوْمَئِذٍ لاٰ تَنْفَعُ الشَّفٰاعَةُ إِلاّٰ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلاً :در آن روز تنها کسانی حق دارند از دیگران شفاعت کنند که خداوند به آنها اذن داده و سخن ایشان را پسندیده است.یعنی انبیا و اولیا و صالحین و صدیقین و شهداء.

سپس می فرماید:

يَعْلَمُ مٰا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ

:خداونـد به گفتـار و کردار افرادی که محشور شـده انـد چه پیش از خلقتشان و چه بعـد از خلقتشان آگاه است و هیـچ چیز از نظرش

ص :۷۴

پنهان نیست.

برخی گویند:یعنی از آنچه پیش روی ایشان است در آخرت و از آنچه پشت سر ایشان است در دنیا،آگاهی دارد.

وَ لا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً

:اما آنها بمقدورات و معلومات خداوند آگاه نیستند.یا اینکه بکنه عظمت او آگاه نیستند.

برخی گویند:یعنی هیچکس بکردار گذشته و آیندهٔ ایشان آگاه نیست،مگر آنکه خدا آگاهش کرده است.

برخی گویند:یعنی خدا را به حواس درک نمیکنند تا به او احاطهٔ علمی پیدا کنند.

وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ

:صورتها در برابر خداوند که زنده و پایدار است، همچون صورت اسیران بحال خضوع و خواری درمی آیند و در برابر فرمان او تسلیم هستند.بدیهی است که اثر خواری بر پیشانیها ظاهر می شود.

برخی گویند:منظور از«وجوه»سران و زمامداران هستند که خوار و خفیف می شوند و از اریکهٔ قدرت سقوط می کنند.

وَ قَدْ خابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً

:آنهایی که گرفتار شرک شده اند،زیانکارند.یا اینکه آنهایی که ستمکار و کافر وارد محشر می شوند،ثوابی نمی برند.

وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا یَخافُ ظُلْماً وَ لا هَضْماً

:کسانی که خدا را اطاعت کنند و خدا را بشناسند و دین و محتویات آن را تصدیق کنند،بیمی ندارند که به آنها ظلم شود و بر گناهان ایشان افزوده شود یا از حسنات ایشان کاسته گردد.

بنا بقرائت نهی،یعنی باید از ظلم و نقصان نترسد.بدیهی است که نهی از ترس، امر به ایمنی است.

این آیه،دلالت بر بطلان تحابط دارد. (۱)

۱- ۱) -مرحوم طبرسی در اینجا مطلب را بطور سربسته گفته و گذشته است.با مراجعه به آیات قرآنی معلوم میشود که حبط عبارت است از باطل شدن عمل خوب،بواسطهٔ کفر و شرک و...

وَ كَذٰلِكَ أَنْزَلْنٰاهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا وَ صَرَّفْنٰا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

:

همـانطوری که مـا اخبـار قیـامت را برای تو گفتیم،این کتـاب خوانـدنی را بزبـان عربی بر تو نازل کردیم و تهدیـدهای خود را نسبت بکجروان در آن بصورتها و الفاظ مختلف بیان کردیم،شاید از معصیت بپرهیزند.

برخی گویند:یعنی قرآن را نازل کردیم تا قوم عرب پیش از نزول عذاب، تقوی پیشه کنند.

أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْراً

:یا اینکه قرآن برای ایشان پنـد و عبرت را تجدیـد کنـد.یعنی بوسیلهٔ قرآن بیاد کیفر اقوام پیشین بیفتنـد و عبرت گیرند.بدیهی است که تذکر در موقع استماع و قرائت قرآن است.

چنـان که میفرمایـد: «وَ إِذٰا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيٰاتُهُ زٰادَتْهُمْ إِيمٰاناً» (انفال ۲)هنگامی که آیات قرآن بر ایشان خوانـده شود،بر ایمانشان افزوده می شود.

فَتَعٰالَى اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ

:صـفات خداونـد بر صـفات همـهٔ مخلوقات برتری دارد و در وهم و خیال نمی گنجد.او از همه کس داناتر و تواناتر است و هر دانـا و توانـایی محتـاج اوست و او از همگـان بی نیـاز است.دیگران اگر بیک چیز توانا یا دانا هسـتند، به چیزهای دیگر عاجز و نادانند.دانایان دیگر ممکن است دچار سهو و نسیان شوند اما خداوند همواره توانا و دانا بوده و هست.

(۱

(چنان که می فرماید: «وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمٰانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ» (مائده ۵)کسی که به ایمان کفر بورزد،عملش باطل می شود.اما در مورد افراد مؤمن-که در آیـهٔ بالاـ به آن اشـاره شـده است وَ مَنْ يَعْمَـلْ مِنَ الصّٰالِحٰاتِ... -حبـط یعنی باطـل شـدن عمـل وجود نـدارد.زیرا چنان که گفتیم، کفر و...موجب حبط عمل است و افراد مؤمن از کفر و شـرک و تکذیب و...منزه هسـتند. اما کلمه تحابط در متن به این معنی است که عمل نیک و بد هیچکدام دیگری را باطل نمیکند.زیرا از جملهٔ «فَلاٰ يَخٰافُ...» همین مطلب برمی آیـد و این مطلب منافـات بـا این نـدارد که قرآن می فرمایـد: «إِلاّٰ مَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صٰالِحاً فَأُوْلٰئِكَ يُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّئٰاتِهِمْ حَسَنٰاتٍ» (فرقان ۷۰) یعنی کسانی که توبه کننـد و ایمان آورنـد و کار شایسته کننـد،خداوند بدیهایشان را تبدیل به-نیکی می کند.

ملک یعنی کسی که بر دنیا و آخرت حکومت و مالکیت دارد و حق یعنی کسی که سزاوار حکومت است.شاهان دیگر حکومت و مالکیتشان محدود است و سرانجام دستخوش فنا و زوال می شود.

وَ لاٰ تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ

:در اینباره چند وجه است:

۱-پیش از آنکه جبرئیل ابلاغ وحی را به پایان برساند،بتلاوت قرآن عجله مکن. معمولا پیامبر قرآن را.با جبرئیل میخواند و از ترس اینکه فراموش کند در تلاوت آن عجله میکرد.پس مقصود این است که پیامبر صبر کند تا وحی را بخوبی درک کند و از خواندن با فرشتهٔ وحی خودداری کند.آن گاه بخواندن بپردازد.

پس این جمله،نظیر این است که می فرماید: «لاٰ تُحَرِّكْ بِهِ لِسٰانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ» (قیامه ۱۶)زبان خود را بخاطر شتاب کردن در قرائت قرآن بحرکت در نیاور.(از ابن عباس و حسن و جبائی).

۲-قرآن را برای اصحابت نخوان و برای آنها املاء نکن تا وقتی که معانی آن برای تو آشکار گردد.(از مجاهد و قتاده و عطیه و ابو مسلم).

۳-پیش از آنکه وحی بر تو نازل شود،درخواست نزول وحی نکن.زیرا خداوند متعال قرآن را بر حسب مصلحت نازل میفرماید.

وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً

:از خداوند مسألت کن که بر علم تو بیفزاید.

عایشه روایت کرده است که پیامبر خدا فرمود:هر گاه روزی بیاید که در آن روز علم من افزوده نشود و بدرگاه خدا تقرب پیدا نکنم،طلوع خورشید آن روز بر من مبارک نیست.

وَ لَقَدْ عَهِدْنٰا إِلىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً

:قبلا به آدم امر کردیم که بدرخت نزدیک نشود و از آن نخورد ولی او فرمان را ترک کرد و تصمیم استواری برای او نیافتیم.

برخی گویند:یعنی دچار خطا گردید و بدون اینکه قصد گناه داشته باشد، مرتکب خوردن از درخت ممنوعه گردید.

در هر حال آیۀ شریفه به آدم نسبت فراموشی داده است.آیا آدم همه چیز را فراموش کرده بود؟ ۱-فراموش کرده بود که اگر از درخت ممنوع بخورد از بهشت اخراج می شود.

۲-فراموش کرده بود که خداوند شیطان را دشمن خودش و زنش معرفی کرده بود.

۳-فراموش کرده بود که نهی از هر نوع درختی است و او تصور میکرد نهی از درخت خاصی است.

نظم آیات:

آیۀ «وَ کَذٰلِکَ أَنْزَلْنٰاهُ قُرْآناً...» متصل است به «کَذٰلِکَ نَقُصُّ عَلَیْکَ» برخی گویند:متصل است به قصۀ موسی.یعنی همانطوری که تورات را بر موسی نازل کردیم، قرآن را هم بتو نازل کردیم.

وجه اتصال: «وَ لَقَدْ عَهِدْنٰا إِلیٰ آدَمَ...» به ما قبل این است که چون تصریف آیات را در قرآن ذکر کرد و نشان داد که قرآن وسیلۀ تذکر است،پیامبر را امر کرد که همچون آدم عهد را فراموش نکند.

برخی گویند:متصل است به «وَ لاٰ تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ» .یعنی از خوف فراموشی الفاظ قرآن شتاب نکن بلکه بخدا توکل کن و از او توفیق بخواه زیرا پدرت آدم عهد خدا را فراموش کرد.

برخی گویند:عطف است بر: «کَذٰلِکَ نَقُصُّ عَلَیْکَ...» یعنی پس از نقل داستان موسی بنقل داستان آدم پرداخت.

ص :۷۸

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۱۶ تا ۱۲۵]

اشاره

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَهِ اُسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِيسَ أَبىٰ (۱۱۶) فَقُلْنا يا آدَمُ إِنَّ هٰذا عَدُوٌّ لَکَ وَ لِزَوْجِکَ فَلا يُخْرِجَنَّكُما مِنَ اَلْجَنَّهِ فَتَشْقىٰ (۱۱۷) إِنَّ لَکَ أَلاّ تَجُوعَ فِيها وَ لا تَعْرىٰ (۱۱۸) وَ أَنَّکَ لا تَظْمَؤُا فِيها وَ لا تَضْحىٰ (۱۱۹) فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ اَلشَّيْطانُ قالَ يا آدَمُ هَلْ أَدُلُّکَ عَلىٰ شَجَرَهِ اَلْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لا يَبْلىٰ (۱۲۰) فَأَكَلا مِنْها فَبَدَتْ لَهُما سَوْآتُهُما وَ طَفِقا يَخْصِفانِ عَلَيْهِما مِنْ وَرَقِ اَلْجَنَّهِ وَ عَصىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوىٰ (۱۲۱) ثُمَّ اِجْتَباهُ رَبُّهُ فَتابَ عَلَيْهِ وَ هَدىٰ (۱۲۲) قالَ اِهْبِطا مِنْها جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّی هُدىً فَمَنِ اِتَّبَعَ هُدایَ فَلا يَضِلُّ وَ لا يَشْقىٰ (۱۲۳) وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَهً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ اَلْقِيامَهِ أَعْمىٰ (۱۲۴) قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمىٰ وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيراً (۱۲۵)

ص: ۷۹

ترجمه:

هنگامی که بفرشتگان گفتیم:آدم را سجده کنید و سجده کردند.بجز ابلیس که خودداری کرد.گفتیم:ای آدم،این دشمن تو و دشمن زن تست.شما را از بهشت خارج نکند که نگونبخت می شوی.در آنجاست ترا که گرسنه و برهنه نشوی و تشنه و گرمازده نشوی.شیطان او را وسوسه کرده،گفت:ای آدم،آیا دلالت کنم ترا بدرخت جاودانی و سلطنتی که زوال ندارد؟هر دو از آن درخت خوردند و زشتی هایشان بر ایشان آشکار گردید و از برگ درختان بهشت بر خود پوشیدند و آدم خدای خود را عصیان کرد و گمراه شد.آن گاه خدا او را برگزید و توبه اش را پذیرفت و هدایتش کرد فرمود:هر دو از بهشت فرو آیید و از یکدیگر کناره گیری کنید.اگر هدایتی از جانب من برای شما آمد،هر کس که هدایتم را پیروی کند،گمراه و نگونبخت نمیشود و هر کس از یاد من اعراض کند،بیعتش ناگوار است و روز قیامت کور محشورش می کنیم.

گوید:خدایا چرا کورم محشور کردی؟حال آنکه من بینا بودم.

قرائت:

انک لا تظمؤ:همزهٔ آن را نافع و ابو بکر به کسر و دیگران به فتح خوانده اند.

فتحه بنا بر عطف است بر اسم«ان لک الا تجوع»و کسره بنا بر استیناف است.

لغت:

ضحی:گرم شدن در برابر خورشید.

ضنک:ناگواری.

مقصود:

اکنون خداوند متعال به تفصیل داستان آدم پرداخته،میفرماید:

وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلِیسَ أَبی

:بفرشتگان دستور دادیم که آدم را سجده کنند.آنها همگی سجده کردند جز ابلیس که خودداری کرد.

فَقُلْنا یا آدَمُ إِنَّ هذا عَدُوٌّ لَکَ وَ لِزَوْجِکَ فَلا یُخْرِجَنَّکُما مِنَ الْجَنَّهِ فَتَشْقی

:

گفتیم:ای آدم،این دشمن تو و دشمن زن تو حواست.او را اطاعت نکنید تا با فریب

و وسوسه اش شما را از بهشت اخراج نکند که دچار مشقت و زحمت تحصیل معاش و تأمین نفقهٔ عیال خواهی شد،بهمین جهت است که گرفتاری را نسبت به آدم داده نه به آدم و بحوا.

سعید بن جبیر گوید:گاوی به آدم داده شد که بوسیلهٔ او زراعت میکرد و عرق می ریخت.

إِنَّ لَکَ أَلاّٰ تَجُوعَ فِیهٰا وَ لاٰ تَعْریٰ

:در بهشت همه چیز فراوان است.برهنه و گرسنه نخواهی شد.

وَ أَنَّکَ لاٰ تَظْمَؤُا فِیهٰا وَ لاٰ تَضْحیٰ

:در بهشت تشنگی پیدا نمیکنی و آفتاب بهشت ترا نمیسوزاند.

گویند:در بهشت خورشید نیست.فقط روشنایی و سایه است. پرسش:

چرا میان گرسنگی و برهنگی از یک طرف و تشنگی و آفتابزدگی از طرف دیگر جمع کرده است.در حالی که تشنگی از جنس گرسنگی و آفتابزدگی از جنس برهنگی است؟ پاسخ:

۱-تشنگی بیشتر از شدت حرارت و حرارت از عریانی در برابر خورشید و آفتابزدگی است.بنا بر این در معنی بیکدیگر نزدیکند و با هم جمع شده اند.نیز گرسنگی و برهنگی باطن و عریانی برهنگی ظاهر است و بنا بر این با یکدیگر متشابهند و با هم جمع می شوند.

۲-عرب بواسطهٔ اعتماد بفهم مخاطب و اینکه او می تواند هر چیزی را در جای خود قرار دهد و بفهمد،تعبیرات خود را بصورت مذکور در آیه می آورد.

فَوَسْوَسَ إِلَیْهِ الشَّیْطٰانُ قٰالَ یٰا آدَمُ هَلْ أَدُلُّکَ عَلیٰ شَجَرَهِ الْخُلْدِ وَ مُلْکٍ لاٰ یَبْلیٰ

:

شیطان او را وسوسه کرد،گفت:ای آدم،آیا ترا دلالت کنم بدرختی که هر کس بخورد هرگز نمیرد و آیا راهنمایی کنم ترا به سلطنتی که هرگز فنا نپذیرد.نظیر اینکه

می گوید: «مٰا نَهٰاکُمٰا رَبُّکُمٰا عَنْ هٰذِهِ الشَّجَرَهِ...» (اعراف ۲۰)شما را خدا از این درخت نهی نکرد مگر از بیم اینکه فرشته شوید یا جاویدان بمانید.

فَأَکَلاٰ مِنْهٰا فَبَدَتْ لَهُمٰا سَوْآتُهُمٰا وَ طَفِقٰا یَخْصِفٰانِ عَلَیْهِمٰا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّهِ

:

آدم و حوا از درخت ممنوع خوردند و عورتشان بر ایشان آشکار شد و از برگ درختان بهشت خود را پوشانیدند.

تفسیر این قسمت در سورۀ اعراف(آیه ۲۲)گذشته است.

وَ عَصیٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَویٰ

:آدم امر خدا را مخالفت کرد و از ثواب محروم شد.

معصیت یعنی مخالفت امر،اعم از اینکه امر واجب باشد یا امر مستحبّ.شاعر گوید:

امرتک امراً جازماً فعصیتنی

ترا بطور جزم و حتم امر کردم و مرا معصیت کردی.

هیچ مانعی نیست که تارک مستحبات را هم عاصی بنامند.همانطوری که تارک واجبات هم عاصی نامیده می شود.می گویند:فلان را به چنین و چنان امر کردم و مرا معصیت و مخالفت کرد.اگر چه امر واجب نباشد.لفظ«غوی»احتمال محرومیت از ثواب میدهد.شاعر گوید:

فمن یلق خیراً یحمد الناس امره

و من یغولا یعدم علی الغی لائماً

هر کس به خیر برسد،مردم کارش را می ستایند و هر کس محروم شود،مردم او را ملامت می کنند.

ممکن است مقصود از غوایت آدم محرومیت او از خلود در بهشت باشد.زیرا انتظار داشت که با خوردن درخت ممنوع برای همیشه در بهشت ماندگار شود.

ثُمَّ اجْتَبٰاهُ رَبُّهُ فَتٰابَ عَلَیْهِ وَ هَدیٰ

:خداوند او را برای رسالت برگزید و توبه اش را پذیرفت و او را بذکر خویش هدایت کرد.

برخی گویند:هدایتش کرد برای کلماتی که از خداوند تلقی کرد.

قالَ اهْبِطا مِنْها جَمِیعاً بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنِّی هُدیً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلا یَضِلُّ وَ لا یَشْقی

:خداوند به آنها فرمود:از بهشت فرو آیید

ص :۸۲

و از یکدیگر مانند دشمنان کناره گیری کنید.اگر هدایتی از جانب من برای شما آید،هر کس که تبعیت کند،در دنیا گمراه و در آخرت نگونبخت نخواهد شد.(تفسیر این قسمت در سوره بقره ذیل آیه ۳۶ گذشته است).

ابن عباس می گفت:خداوند تضمین کرده است که هر کس قرآن بخواند و بدستور آن عمل کند،در دنیا گمراه و در آخرت بدبخت نشود.سپس همین آیه را میخواند.

وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً

:کسی که از قرآن و دلالتهای آن اعراض کند و در آن دقت نکند،گرفتار معیشت تنگ خواهد شد.یعنی خدا روزی او را به سختی میدهد و این کیفر اعراض اوست.اگر هم به او رزق فراوان دهد،معیشت را از این راه بر او سخت می گیرد که امساك کند و از آن استفاده نگیرد و اگر هم استفاده گیرد،حرص و تلاش زیاد،زندگی را بر او دشوار می سازد.برخی گویند:یعنی گرفتار عذاب قبر می شود.برخی گویند:یعنی گرفتار طعام ضریع و زقوم جهنم می شود.

زیرا سرانجام به همانجا می رسد.گو اینکه در این جهان در فراخ و آسایش باشد.

برخی گویند:یعنی زندگیش ناگوار است زیرا همیشه از آینده بیمناك است.برخی گویند:یعنی گرفتار روزی حرام می شود و نتیجهٔ آن کیفر اخروی است.برخی گویند:

یعنی گرفتار زندگی کوتاه و ناگواریهای این جهان می شود و از زندگی آسوده و لذائذ بهشت محروم می گردد.

وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ أَعْمى

:روز قیامت هم کور محشورش می کنیم و بقولی یعنی چنان محشورش می کنیم که نسبت بدلیل و حجت،کور خواهد بود.اما مانعی نیست که مراد همان کوری چشم باشد.

قالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيراً

:گوید:خدایا من بینا بودم.

چرا کور محشورم کردی؟ فراء گوید:هنگامی که از قبر خارج می شود،بیناست اما در صحرای محشر نابیناست.

معاویه بن عمار گوید:از امام صادق(ع)در بارۀ مردی سؤال کردم که حج نکرده و دارای ثروت است.

فرمود:او از کسانی است که خدا در باره شان می فرماید: «وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ أَعْمیٰ» .

گفتم:سبحان اللّه!اعمی است؟! فرمود:خدا او را از راه حق نابینا کرده است.

این روایت مؤید قول کسانی است که می گویند کوری آنها از جهات خیر و راه نیافتن بسوی آنهاست.

ص: ۸۴

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۲۶ تا ۱۳۰]

اشاره

قٰالَ کَذٰلِکَ أَتَتْکَ آیٰاتُنٰا فَنَسِیتَهٰا وَ کَذٰلِکَ اَلْیَوْمَ تُنْسیٰ (۱۲۶) وَ کَذٰلِکَ نَجْزِی مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ یُؤْمِنْ بِآیٰاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذٰابُ اَلْآخِرَهِ أَشَدُّ وَ أَبْقیٰ (۱۲۷) أَ فَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ کَمْ أَهْلَکْنٰا قَبْلَهُمْ مِنَ اَلْقُرُونِ یَمْشُونَ فِی مَسٰاکِنِهِمْ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِأُولِی اَلنُّهیٰ (۱۲۸) وَ لَوْ لاٰ کَلِمَهٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَکٰانَ لِزٰاماً وَ أَجَلٌ مُسَمًّی (۱۲۹) فَاصْبِرْ عَلیٰ مٰا یَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ اَلشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهٰا وَ مِنْ آنٰاءِ اَللَّیْلِ فَسَبِّحْ وَ أَطْرٰافَ اَلنَّهٰارِ لَعَلَّکَ تَرْضیٰ (۱۳۰)

ترجمه:

خداوند گوید:همین طور آیات ما بسوی تو آمد و فراموش کردی.امروز نیز فراموش می شوی،کسی که زیاده روی کند و ایمان به آیات خدایش نیاورد،اینطور کیفر میدهیم و عذاب آخرت شدیدتر و باقی تر است.آیا مردم بسیاری که پیش از ایشان هلاک کردیم اهل مکه را که در مساکن آنها عبور می کنند،هدایت نکرد؟در این

حوادث،برای خردمندان آیاتی است.اگر گفتار پروردگارت بر این نرفته بود و مدتی معین نبود،عذاب قرین ایشان بود.صبر کن بر آنچه می گویند و خدایت را پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب آن و در تمام لحظات شب و روز تسبیح کن.

شاید خشنود شوی.

قرائت:

ترضی:کسایی و ابو بکر بضم تاء و دیگران بفتح خوانده اند.

مؤید قرائت فتح «وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضی» (ضحی ۵)است و مؤید قرائت ضم این است که در وصف بعضی از انبیا آمده است «وَ کانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِیًّا» (مریم ۵۵).

لغت:

آناء اللیل:ساعات شب.مفرد آن«انی»است.

اعراب:

کَمْ أَهْلَکْنا

:در اینجا فاعل«یهد»مقدر و مفسر آن همین«کم اهلکنا»است.

مقصود:

قالَ کَذلِکَ أَتَتْکَ آیاتُنا فَنَسِیتَها

:در اینجا خداوند در پاسخ کسی که می گفت:

خدایا چرا کور محشورم کردی؟میفرماید:همانطوری که امروز کور محشورت کرده ایم،محمد(ص)و قرآن و دلائل روشن آن در دنیا بسوی تو آمدند و تو با خیره- سری همه را پشت سر انداختی و خود را در معرض فراموشی قرار دادی،چه فراموشی فعل اختیاری انسان نیست تا کیفر داشته باشد.

وَ کَذلِکَ الْیَوْمَ تُنْسی

:امروز هم بمنزلهٔ فراموش شدگان هستی و در عذاب همیشگی گرفتاری.

برخی گویند:همانطوری که ترا کور محشور کردم تا رسوا گردی و همانطوری که کور دل بودی و آیات مرا ترک کردی و در آن نیندیشیدی و همانطوری که اوامر ما را زیر پا گذاشتی و بمنزلهٔ چیزهای فراموش شده قرارش دادی،امروز نیز گرفتار عذاب می شوی و بمنزلهٔ چیزهای فراموش شده هستی.

وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ

:همانطوری که گفتیم کسی را که مشرک است و از حد خود تجاوز میکند و ایمان به آیات نمی آورد و حجج و کتب و رسل خدا را نمی پذیرد،کیفر می دهیم.

وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقىٰ

:عذاب آخرت از عذاب دنیا و عذاب قبر سخت تر و با دوام تر است زیرا این عذاب،قطع نمیشود ولی عذاب دنیا و قبر قطع می شود.

أَ فَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنٰا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ

:آیا برای کفار مکه،هلاک مردم گذشته که تکذیب پیامبران میکردند،وسیلۀ هدایت و تنبه و بیداری و ایمان نشده است؟ يَمْشُونَ فِي مَسٰاكِنِهِمْ :مردم مکه در سفرهای تجارتی خود به شام از سرزمینها و شهرهای ویران شدۀ عاد و ثمود می گذشتند و علامات هلاک آنها را می دیدند.بهتر بود با دیدن این صحنه ها بیدار شوند و براه راست آیند.و بترسند از اینکه خودشان نیز بهمان سرنوشت شوم گرفتار گردند.

إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهىٰ

:در این هلاکت گذشتگان،عبرتها و دلالاتی است برای خردمندانی که در حالات آنها بیندیشند.

وَ لَوْ لاٰ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكٰانَ لِزٰاماً وَ أَجَلٌ مُسَمًّى

:اگر سخن خدا نبود که عذاب را تا روز قیامت از این کافران به تأخیر افکند،هم اکنون عذاب دامنگیرشان می شد.

لزام مصدری است به معنای صفت و عذاب را توصیف میکند.قتاده گوید:

«أَجَلٌ مُسَمًّى»

قیامت است.دیگران گویند:مدتی است که انسان باید در این جهان بماند.برخی گویند:عذاب لزام،شکستی است که در بدر خوردند و سرهایشان بریده شد.و اگر برای مردم ناسپاس زمانی مقرر و مقدر نشده بود که در این دنیا زیست کنند،همان عذاب بدر،در زمانهای دیگر نیز دامنگیر ایشان می شد.

اکنون پیامبر گرامی خود را امر به صبر کرده،می فرماید:

فَاصْبِرْ عَلىٰ مٰا يَقُولُونَ

:در برابر تکذیب و آزارهای ناجوانمردانۀ ایشان

صبر کن.

وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهٰا

:در پیشگاه خداوند نماز بگزار و او را حمد و ثنا گوی پیش از طلوع خورشید نماز فجر را و پیش از غروب نماز عصر را.

وَ مِنْ آنٰاءِ اللَّیْلِ فَسَبِّحْ وَ أَطْرٰافَ النَّهٰارِ

:در ساعات شب و اطراف روز خدای را تسبیح کن.

ابن عباس گوید:مقصود از تسبیح در ساعات شب،نماز شب است.

مقصود از اطراف روز،ظهر است که در این وقت باید نماز ظهر خوانده شود و علت اینکه وقت ظهر را اطراف روز می نامد،این است که:وقت ظهر،وقت زوال خورشید است.این وقت هم طرف نصف اول روز است و هم طرف نصف آخر آن.

آنها که تسبیح را حمل بر ظاهر کرده اند،میگویند:مراد مداومت بر حمد و تسبیح است در همهٔ اوقات.

لَعَلَّکَ تَرْضیٰ

:اگر این کارها را بکنی،مقام شفاعت پیدا میکنی و بدرجهٔ رفیع نائل می شوی و خشنود خواهی شد.

برخی گویند:نتیجهٔ این کارها این است که خدا بوعده های خود نسبت بتو وفا میکند و دین را عزت می بخشد و در آخرت بتو اجازهٔ شفاعت می دهد و تو خشنود خواهی شد.

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۳۱ تا ۱۳۵]

اشاره

وَ لاٰ تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلىٰ مٰا مَتَّعْنٰا بِهِ أَزْوٰاجاً مِنْهُمْ زَهْرَهَ اَلْحَيٰاهِ اَلدُّنْيٰا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ (۱۳۱) وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاٰهِ وَ اِصْطَبِرْ عَلَيْهٰا لاٰ نَسْئَلُكَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ اَلْعٰاقِبَهُ لِلتَّقْوىٰ (۱۳۲) وَ قٰالُوا لَوْ لاٰ يَأْتِينٰا بِآيَهٍ مِنْ رَبِّهِ أَ وَ لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَهُ مٰا فِي اَلصُّحُفِ اَلْأُولىٰ (۱۳۳) وَ لَوْ أَنّٰا أَهْلَكْنٰاهُمْ بِعَذٰابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقٰالُوا رَبَّنٰا لَوْ لاٰ أَرْسَلْتَ إِلَيْنٰا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آيٰاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزىٰ (۱۳۴) قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحٰابُ اَلصِّرٰاطِ اَلسَّوِيِّ وَ مَنِ اِهْتَدىٰ (۱۳۵)

ترجمه:

دیدگان خود را به آن چیزهایی که رونق زندگی دنیاست و به بعضی از ایشان داده ایم که آنها را آزمایش کنیم،خیره نساز که روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است،کسان خود را بنماز امر کن و برای نماز صابر باش که از تو روزی نمیخواهیم.ما ترا روزی

ص :۸۹

می دهیم و سرانجام نیک برای پرهیزکاری است. گویند:چرا معجزه ای از پیش پروردگارش برای ما نیاورد؟مگر توضیح آنچه در کتب پیشینیان است،برای ایشان نیامده است؟اگر پیش از نزول قرآن هلاکشان میکردیم میگفتند:پروردگارا چرا رسولی بسوی ما نفرستادی تا پیش از آنکه ذلیل و درمانده شویم آیات ترا پیروی کنیم؟بگو:همه منتظرند.شما هم منتظر باشید.خواهید دانست که اهل راه راست و اهل هدایت چه کسانی هستند؟

قرائت:

زهره:یعقوب و سهل بفتح هاء و دیگران به سکون خوانده اند.زهره بمعنی نیکی است و فتح هاء آن نیز جایز است.

ا و لم تأتهم:اهل مدینه و بصره و نیز قتیبه و حفص به تاء و دیگران به یاء خوانده اند.

اعراب:

زهره:منصوب است به معنی«متعنا»یعنی«جعلنا لهم زهره...»ممکن است حال از هاء«به»باشد.

-لَوْ أَنّٰا أَهْلَكْنٰاهُمْ

:یعنی«لو ثبت اهلاکهم»زیرا«لو»فعل می خواهد.پس «أَنّٰا أَهْلَكْنٰاهُمْ» در محل رفع و فاعل فعل مقدر است.

مَنْ أَصْحٰابُ الصِّرٰاطِ

:مبتدا و خبر است و فعل«تعلمون»تعلیق شده است.

شأن نزول:

ابو رافع گوید:برای پیامبر مهمان رسید.مرا پیش یهودی فرستاد و فرمود:بگو پیامبر خدا می گوید مقداری آرد بمن بفروش یا تا اول ماه رجب بمن قرض بده.من نزد یهودی رفتم و پیغام را رساندم.گفت:بخدا به او نمیفروشم و قرض نمیدهم.من برگشتم و سخن او را بعرض پیامبر رساندم.فرمود:بخدا،اگر بمن میفروخت یا قرض میداد،به او میدادم.من در آسمان و زمین امینم.اکنون زره آهنین مرا نزد او ببر.

آیهٔ: «وَ لاٰ تَمُدَّنَّ...» بهمین مناسبت نازل گردید تا تسلیتی باشد برای پیامبر نسبت بدنیا.

مقصود:

وَ لاٰ تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلىٰ مٰا مَتَّعْنٰا بِهِ أَزْوٰاجاً مِنْهُمْ

:دیدگانت را به آنچه به بعضی داده ایم خیره مساز.تفسیر این آیه در سورهٔ حجر(ذیل آیه ۸۸)آمده است.

ابی بن کعب گوید:از این آیه برمی آید که هر کس بخدا دل نبندد،حسرت دنیا او را از پای درمی آورد و هر کس چشم از مال و ثروت مردم برندارد،حزنش طولانی است و خشمش فرو نمی نشیند و هر کس نعمت خدا را تنها در خوردنیها و نوشیدنیها ببیند،دانشش کم و عذابش نزدیک است.

اصحاب ما از امام صادق(ع)نقل کرده اند که چون این آیه نازل شد،پیامبر راست نشست و سخن بالا را بر زبان آورد.

زَهْرَةَ الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا

:خرمی و تازگی و منظره های جالب و دیدنی زندگی دنیا،نباید ترا مشغول و خیره گرداند.

ابن عباس و قتاده گویند:مقصود زینت زندگی دنیاست.

لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ

:این نعمتهای گوناگون و جالب و خیره کننده را به ایشان داده ایم که آنها را در معرض امتحان قرار دهیم.و آنچه هستند در مورد عمل به حق و ادای حقوق،آشکار شوند.

برخی گویند:یعنی با دادن این ثروتها میخواهیم بر آنها سخت بگیریم و ببینیم آیا با اینهمه ثروت،از تو اطاعت می کنند یا نه؟ برخی گویند:یعنی میخواهیم آنها را عذاب کنیم.زیرا گاهی توسعهٔ روزی برای عذاب است.از اینرو امام(ع)میفرماید:اگر دنیا بقدر بال مگسی پیش خدا ارزش داشت،بکافر شربت آبی از آن نمیداد.

وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ

:رزق خدا که در آخرت بتو وعده داده،از این روزیهای دنیوی که به اینها داده ایم بهتر و با دوام تر است.

وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاٰهِ

:اهل خانه و اهل دینت را به نماز امر کن.

ابو سعید خدری گوید:چون این آیه نازل شد،پیامبر تا نه ماه،وقت نماز در خانهٔ زهرا و علی می آمد و می فرمود: «الصلاه رحمکم اللّه! إِنَّمٰا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً» .

ابن عقده این روایت را بطرق بسیاری از ائمه اهل بیت و دیگران مثل ابو برزه و ابو رافع نقل کرده است.

امام باقر(ع)فرماید:خدا پیامبر را مأمور کرد که تنها اهل بیتش را امر کند تا بدانند که اهل بیت را پیش خدا منزلتی است که برای دیگران نیست.پیامبر نخست آنها را با همهٔ مردم مأمور به نماز کرد.سپس به تنهایی.

وَ اصْطَبِرْ عَلَیْهٰا

:بر فعل نماز و امر ایشان به نماز،صبر کن.

لاٰ نَسْئَلُکَ رِزْقاً

:ما رزق تو و مخلوقات را از تو نمیخواهیم.بلکه از تو خواسته ایم که عبادت کنی و رسالت ما را انجام دهی.ما ضامن روزی همگان هستیم.

نَحْنُ نَرْزُقُکَ

:خطاب به پیامبر و مقصود همهٔ خلق است.یعنی ما بهمه روزی میدهیم و از کسی روزی نمیخواهیم.به همه سود میرسانیم و از کسی سود نمیخواهیم.

بنا بر این در اظهار امتنان بر مردم رساتر است.

وَ الْعٰاقِبَهُ لِلتَّقْویٰ

:سر انجام نیز،مخصوص اهل تقوی است.

ابن عباس می گوید:یعنی کسانی که ترا تصدیق کنند و از من بپرهیزند، سرانجام نیک دارند.

در خبر است که عروه بن زبیر وقتی سلطانی میدید،داخل خانه می شد و می خواند: «وَ لاٰ تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلیٰ مٰا مَتَّعْنٰا بِهِ أَزْوٰاجاً مِنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا وَ رِزْقُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَ أَبْقیٰ» سپس به اهل خانه می گفت:«الصلاه!الصلاه!رحمکم اللّه!» وَ قٰالُوا لَوْ لاٰ یَأْتِینٰا بِآیَهٍ مِنْ رَبِّهِ :گفتند:چرا همانطوری که صالح نبی ناقه آورد،این پیامبر آیتی و معجزه ای نمی آورد که ما عبرت بگیریم؟ أَ وَ لَمْ

تَأْتِهِمْ بَيِّنَهُ ما فِی الصُّحُفِ الْأَولی :آیا در قرآن بیان مطالب کتب

ص :۹۲

پیشین و اخبار اممی که آیت و معجز خواستند و بر اثر کفر،هلاک شدند،نیامده است؟ آیا چه چیز آنها را ایمنی بخشیده است که آیت می طلبند؟آیا نمیترسند که به سرنوشت آنها گرفتار شوند؟ وَ لَوْ أَنّا أَهْلَكْناهُمْ بِعَذابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقالُوا رَبَّنا لَوْ لا أَرْسَلْتَ إِلَيْنا رَسُولاً :

اگر کفار قریش را پیش از بعثت محمد(ص)و نزول قرآن هلاک میکردیم،روز قیامت می گفتند:خدایا چرا پیامبری بسوی ما نفرستادی که ما را بطاعت تو دعوت و بدین تو ارشاد کند.

فَنَتَّبِعَ آیاتِکَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزی

:و ما بدستورات تو عمل می کردیم، پیش از آنکه بعذاب خوار گردیم و در جهنم گرفتار شویم.یا اینکه گرفتار قتل و اسیری دنیا و عذاب آخرت شویم.ولی ما عذر آنها را قطع کردیم و با فرستادن پیامبر خود دستاویزی برای آنها باقی نگذاشتیم.

اکنون به پیامبر خود دستور میدهد:

قُلْ کُلٌّ مُتَرَبِّصٌ

:بگو ما و شما منتظریم.ما منتظریم که وعدهٔ خدا دربارهٔ شما فرا رسد و شما منتظرید که ما گرفتار شکست و حادثه های دیگر شویم.

فتربصوا:انتظار بکشید.این جمله برای تهدید است.

فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحابُ الصِّراطِ السَّوِیِّ وَ مَنِ اهْتَدی

:بعداً خواهید دانست که پیروان راه راست و آئین راستین و هدایت یافتگان براه حق مائیم یا شما؟

دلالت:

آیهٔ «وَ لَوْ أَنّا أَهْلَكْناهُمْ...» دلالت بر وجوب لطف دارد.زیرا خداوند بیان میکند که پیامبر را بخاطر وجوب لطف بسوی ایشان فرستاده است و اگر نمیفرستاد، آنها حق داشتند اعتراض کنند.لکن با بعثت پیامبر دیگر حق اعتراض برای آنها نمانده و بهانه ای ندارند.توفیق با خداست.

ص:۹۳

سورهٔ انبیاء

اشاره

(جزء هفدهم) تمام این سوره مکی و تعداد آیات آن از نظر کوفیان ۱۱۲ و از نظر دیگران ۱۱۱ آیه است.کوفیان «مٰا لاٰ یَنْفَعُکُمْ شَیْئاً وَ لاٰ یَضُرُّکُمْ» را آیه ای شمرده اند.

فضیلت سوره:

ابی بن کعب از پیامبر خدا نقل کرده است که هر کس سورهٔ انبیاء را بخواند، خدا با او به آسانی حساب می کند و او را می بخشاید و همهٔ پیامبرانی که نامشان در قرآن است او را سلام می گویند.

امام صادق(ع)فرمود:هر کس سورهٔ انبیاء را از روی محبت بخواند،در بهشت همنشین پیامبران است و در این جهان در نظر مردم مهیب است.

تفسیر سوره:

سورهٔ طه را خداوند به تهدید پایان داد و این سوره را با ذکر قیامت آغاز کرده، می فرماید:

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . اِقْتَرَبَ لِلنّٰاسِ حِسٰابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ (۱) مٰا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلاَّ اِسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ (۲) لاٰهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَ أَسَرُّوا اَلنَّجْوَى اَلَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هٰذٰا إِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُكُمْ أَ فَتَأْتُونَ اَلسِّحْرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۳) قٰالَ رَبِّي يَعْلَمُ اَلْقَوْلَ فِي اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ وَ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ (۴) بَلْ قٰالُوا أَضْغٰاثُ أَحْلاٰمٍ بَلِ اِفْتَرٰاهُ بَلْ هُوَ شٰاعِرٌ فَلْيَأْتِنٰا بِآيَةٍ كَمٰا أُرْسِلَ اَلْأَوَّلُونَ (۵)

ترجمه:

حساب مردم نزدیک شد و آنها در حال غفلت و اعراض هستند.هر وقت تذکر تازه ای از جانب خداوند برای ایشان می آید می شنوند و استهزا می کنند و دلهایشان به چیزهای دیگر مشغول است.مردم ستمکار در نهان براز و نیاز پرداخته،گفتند:

آیا او جز بشری است مانند شما؟آیا به سحر میگرائید و حال آنکه می بینید؟

ص :۹۵

گفت:خدایم سخن را در زمین و آسمان میداند.او شنوا و داناست.بلکه گفتند:

خوابهای پریشان است.بلکه:جعل دروغ کرده است.بلکه او شاعر است.همانطور که صاحبان مقام رسالت با آیت و معجز فرستاده شدند،او نیز برای ما آیت و معجزی بیاورد.

قرائت:

قال ربی:حمزه و کسایی و حفص به الف و دیگران«قل»خوانده اند.

اعراب:

مِنْ ذِكْرٍ

:در محل رفع و فاعل.

مِنْ رَبِّهِمْ

:صفت«من ذکر».

استمعوه:حال به اضمار«قد» هُمْ يَلْعَبُونَ :حال از ضمیر«استمعوا».

لاهیه:حال از ضمیر«یلعبون».

اَلَّذِينَ ظَلَمُوا

:در محل رفع و بدل از ضمیر«اسروا»یا خبر مبتدای محذوف یا فاعل«اسروا»بنا بلغت«اکلونی البراغیث»در این صورت و او«اسروا»حرف است و علامت جمع مثل تاء«قالت».ممکن است.«الذین»در محل نصب و مفعول فعل محذوف باشد.

مقصود:

اِقْتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُمْ

:وقت حساب مردم-یعنی قیامت-نزدیک شده است.

در جای دیگر می گوید: «اِقْتَرَبَتِ السّاعَةُ...» (سورۀ قمر ۱)یعنی هنگام محاسبه و پرسش از نعمتها و اینکه آیا سپاسگزار بودند یا نه؟و از اوامر که آیا اطاعت کردند یا نه و از نواهی که آیا اجتناب کردند یا نه؟نزدیک شد.

اینکه می فرماید:نزدیک شد،بخاطر این است که حتمی الوقوع است و چیز حتمی الوقوع نزدیک است.وانگهی یکی از شرایط قیامت بعثت رسول اعظم اسلام است.چنان که فرمود:

«بعثت انا و الساعه کهاتین» من مبعوث شدم و فاصلهٔ میان من

و قیامت،مثل فاصلهٔ میان این دو انگشت است.بعلاوه،زمان با زیادی گذشته و کمی آینده،همواره در حال نزدیک شدن است و با ملاحظهٔ آنچه گذشته،اندکی بیشتر باقی نمانده. وَ هُمْ فِی غَفْلَهٍ مُعْرِضُونَ :اما آنها از نزدیکی آن غافلند و از اندیشه در باره آن و آماده شدن برای آن خودداری میکنند.

این آیه تشویق میکند که انسان خود را برای قیامت آماده سازد.

مٰا یَأْتِیهِمْ مِنْ ذِکْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلاَّ اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ یَلْعَبُونَ لاٰهِیَهً قُلُوبُهُمْ

:

هر آیه و سورهٔ تازه ای که از جانب خداوند بر ایشان نازل می شود،می شنوند ولی دقتی و تأملی در بارهٔ آن نمیکنند،بلکه ببازی و مسخره می گیرند.

ابن عباس گوید:یعنی قرآن را از روی استهزا می شنوند و دلشان غافل است که از آنها چه میخواهند؟ وَ أَسَرُّوا النَّجْوَی الَّذِینَ ظَلَمُوا هَلْ هٰذٰا إِلاّٰ بَشَرٌ مِثْلُکُمْ :مشرکین که مردمی ستمکار هستند،با یکدیگر به راز و نیاز پرداخته،می گویند:این فرشته نیست.

بشری است مثل شما! أَ فَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ :آیا شما که میدانید او سحر می کند، سحرش را می پذیرید!؟ از دو راه میخواستند مردم را از او متنفر کنند:۱-او بشر است.۲-او ساحر است.

برخی گفته اند:«اسروا»یعنی این سخن را ظاهر کردند.اما معنی اول صحیح تر است.

اکنون پیامبر خود را دستور داده،می فرماید:

قٰالَ رَبِّی یَعْلَمُ الْقَوْلَ فِی السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ

:بگو خدایی که مرا آفرید و برگزید،اسرار همه را میداند و هیچ چیز در آسمان و زمین از او پوشیده نیست.

وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ

:او سخن آنها را می شنود و کارها و اسرار درونی

ص :۹۷

آنها را میداند.

بَلْ قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ

:اما آنها از سخن اول خود که قرآن را سحر میدانستند برگشته،گفتند:خوابهای پریشان است.

بَلِ افْتَراهُ

:دیگر باره گفتند:افترایی است که خود او می سازد.

بَلْ هُوَ شاعِرٌ

:دیگر باره گفتند:او شاعر است.

اشخاص متحیر همینطورند و مرتباً تغییر نظر میدهند.منکران قرآن نیز متحیر بودند که چه بگویند؟گاه میگفتند:سحر است و گاه می گفتند:شعر است و گاه میگفتند:خواب پریشان است و این خود تناقض گویی است.

فَلْيَأْتِنا بِآيَةٍ كَما أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ

:باید آیت و معجزی آشکار که خاص و عام آن را بفهمند برای ما بیاورد و این کاری است که انبیای پیشین هم کرده اند.

دلالت:

ما يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ

:دلالت بر حدوث قرآن دارد.زیرا منظور از ذکر،قرآن است.دلیل آن این آیه است: «هٰذا ذِكْرٌ مُبارَكٌ أَنْزَلْناهُ» (انبیاء ۲۱)این است ذکر و قرآنی مبارک که نازل کرده ایم.و این آیه: «إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ» (حجر ۹)ما قرآن را نازل کرده ایم و ما حافظ آنیم.

[سوره الأنبياء (۲۱): آيات ۶ تا ۱۰]

اشاره

مٰا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنٰاهٰا أَ فَهُمْ يُؤْمِنُونَ (۶) وَ مٰا أَرْسَلْنٰا قَبْلَكَ إِلاّٰ رِجٰالاً نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ (۷) وَ مٰا جَعَلْنٰاهُمْ جَسَداً لاٰ يَأْكُلُونَ الطَّعٰامَ وَ مٰا كٰانُوا خٰالِدِينَ (۸) ثُمَّ صَدَقْنٰاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنٰاهُمْ وَ مَنْ نَشٰاءُ وَ أَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ (۹) لَقَدْ أَنْزَلْنٰا إِلَيْكُمْ كِتٰاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ (۱۰)

ترجمه:

هیچ مردم قریه ای که پیش از ایشان هلاک کرده ایم،ایمان نیاوردند.آیا آنها ایمان می آورند؟پیش از تو نیز جز مردانی که به آنها وحی میکردیم،نفرستاده ایم.

بپرسید از اهل ذکر،اگر نمیدانستید.آنها را جسدی که طعام نخورند قرار ندادیم و آنها جاودانی این جهان نبودند.ما بوعدهٔ خویش وفا کردیم و آنها و هر که را خواستیم نجات دادیم و مردم مسرف را هلاک کردیم.کسانی بسوی تو فرستادیم که در آن یاد آوری شماست.آیا تعقل نمیکنید؟

قرائت:

نوحی:حفص از عاصم بنون و دیگری به یاء خوانده اند و بحث آن در سورهٔ یوسف(آیه ۱۲)گذشت.

ص: ۹۹

اعراب:

اهلکناها:در محل جر و صفت«قریه».

جسدا:مفرد در معنی جمع.بهمین دلیل گفته شده است«لا یأکلون».

من نشاء:در محل نصب و عطف بر«انجیناهم».

مقصود:

قبلا از کفار نقل فرمود که درخواست آیت و معجز می کنند.اکنون در پاسخ آنها می فرماید:

مٰا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنٰاهٰا

:پیش از این کافران مردم دیگری بودند که درخواست آیت و معجز کردند و بر کفر خود پافشاری کردند و ما آنها را هلاک کردیم.

أَ فَهُمْ يُؤْمِنُونَ

:آیا اینها با آمدن آیت و معجز ایمان می آورند؟یعنی همانطوری که گذشتگان با دیدن آیات و معجزات ایمان نیاوردند و هلاک شدند، اینان نیز ایمان نمی آورند و مثل آنها مستحق عذاب دنیوی و هلاکت خواهند شد.

در این آیه خداوند حکم کرده است که مردم مکه را عذاب نمیکند و بهمین جهت خواستهٔ آنها را مستجاب نکرد.

برخی گویند:خداوند حکم بهلاکت قریه ای می کند که مردمش ایمان نمی آورند.اما مردم مکه که بعداً ایمان می آورند حکم بهلاکتشان نشده و آیات هم برایشان فرستاده نشده است.

وَ مٰا أَرْسَلْنٰا قَبْلَكَ إِلاّٰ رِجٰالاً نُوحِي إِلَيْهِمْ

:این جمله در جواب این است که می گفتند:«ما هذا الا بشر مثلکم»یعنی:پیش از تو ای محمد،جز مردانی از بنی آدم که به آنها وحی می کردیم.نفرستادیم.آنها فرشته نبودند،زیرا هم شکل و هم جنس بیکدیگر مأنوس تر و مایلترند و سخن یکدیگر را بهتر می فهمند و از یکدیگر کمتر دوری می جویند.

فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ

:اگر نمیدانسته اید،از اهل

ذکر بپرسید.

مقصود از اهل ذکر کیست؟در روایت است که علی(ع)فرمود:مائیم اهل ذکر.از امام باقر(ع)نیز همین طور روایت شده است.مؤید آن این است که خدا پیامبرش را«ذکراً رسولا»نامیده است برخی گویند:مقصود پیروان تورات و انجیل است.برخی گویند:مقصود اهل علم است به سرگذشت پیشینیان.برخی گویند:

مقصود اهل قرآن است،یعنی عالمان قرآن.

وَ مٰا جَعَلْنٰاهُمْ جَسَداً لاٰ یَأْکُلُونَ الطَّعٰامَ وَ مٰا کٰانُوا خٰالِدِینَ

:آنها جسد بیجانی نبودند که هیچ نخورند و موجوداتی نبودند که هرگز نمیرند و جاودانی باشند.این جمله در پاسخ این است که می گفتند: «مٰا لِهٰذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعٰامَ وَ یَمْشِی فِی الْأَسْوٰاقِ» (فرقان ۷)این چه پیامبری است که میخورد و در بازارها راه می رود؟!پس همانطوری که پیامبران پیشین نیاز بغذا داشتند و میمردند،تو نیز نیازمند غذا هستی و میمیری و این امر نباید موجب بی ایمانی آنها گردد.زیرا وحی پیامبران را از بشریت خارج نمیکند.کلبی گوید:جسد جسمی است که در آن روح است و میخورد و می نوشد.پس هر چه بخورد و بنوشد،جسم است.مجاهد گوید:جسد چیزی است که نمیخورد و نمی نوشد.پس آنچه که میخورد و می نوشد،نفس است.

ثُمَّ صَدَقْنٰاهُمُ الْوَعْدَ

:ما بوعدۀ خود در بارۀ آنها وفا کردیم و عاقبت نیکو به آنها دادیم هم در دنیا و هم در آخرت.

فَأَنْجَیْنٰاهُمْ وَ مَنْ نَشٰاءُ

:آنها و کسانی که با آنها بودند از شر دشمنان نجات دادیم.

وَ أَهْلَکْنَا الْمُسْرِفِینَ

:و تبهکاران را هلاک کردیم.قتاده گوید:مسرف مشرک است.این جمله تهدیدی است برای مردم مکه.

اکنون بذکر نعمت خود که عبارت از انزال قرآن است پرداخته،می فرماید:

لَقَدْ أَنْزَلْنٰا إِلَیْکُمْ کِتٰاباً فِیهِ ذِکْرُکُمْ

:ای جماعت قریش،کتابی بسوی شما فرستاده ایم که اگر به آن تمسک کنید،شرف شماست.چنان که در جای دیگر می فرماید:

«وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ» (زخرف ۴۴)این کتاب تذکری است برای تو و قومت.

برخی گوینـد:این خطاب بقوم عرب است که قرآن بزبان ایشان است.برخی گوینـد:خطاب بهمهٔ مؤمنان است زیرا قرآن شـرف هر مؤمنی است.برخی گویند:

یعنی در این قرآن نیازمنـدیهای شـما ذکر شـده است.برخی گوینـد:یعنی مکـارم الاخلاق و محاسن اخلاق در این قرآن آمـده است تا به آنها تمسک کنید.

أَ فَلا تَعْقِلُونَ

:چرا در بارهٔ آنچه وسیلهٔ برتری شما بر دیگران است تعقل نمیکنید؟!

ص :۱۰۲

[سوره الأنبياء (۲۱): آيات ۱۱ تا ۲۰]

اشاره

وَ كَمْ قَصَمْنا مِنْ قَرْيَةٍ كانَتْ ظالِمَةً وَ أَنْشَأْنا بَعْدَها قَوْماً آخَرِينَ (۱۱) فَلَمّا أَحَسُّوا بَأْسَنا إِذا هُمْ مِنْها يَرْكُضُونَ (۱۲) لا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلى ما أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَساكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ (۱۳) قالُوا يا وَيْلَنا إِنّا كُنّا ظالِمِينَ (۱۴) فَما زالَتْ تِلْكَ دَعْواهُمْ حَتّى جَعَلْناهُمْ حَصِيداً خامِدِينَ (۱۵) وَ ما خَلَقْنَا اَلسَّماءَ وَ اَلْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبِينَ (۱۶) لَوْ أَرَدْنا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً لاَتَّخَذْناهُ مِنْ لَدُنّا إِنْ كُنّا فاعِلِينَ (۱۷) بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى اَلْباطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ وَ لَكُمُ اَلْوَيْلُ مِمّا تَصِفُونَ (۱۸) وَ لَهُ مَنْ فِي اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ لا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِهِ وَ لا يَسْتَحْسِرُونَ (۱۹) يُسَبِّحُونَ اَللَّيْلَ وَ اَلنَّهارَ لا يَفْتُرُونَ (۲۰)

ص: ۱۰۳

ترجمه:

ما مردم قریه های بسیاری که ظالم بودند هلاک کردیم و بدنبال آنها مردم دیگری آفریدیم.همین که احساس کردند کیفر ما را از آن فرار کردند.فرار نکنید و بازگردید بسوی نعمتها و سرگرمیهای خویش و بسوی مساکن خویش،شاید از شما پرسیده شود.گفتند:وای بر ما که ستمکار بودیم.این بود دعوای ایشان تا مثل چوب خشکشان کردیم.ما آسمان و زمین و آنچه میان آنهاست به بازی نیافریده ایم.اگر میخواستیم ببازی بگیریم و کنندهٔ اینکار بودیم،از نزد خود میگرفتیم.ما حق را به باطل می افکنیم تا بر آن غلبه کند و باطل از بین برود.وای بر شما از آنچه وصف می کنید.برای خداست آنها که در زمین و آنها که در آسمان و آنها که در پیشگاه خودش هستند و از عبادتش کبر نمیورزند و خسته نمیشوند.شب و روز تسبیح می کنند و سست نمی شوند.

لغت:

قصم:شکستن.

انشاء:ایجاد و اختراع.

رکض:دویدن.

مترف:متنعم.

زاهق:هلاک شونده.

دمغ:شکافتن سر تا دماغ استحسار:خسته شدن.

اعراب:

کم:در محل نصب و مفعول«قصمنا».

مِنْ قَرْيَةٍ

:در محل نصب و تمیز یا صفت«کم».

اذا:ظرف مکان و متعلق به«یرکضون» تلک:در محل رفع و اسم«زالت»

ص:۱۰۴

دعواهم:منصوب و خبر«زالت» إِنْ کُنّٰا :ممکن است شرطیه یا نافیه باشد.

مَنْ عِنْدَهُ

:مبتدا «لاٰ یَسْتَکْبِرُونَ» خبر آن و ممکن است عطف بر «مَنْ فِی- السَّمٰاوٰاتِ» باشد.در این صورت«لا یستکبرون و یسبحون و لا یفترون»همه حال هستند.

مقصود:

اکنون خداوند در بیان سرنوشت تکذیب کنندگان میفرماید:

وَ کَمْ قَصَمْنٰا مِنْ قَرْیَهٍ کٰانَتْ ظٰالِمَهً

:چه بسیار قریه ها که اهل آنها کافر بودند و هلاکشان کردیم! وَ أَنْشَأْنٰا بَعْدَهٰا قَوْماً آخَرِینَ :و بعد از هلاک آنها قوم دیگری بوجود آوردیم.

فَلَمّٰا أَحَسُّوا بَأْسَنٰا إِذٰا هُمْ مِنْهٰا یَرْکُضُونَ

:همین که عذاب ما را احساس کردند،از قریه یا عذاب به سرعت فرار کردند،چنان که از دشمن فرار میکنند.

لاٰ تَرْکُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلیٰ مٰا أُتْرِفْتُمْ فِیهِ وَ مَسٰاکِنِکُمْ

:از راه توبیخ به آنها گفته می شود:فرار نکنید و برگردید بسوی نعمتها و خانه هایی که در آنها کافر شدید و ستم پیشه کردید.مقصود این است که فرشتگان آنها را استهزاء کرده،به آنها می گویند:برگردید به سوی نعمتها و خانه ها.

لَعَلَّکُمْ تُسْئَلُونَ

:شاید در بارۀ چیزهایی از دنیایتان از شما سؤال شود.زیرا شما اهل ثروت و نعمت بودید.برخی گویند:یعنی رسول شما از شما درخواست کند که ایمان آورید.همانطوری که پیش از نزول عذاب از شما درخواست میکرد.این هم استهزاست،یعنی دیگر راهی نیست.پس شما اکنون تدبر کنید تا به آن ماجرای گرفتار نشوید.

قٰالُوا یٰا وَیْلَنٰا إِنّٰا کُنّٰا ظٰالِمِینَ

:از روی پشیمانی می گفتند:وای بر ما که بر خود ظلم کردیم زیرا فرستادگان خدایمان را تکذیب کردیم.یعنی با دیدن عذاب بگناه خود اعتراف می کردند.

فَمٰا زٰالَتْ تِلْکَ دَعْوٰاهُمْ حَتّٰی جَعَلْنٰاهُمْ حَصِیداً خٰامِدِینَ

:آنها هم چنان

وای وای می گفتند،تا آنها را قطعه قطعه و بیجان کردیم و همانطوری که آتش خاموش می شود،چراغ زندگی و نشاط آنها نیز خاموش شد.

گویند:این آیه در بارۀ مردم قریه ای است از یمن که حنظله پیامبر خدا را کشتند.خداوند بخت نصر را بر آنها مسلط کرد تا آنها را کشت و اسیر کرد و از شهرشان آواره گردانید.فرشتگان دو بارۀ آنها را برگرداندند تا بزرگ و کوچک آنها کشته شدند و از آنها اسم و رسمی نماند.

وَ مٰا خَلَقْنَا السَّمٰاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا لاٰعِبِينَ

:آسمان و زمین را برای هدف درستی آفریده ایم و آن هدف عبارت است از اینکه وسیله ای باشد برای رسیدن بثواب و روشن بینی.

لَوْ أَرَدْنٰا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً لاَتَّخَذْنٰاهُ مِنْ لَدُنّٰا

:اگر میخواستیم زن یا فرزند بگیریم،از اهل آسمان میگرفتیم نه از اهل زمین.یعنی اگر جایز بود که خدا فرزند و زن بگیرد،چنان می گرفت که مردم نمی فهمیدند.

ابن قتیبه می گوید:تفسیر لهو به زن یا فرزند بیکدیگر نزدیک است زیرا زن و فرزند انسان وسیلۀ سرگرمی او هستند و بهمین جهت گفته می شود:زن و فرزند انسان دو شاخۀ گل برای او هستند.در اصل لهو به معنی آمیزش جنسی است.گاه بکنایه آمیزش جنسی را لهو و گاه سر میگویند.علت اینکه به زن لهو گفته می شود،این است که در آمیزش جنسی با مرد جمع می شود.امرء القیس می گوید:

الا زعمت بسباسه الیوم اننی

کبرت و ان لا یحسن اللهو امثالی

مگر بسباسه نمیداند که من امروز پیر شده ام و امثال من در آمیزش جنسی قدرتی ندارند.؟! تأویل آیه این است که چون مسیحیان در باره مسیح و مادرش عقیدۀ خاصی داشتند،خداوند فرمود:اگر میخواستیم رفیقه و فرزندی داشته باشیم،از پیش خود انتخاب میکردیم نه از پیش شما.زیرا شما میدانید که زن و فرزند از جنس خود شخص هستند نه از غیر جنس خودش.

ص :۱۰۶

إِنْ كُنّٰا فٰاعِلِينَ

:ما این کار را نکرده ایم.اگر«ان»شرطیه باشد،یعنی اگر این کار را میکردیم بدان نحو میکردیم نه به این نحو که شما می پندارید.

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبٰاطِلِ

:ما دلیلهای غالب را بر باطل وارد می سازیم و حجت را بر شبهه و ایمان را بر کفر غالب می سازیم.

فَيَدْمَغُهُ فَإِذٰا هُوَ زٰاهِقٌ

:در نتیجه،حق بر باطل برتری پیدا میکند و باطل از بین می رود.

مقصود این است که خداوند حامی و آشکار کنندهٔ حق است در برابر باطل پس چگونه ممکن است که خودش کار باطل انجام دهد؟ وَ لَكُمُ الْوَيْلُ مِمّٰا تَصِفُونَ :هلاك و نابود شوید که خدا را چگونه وصف می کنید و او را دارای رفیقه و فرزند می پندارید! وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ :ملك و ملك و آفرینش هر که در آسمانها و زمین است،از خداست.این هم ردی است بر آنها که خدا را دارای فرزند و شریک میدانند.یعنی کسی که حکومت و ملک و خلقت همگان از اوست،چطور ممکن است دارای شریک و فرزند باشد.

وَ مَنْ عِنْدَهُ لاٰ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبٰادَتِهِ

:فرشتگانی که از لحاظ مقام و منزلت بخدا نزدیکند،از عبادت خدا تکبر نمیورزند.یعنی آنها فرزند خدا نیستند.زیرا فرزند پدر را نمی پرستد.

وقتی گفته می شود،پیش امیر اینقدر لشکر است-اگر چه آنها در شهرها و بلاد پراکنده باشند-مقصود قرب مکانی نیست.

وَ لاٰ يَسْتَحْسِرُونَ

:و خسته نمی شوند.

يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهٰارَ لاٰ يَفْتُرُونَ

:شب و روز خدا را از صفات نالایق تنزیه و تقدیس میکنند و از اینکار سست نمی شوند.کعبی گوید:تسبیح آنها مثل تنفس شما طبیعی و آسان است.

ص:۱۰۷

نظم:

لَهُ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ

:متصل است به ما قبل که در بارهٔ هلاک کفار بود.میخواهد بگوید:هلاک آنها از روی استحقاق بوده است.زیرا آنها را برای عبادت خلق کرده نه برای کفر.بنا بر این وقتی که کافر شدند هلاکشان کرد و اگر غیر از این باشد،خلق آسمانها و زمین ببازی است.زیرا اینها برای مکلفین و مکلفین برای بردن پاداش و ثواب خلق شده اند.

وجه اتصال «وَ مَنْ عِنْدَهُ لاٰ یَسْتَکْبِرُونَ...» بما قبل این است که اینها که شما آنها را فرزند خدا میدانید بندهٔ خدا هستند و چه بندگانی!بندگی با فرزندی منافات دارد.زیرا فرزند با پدر مجانس است.

ص :۱۰۸

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۲۱ تا ۳۰]

اشاره

أَمِ اِتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ اَلْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ (۲۱) لَوْ كٰانَ فِيهِمٰا آلِهَةٌ إِلاَّ اَللّٰهُ لَفَسَدَتٰا فَسُبْحٰانَ اَللّٰهِ رَبِّ اَلْعَرْشِ عَمّٰا يَصِفُونَ (۲۲) لاٰ يُسْئَلُ عَمّٰا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ (۲۳) أَمِ اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هٰاتُوا بُرْهٰانَكُمْ هٰذٰا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ اَلْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ (۲۴) وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدُونِ (۲۵) وَ قٰالُوا اِتَّخَذَ اَلرَّحْمٰنُ وَلَداً سُبْحٰانَهُ بَلْ عِبٰادٌ مُكْرَمُونَ (۲۶) لاٰ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۲۷) يَعْلَمُ مٰا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ وَ لاٰ يَشْفَعُونَ إِلاّٰ لِمَنِ اِرْتَضىٰ وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ (۲۸) وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلٰهٌ مِنْ دُونِهِ فَذٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذٰلِكَ نَجْزِي اَلظّٰالِمِينَ (۲۹) أَ وَ لَمْ يَرَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ كٰانَتٰا رَتْقاً فَفَتَقْنٰاهُمٰا وَ جَعَلْنٰا مِنَ اَلْمٰاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَ فَلاٰ يُؤْمِنُونَ (۳۰)

ص: ۱۰۹

ترجمه:

آیا از زمین خدایانی گرفته اند که حیات می بخشند؟اگر در آسمان و زمین خدایانی جز خدای یکتا بودند،تباه می شدند.پروردگار عرش از آنچه وصف میکنند منزه است.خدا از آنچه میکند باز خواست نمیشود ولی آنها بازخواست می شوند.

بگو برهان خود را بیاورند.این است کتاب اصحاب من و کتاب اسلاف من.بلکه بیشترشان حق را نمیدانند و اعراض کنندگانند.پیش از تو هیچ پیغمبری نفرستادیم مگر به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست.پس مرا بپرستید،گفتند:خدای رحمان پسر دارد.منزه است او.بلکه بندگان گرامی هستند که بگفتار از خدا پیشی نمیگیرند و بفرمانش عمل میکنند.میداند آنچه جلو رویشان است و آنچه پشت سرشان است و شفاعت نمیکنند،مگر آنکه خدا بپسندد و آنها از ترس وی لرزانند.هر که از آنها گوید:که من خدایی جز خدایم چنین کسی را جهنم سزا میدهیم و ستمگران را اینطور بکیفر می رسانیم.

آیا آنها که کافر شدند ندیدند که آسمانها و زمین پیوسته بودند و از هم بازشان کردیم و هر چیز زنده ای را از آب آفریدیم؟آیا ایمان نمی آورند؟

قرائت:

نوحی:کوفیان بجز ابو بکر به نون و دیگران به یاء خوانده اند.اما بملاحظهٔ «و ما ارسلنا»قرائت نون بهتر است.

ا و لم یر:ابن کثیر بدون واو و دیگران به واو خوانده اند.

اعراب:

أَمِ اتَّخَذُوا

:«ام»منقطعه است و معادل همزهٔ استفهام نیست.

إِلاَّ اللّهُ

:صفت برای«آلهه»یعنی«غیر اللّه».

عَمّٰا یَفْعَلُ

:«ماء»مصدریه است و ممکن است موصوله و اسم باشد.

مقصود:

اکنون به توبیخ مشرکین پرداخته،می فرماید:

أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ یُنْشِرُونَ

:این استفهام انکاری است.یعنی آنها خدایانی از زمین برنگزیداند که بمردگان حیات بخشند.مقصود این است که این خدایان قادر به حیات بخشی نیستند و بنا بر این قادر به نعمت بخشی هم نیستند.

پس چگونه سزاوار عبادت هستند؟!اکنون بذکر دلیل توحید پرداخته،می فرماید:

لَوْ کٰانَ فِیهِمٰا آلِهَةٌ إِلاَّ اللّٰهُ لَفَسَدَتٰا

:اگر در آسمان و زمین خدایانی جز خدا بودند،زمین و آسمان پایدار نمی ماندند و هر چه در آنها بود تباه می شد و نظم نمی یافت.

این همان برهان تمانع است که متکلمان مبنای توحید قرار داده اند.

به این بیان:

اگر با خداوند سبحان خدای دیگری بود،هر دو قدیم بودند و صفت قدم از اخص صفات است و اشتراک در این صفت موجب تماثل آنها می شود.پس باید هر دو عالم و قادر وحی باشند و حق هر قادری این است که بتواند ضد چیزی که دیگری اراده کرده است،اراده کند.مثل مرگ و حیات و حرکت و سکون و فقر و ثروت و...

(یعنی یکی مرگ کسی را و دیگری حیات او را و...اراده کند)در این صورت یا مراد هر دو حاصل می شود،که محال است.یا مراد هیچیک حاصل نمیشود که اینهم با قادر بودن منافات دارد یا مراد یکی حاصل می شود و مراد دیگری حاصل نمیشود که در این صورت یکی از آنها قادر نیست.بنا بر این جایز نیست که خدا بیشتر از یکی باشد.

ممکن است گفته شود:آنها با یکدیگر تمانعی ندارند.زیرا هر چه یکی از آنها اراده کند،مطابق حکمت است و بنا بر این خدای دیگر نیز همان را اراده

میکند.پاسخ این است که:سخن ما در بارۀ صحت تمانع است نه وقوع تمانع و صحت تمانع در دلالت بر عدم جواز تعدد خدایان کافی است.زیرا دلالت دارد بر اینکه یکی از آنها قدرتش محدود و متناهی است و نمیتواند خدا باشد.

اکنون خداوند خود را از داشتن شریک تنزیه کرده،می فرماید:

فَسُبْحانَ اللّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمّا یَصِفُونَ

:خدای عرش از آنچه می گویند،منزه است.علت اینکه عرش می گوید،این است که عرش اعظم همۀ مخلوقات است و کسی که بر بزرگترین مخلوقات قادر است،بر بقیه نیز قادر است.

لا یُسْئَلُ عَمّا یَفْعَلُ وَ هُمْ یُسْئَلُونَ

:کارهای او مطابق حکمت و صواب است و به حکیم نمیتوان گفت:چرا کار صواب کرده ای؟اما از دیگران می توان پرسید:

چرا فلان کار را کردید؟زیرا آنها هم کار حق می کنند و هم کار باطل.

برخی گویند:یعنی از خدا پرسیده نمیشود که چرا ادعای خدایی میکند.اما از دیگران پرسیده می شود.نظم و سیاق آیه بر همین معنی دلالت دارد.

برخی گویند:یعنی دیگران اعمالشان حساب دارد و خدا اعمالش حساب ندارد.

برخی گویند:یعنی فرشتگان و مسیح از فعل خدا سؤال نمیکنند. اما خدا از ایشان سؤال میکند و آنها را جزا میدهد و اگر خدا بودند از کارهایشان سؤال نمیشد.

أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً

:این استفهام برای سرزنش است.یعنی نباید غیر از خدای یکتا به خدایان دیگر گرایش پیدا کرده باشند.

قُلْ هاتُوا بُرْهانَکُمْ

:ای پیامبر،بگو:دلیل خود را بر صحت کردارتان بیاورید.اما آنها هرگز نمیتوانند دلیلی بیاورند.این جمله دلالت بر بطلان تقلید دارد.زیرا از آنها بر صحت مدعایشان دلیل میخواهد.برهان دلیلی است که افادۀ علم کند.

هذا ذِکْرُ مَنْ مَعِیَ وَ ذِکْرُ مَنْ قَبْلِی

:بگو:این قرآن،ذکر کسانی است که با منند و ذکر امت هایی است که پیش از من بوده اند و به ایمان نجات یافته،یا بکفر هلاک شده اند.

جبائی میگوید:یعنی در قرآن ذکر کسانی است که در اخلاص و توحید با منند و بنا بر این ذکر امتهای پیشین در تورات و انجیل است.

امام صادق(ع)میفرماید:مقصود از «ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ» کسانی است که با پیامبر خدا بوده اند و کسانی که بعداً خواهند آمد و مقصود از «ذِكْرُ مَنْ قَبْلِي» گذشته هاست.

برخی گویند:یعنی در قرآن،خبر آنهایی که تا روز قیامت بر دین منند و بر- طاعت خود ثواب و بر عصیان خود کیفر می بینند و خبر کتابهایی که قبلا نازل شده، آمده است.ببینید آیا در کدام کتاب خداوند امر کرده است که مردم خدای دیگری را پرستش کنند؟پس پرستش خدایان دیگر باطل است و خداوند به آن امر نکرده است. زجاج گوید:بگو برهانتان را بیاورید که پیامبری به امت خود گفته باشد که خدای دیگری را پرستش کنند آیا در این کتاب و کتابهای پیشین چیزی جز توحید وجود دارد؟شاهد آن این است که بعداً می فرماید: «وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدُونِ.» چون دلیلی ندارند،خداوند آنها را بر جهلشان مذمت کرده،می فرماید:

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ

:بیشترشان حق را نمیدانند و از تأمل و تفکر اعتراض دارند.اینکه نادانی را به بیشترشان نسبت میدهد،بخاطر این است که بعضی از آنها بعداً ایمان آوردند.

وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاعْبُدُونِ

:

ای پیامبر،پیش از تو پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که معبودی که حقیقت داشته باشد،وجود ندارد جز من.پس مرا بپرستید نه غیر مرا.

وَ قٰالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَداً سُبْحٰانَهُ

:گفتند:خدا فرشتگان را بفرزندی گرفته است.اما خدا منزه است.زیرا داشتن فرزند یا از راه تولید است یا از راه بفرزند گرفتن و هیچگونه بر خداوند روا نیست.زیرا اولی مستلزم این است که خدا جسم باشد و دومی مستلزم این است که خدا عقیم باشد و فرزند دیگری را فرزند خود

بخواند و اینهم محال است اما دوست گرفتن خدا محال نیست،زیرا دوست گرفتن به معنی اختصاص دادن است و این اشکالی ندارد.

بَلْ عِبٰادٌ مُكْرَمُونَ

:آنها فرزندان خدا نیستند.بلکه بندگان گرامی خدا هستند و خدا آنها را برگزیده است.

لاٰ يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ

:آنها جز به امر خدا تکلم نمیکنند و همهٔ گفتارهای ایشان بفرمان خداست و بهمین جهت قدر و مقام آنها بالاست.

وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ

:آنها بفرمان خدا عمل می کنند و کسی که فرزند باشد، این اوصاف را ندارد.

يَعْلَمُ مٰا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ

:خداوند اعمال گذشته و آیندهٔ آنها را می داند.

وَ لاٰ يَشْفَعُونَ إِلاّٰ لِمَنِ ارْتَضىٰ

:و جز کسی را که خدا دینش را بپسندد،شفاعت نمیکنند.یا اینکه کسی را شفاعت میکنند که خدا از آنها راضی باشد.ابن عباس گوید:اهل توحید را شفاعت میکنند.برخی گویند:کسانی را شفاعت میکنند که مستحق ثواب باشند.اما حقیقت معنی این است که آنها کسی را شفاعت می کنند که خدا به شفاعتش راضی باشد.پس این جمله،نظیر: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّٰ بِإِذْنِهِ» است.

وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ

:آنها از ترس خدا بخود می لرزند که مبادا در عبادتش تقصیری کنند.

وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلٰهٌ مِنْ دُونِهِ فَذٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ

:هر کدام از فرشتگان که دعوی خدایی کند،سزایش جهنم است و با سایر بندگان در استحقاق عذاب فرقی ندارد.

برخی گویند:مقصود شیطان است.زیرا او بود که مردم را بعبادت خود فرا خواند.

اما برخی این مطلب را قبول ندارند.زیرا جملهٔ فوق شرطیه است و بعلاوه شیطان فرشته نیست.(بقول اکثر) كَذٰلِكَ نَجْزِي الظّٰالِمِينَ :مشرکینی که خدا را با صفاتی که لایقش نیست

توصیف می کنند،کیفرشان همین است.

از این آیه برمی آید که فرشتگان مجبور بعبادت نیستند بلکه مکلف و مختارند.

أَ وَ لَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ کانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما

:

این استفهام برای نکوهش و سر کوبی است.یعنی آیا کافران ندانستند که خداوند کارهایی میکند که دیگران نمیکنند؟او آسمانها و زمین را که پیوسته بودند از یکدیگر جدا کرد و در میان آنها هوا قرار داد.بنا بر این او سزاوار پرستش است نه غیر او.

برخی گویند:یعنی زمین و آسمان باران و گیاه نداشتند و ما آنها را گشودیم.

از آسمان باران نازل کردیم و از زمین گیاه رویاندیم.این معنی از امام باقر و امام صادق(ع)روایت شده است.

وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ

:با آبی که از آسمان نازل کردیم، موجودات قابل حیات را حیات بخشیدیم.برخی گویند:یعنی هر موجود زنده ای را از نطفه آفریدیم.معنای اول صحیح تر است.

عیاشی روایت کرده است که از امام صادق در بارۀ طعم آب پرسیدند.فرمود:

«سؤال کن برای فهمیدن نه برای سرسری کردن.طعم آب طعم حیات است.خداوند می فرماید: وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ.» برخی گویند:یعنی حیات هر ذی روح و رشد هر رشد کننده ای به آب است و بنا بر این هم شامل حیوان می شود و هم شامل گیاه.

أَ فَلا یُؤْمِنُونَ

:چرا قرآن را تصدیق نمیکنند و دلائل و برهان روشن را نمیپذیرند؟

نظم:

وجه اتصال آیۀ اول بما قبل این است که:از اهل ذکر بپرسید.آیا پیش از تو جز مردانی فرستادیم و آیا آنها پرستش خدایان زمینی را توصیه کردند و گفتند سنگ و چوب بپرستید.

ص: ۱۱۵

برخی گویند:متصل است به «لَوْ أَرَدْنا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً» .

وجه اتصال «لا يُسْئَلُ عَمّا يَفْعَلُ» بما قبل این است که چون توحید را بیان کرد، در اینجا میخواهد عدل را بیان کند.

برخی گویند:متصل است به «اِقْتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُمْ» و حساب سؤال است از نعمتها و اینکه آیا شکر کرده اند یا نه؟ وجه اتصال «هٰذا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وَ ذِكْرُ مَنْ قَبْلِي» به سابق این است که توحید و عدل در قرآن و کتب دیگر ذکر شده است.

ص :۱۱۶

[سوره الأنبياء (۲۱): آيات ۳۱ تا ۳۵]

اشاره

وَ جَعَلْنٰا فِی اَلْأَرْضِ رَوٰاسِیَ أَنْ تَمِیدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنٰا فِیهٰا فِجٰاجاً سُبُلاً لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ (۳۱) وَ جَعَلْنَا اَلسَّمٰاءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً وَ هُمْ عَنْ آیٰاتِهٰا مُعْرِضُونَ (۳۲) وَ هُوَ اَلَّذِی خَلَقَ اَللَّیْلَ وَ اَلنَّهٰارَ وَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ (۳۳) وَ مٰا جَعَلْنٰا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِکَ اَلْخُلْدَ أَ فَإِنْ مِتَّ فَهُمُ اَلْخٰالِدُونَ (۳۴) کُلُّ نَفْسٍ ذٰائِقَةُ اَلْمَوْتِ وَ نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ اَلْخَیْرِ فِتْنَةً وَ إِلَیْنٰا تُرْجَعُونَ (۳۵)

ترجمه:

در زمین کوه هایی قرار دادیم که آنها را نلرزانند و در کوه ها راه هایی قرار دادیم که هدایت شوند.آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم و آنها را از آیاتش روی گردانند.

اوست که روز و شب و خورشید و ماه که در آسمان حرکت میکنند،بیافرید.برای هیچ بشری پیش از تو قرار ندادیم جاودان بودن را.آیا اگر تو بمیری،آنها جاویدانند؟هر نفسی چشندهٔ مرگ است و شما را به شر و خیر آزمایش می کنیم و بسوی ما بازگشت می کنید.

ص: ۱۱۷

لغت:

رواسی:کوه ها.

مید:اضطراب و سرگردانی.

فج:راه گشاده میان دو کوه.جمع فجاج.

فلک:هر چیز گردنده ای.

سباحه:حرکت کردن و شناور بودن.

اعراب:

أَنْ تَمِيدَ

:در محل نصب و مفعول له یعنی:«کراهه ان تمید بکم.» سبلا:بدل از فجاج.

كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ

:جملهٔ حالیه.

أَ فَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخالِدُونَ

:جملهٔ شرط و جزا.

فتنه:مفعول له یا مصدر در محل حال یا مفعول مطلق.

مقصود:

اکنون خداوند به کمال قدرت و شمول نعمت خود اشاره کرده،می فرماید:

وَ جَعَلْنا فِي الْأَرْضِ رَواسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ

:در زمین کوه های استواری قرار دادیم که آنها را از حرکت و اضطراب نگاه دارد.

وَ جَعَلْنا فِيها فِجاجاً سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ

:و در کوه ها راه های گشاده ای قرار دادیم که شما هدایت شوید و اگر این راه ها نبودند،مسافرتها برای شما دشوار و غیر ممکن بود و نمیتوانستید به شهرها و کشورهای دور دست از راه زمین سفر کنید.

ممکن است منظور هدایت براه دین باشد.

وَ جَعَلْنَا السَّمٰاءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً

:آسمان را بالای سر مخلوقات برافراشتیم.

این آسمان سقفی است محفوظ که بوسیلهٔ شهابها از ورود شیطانها به آن یا از سقوط بر زمین محفوظ است.

برخی گویند:یعنی آسمان از دست اندازی و تخریب و تهاجم مردم

ص :۱۱۸

محفوظ است.

وَ هُمْ عَنْ آیاتِها مُعْرِضُونَ

:آنها از استدلال به آیات و نشانه های آسمان و حدوث و نیاز آن به خالق،روی گردانند و در بارهٔ آن نمی اندیشند.

وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ

:

خداوند روز و شب و خورشید و ماه را آفرید.خورشید و ماه دو گوی غلطانی هستند که با سیارات دیگر در مدارهای خود می چرخند.از آیه استفادهٔ حرکت نجوم هم می شود.زیرا شب با ستاره توأم است.

در اینجا فعل بصورت جمع مذکر آورده شده و خورشید و ماه و ستارگان بمنزلهٔ موجودات صاحب عقل تلقی شده اند.و در حقیقت فعلی که به آنها نسبت داده شده، فعل عقلایی است.در سورهٔ یوسف نیز می فرماید: «رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی ساجِدِینَ» (آیه ۳).

وَ ما جَعَلْنا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِکَ الْخُلْدَ

:به هیچ بشری پیش از تو حیات جاودان نداده ایم.

أَ فَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخالِدُونَ

:آیا انتظار دارند که تو بمیری و آنها حیات جاودان پیدا کنند؟مشرکین مکه می گفتند: «نَتَرَبَّصُ بِهِ رَیْبَ الْمَنُونِ» (طور ۳۰)ما در انتظار مرگ پیامبر هستیم.قرآن می گوید:این انتظار بیهوده است.زیرا نه تنها تو میمیری بلکه آنها نیز میمیرند.

کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ

:هر موجود زنده ای ناچار باید طعم مرگ را بچشد.

وَ نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَیْرِ فِتْنَةً

:ما با شما معاملهٔ آزمایشگران می کنیم، و شما را به سختی و راحتی و فقر و ثروت مبتلا می کنیم،تا صبر شما در برابر ناملایمات و شکر شما در برابر نعمتها ظاهر گردد.

در روایت است که علی(ع)بیمار شد.دوستانش عیادتش کرده،پرسیدند:یا امیر المؤمنین،حالت چطور است؟فرمود:شر است!گفتند:این کلام سزاوار شما نیست.

فرمود:خداوند می فرماید: «وَ نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَیْرِ فِتْنَهً» .پس خیر تندرستی و

ثروت است و شر بیماری و فقر است.

برخی از زهاد گویند:شر غلبهٔ هوی است بر نفس و خیر خود نگهداری از معصیت است.

وَ إِلَیْنا تُرْجَعُونَ

:سر انجام بحکم ما برمیگردید تا جزای نیک و بد اعمال خود را ببینید.

نظم:

«وَ ما جَعَلْنا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِکَ الْخُلْدَ...»

متصل است بمطالبی که قبلاً در بارهٔ خلقت اشیاء ذکر شد.زیرا قبلا بیان کرد که اشیاء را برای زندگی دائم نیافریده، بلکه برای این آفریده است که وسیله ای برای دست یافتن به نعمتهای آخرت باشند.

پس هر انسانی باید بمیرد و به جزا برسد.

ص :١٢٠

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۳۶ تا ۴۰]

اشاره

وَ إِذا رَآکَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ یَتَّخِذُونَکَ إِلاّ هُزُواً أَ هٰذَا اَلَّذِی یَذْکُرُ آلِهَتَکُمْ وَ هُمْ بِذِکْرِ اَلرَّحْمٰنِ هُمْ کافِرُونَ (۳۶) خُلِقَ اَلْإِنْسانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُرِیکُمْ آیاتِی فَلاٰ تَسْتَعْجِلُونِ (۳۷) وَ یَقُولُونَ مَتیٰ هٰذَا اَلْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ (۳۸) لَوْ یَعْلَمُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا حِینَ لاٰ یَکُفُّونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ اَلنّٰارَ وَ لاٰ عَنْ ظُهُورِهِمْ وَ لاٰ هُمْ یُنْصَرُونَ (۳۹) بَلْ تَأْتِیهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلاٰ یَسْتَطِیعُونَ رَدَّهٰا وَ لاٰ هُمْ یُنْظَرُونَ (۴۰)

ترجمه:

هنگامی که کافران ترا می بینند،ترا استهزا کرده،می گویند:این است که خدایانتان را یاد میکند.آنها بیاد خدای رحمان کفر می ورزند.انسان از شتاب خلق شده.بزودی آیات خود را به شما نشان میدهم.عجله نکنید.می گویند:این وعده کی است؟ اگر راست می گویید.اگر مردمی که کافر شدند میدانستند آن هنگامی را که آتش را از صورت و پشت خود باز نمیگیرند و یاری نمی شوند!بلکه ناگهان بسوی آنها می آید و آنها را مبهوت می کند و نمیتوانند ردش کنند و مهلت داده نمیشوند.

لغت:

هزو:ظاهر کردن چیزی که خلاف باطن است برای عیبجویی.

عجله:شتاب و جلو انداختن چیزی از وقت خود.اینکار مذموم است.

ص:۱۲۱

سرعت:انجام چیزی در نزدیکترین اوقات.این کار پسندیده است.

اعراب:

إِذا رَآکَ

:«اذا»متعلق به«اتخذوا»که مستفاد است از «إِنْ یَتَّخِذُونَکَ» .

أَ هٰذَا الَّذِی

:تقدیر«قائلین أ هذا...»که حال است.

بِذِکْرِ الرَّحْمٰنِ

:متعلق به«کافرون».

حِینَ لاٰ یَکُفُّونَ

:مفعول به«یعلم»یا مفعول فیه و جواب«لو»حذف شده است.

بغته:حال از مفعول یا فاعل.

مقصود:

وَ إِذٰا رَآکَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ یَتَّخِذُونَکَ إِلاّٰ هُزُواً أَ هٰذَا الَّذِی یَذْکُرُ آلِهَتَکُمْ

:

به پیامبرش می فرماید:هنگامی که مردم کافر-که تو خدایانشان را عیب می کنی و آنها را بتوحید میخوانی-ترا می بینند،ترا مسخره کرده،می گویند:این است که خدایانتان را عیب می کند و می گوید:اجسام بیجان و بی سود و زیانی هستند.

وَ هُمْ بِذِکْرِ الرَّحْمٰنِ هُمْ کٰافِرُونَ

:اینها منکر توحید و بقولی منکر کتاب آسمانی هستند.

راستی جای تعجب است که این مردم خدای منعم قادر و خالق رازق را انکار می کنند و به چیزهایی روی می آورند که نفع و ضرری ندارند.پس خود آنها به- استهزا سزاوارترند.

خُلِقَ الْإِنْسٰانُ مِنْ عَجَلٍ

:در بارهٔ این جمله دو قول است:۱-مقصود این است که آدم(ع)به شتاب آفریده شده است زیرا او آخرین مخلوقی است که ظهر روز جمعهٔ آخر سال،با سرعت و عجله پیش از آنکه خورشید غروب شود،آفریده شد.یا اینکه او بر خلاف انسانهای دیگر به سرعت آفریده شد،نه از نطفه و علقه و مضغه.

بلکه خدا او را یکباره ایجاد کرد.پس خلقت آدم،آیت عجیبی است که خداوند به آن تنبیه می کند.یا اینکه چون آدم آفریده شد و روح باکثر بدنش تعلق یافت، برخاست و با سرعت بسوی درختهای بهشت رفت.این معنی از امام صادق(ع)روایت

شده است.

۲-مقصود همهٔ انسانهاست.در بارهٔ همین معنی هم مطالبی گفته اند:۱-یعنی انسان عجول آفریده شده است و در کارها دوست می دارد عجله کند و هر چه را دوست میدارد بدنبال آن می شتابد.عرب نظیر این تعبیر را دارد.مثلا در بارهٔ کسی که زیاد می خوابد،می گوید:از خواب آفریده شده است و برای کسی که زیاد بدی می کند، می گوید:از شر آفریده شده است.خنساء در وصف گاو می گوید:«فانما هی اقبال و ادبار» این گاو،اقبال است و ادبار.

۲-الفاظ تغییر مکان داده اند.یعنی:عجله از انسان آفریده شده است.اما این معنی ضعیف و مستلزم تأویل است.

۳-عجل خاك است.شاعر می گوید:

و النبع ینبت بین الصخر ضاحیه

و النخل تنبت بین الماء و العجل

چشمه از میان سنگها می روید و نخل از میان آب و خاك(عجله)می روید.

طبق این معنی،آیه بمنزلهٔ: «وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِینٍ» (سجده ۷).

۴-یعنی آفرینش انسان در امری است که نیازی به زمان ندارد.چنان که می فرماید: «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ» (یس ۸۲)امر خدا این است که چون چیزی اراده کند،به او گوید:باش و باشد.

سَأُرِیکُمْ آیاتِی

:بزودی آیاتی که دلالت بر توحید و راستگویی پیامبر دارد به شما نشان میدهم.

فَلا تَسْتَعْجِلُونِ

:در فرا رسیدن عذاب عجله نکنید که زمانی بفرا رسیدن آن نمانده است.

ابن عباس گوید:مقصود نضر بن حرث است که گفت: «اَللّٰهُمَّ إِنْ کانَ هٰذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِکَ فَأَمْطِرْ...» (انفال ۳۲)خدایا اگر این(خلافت علی ع)حق است،سنگ بر ما ببار.

منظور از «سَأُرِیکُمْ آیاتِی...» جنگ بدر است.

وَ یَقُولُونَ مَتیٰ هٰذَا الْوَعْدُ

:مشرکین به مسلمین می گویند:این قیامت

که شما وعدهٔ آن را میدهید،کی است؟ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ :پس اگر راست می گویید،قیامت کی فرا می رسد؟ لَوْ یَعْلَمُ الَّذِینَ کَفَرُوا حِینَ لا یَکُفُّونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النّارَ وَ لا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ :اگر می شناختند زمانی را که نمیتوانند عذاب جهنم-که آنها را احاطه کرده-از صورت و پشت خود دور گردانند و هیچکس آنها را یاری نمیکند، صدق وعده را قبول میکردند و عجله نمیکردند و نمیگفتند:کی فرا می رسد؟ بَلْ تَأْتِیهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ :بلکه قیامت ناگهان آنها را درمی یابد و دچار حیرت می شوند.

فَلا یَسْتَطِیعُونَ رَدَّها وَ لا هُمْ یُنْظَرُونَ

:دیگر قادر بدفع آن نیستند و لحظه ای هم برای توبه یا معذرت به آنها مهلت داده نمیشود.

ص :۱۲۴

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۴۱ تا ۴۵]

اشاره

وَ لَقَدِ اُسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحٰاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۴۱) قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ اَلنَّهٰارِ مِنَ اَلرَّحْمٰنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ (۴۲) أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنٰا لاٰ يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَ لاٰ هُمْ مِنّٰا يُصْحَبُونَ (۴۳) بَلْ مَتَّعْنٰا هٰؤُلاٰءِ وَ آبٰاءَهُمْ حَتّٰى طٰالَ عَلَيْهِمُ اَلْعُمُرُ أَ فَلاٰ يَرَوْنَ أَنّٰا نَأْتِي اَلْأَرْضَ نَنْقُصُهٰا مِنْ أَطْرٰافِهٰا أَ فَهُمُ اَلْغٰالِبُونَ (۴۴) قُلْ إِنَّمٰا أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَ لاٰ يَسْمَعُ اَلصُّمُّ اَلدُّعٰاءَ إِذٰا مٰا يُنْذَرُونَ (۴۵)

ترجمه:

پیامبران پیش از تو نیز استهزاء می شدند و نتیجهٔ استهزاء دامنگیر استهزاء کنندگان شد.بگو چه کسی شب و روز،شما را از کیفر خدا حفظ می کند؟بلکه آنها از یاد خدا رو می گردانند.آیا آنها را خدایانی است که آنها را از عذاب ما حفظ می کنند؟آن خدایان نمیتوانند خود را یاری کنند و نه کفار از عذاب ما پناه داده می شوند.ما اینها و پدرانشان را در دنیا نعمت بخشیدیم تا عمرشان طولانی شد.مگر نمی بینند که ما داریم این سرزمین را از اطرافش کم می کنیم؟آیا آنها غالبند؟بگو

ص:۱۲۵

من شما را بوحی انذار می کنم و کران در وقتی که انذار می شوند،دعوت را نمی شنوند.

قرائت:

یسمع:ابن عامر بضم تاء و کسر میم و«الصم»را به نصب و دیگران بفتح یاءِ و«الصم»را به رفع خوانده اند.بنا بر اول خطاب به پیامبر است.چنان که میفرماید:

«وَ مٰا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» (فاطر ۲۲)

لغت:

کلائه:حفظ.

فرق میان«سخریه»و«هزء»این است که در اولی تسخیر و تذلیل است ولی در دومی نه.

اعراب:

أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ

:این«ام»منقطعه است یعنی«بل».

لاٰ يَسْتَطِيعُونَ

:جمله مستأنفه و نمیتواند حال یا صفت برای«آلهه»باشد.

مقصود:

اکنون بمنظور تسلیت به پیامبر خویش می فرماید:

وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحٰاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ

:همانطوری که اینها ترا استهزاء میکنند،گذشتگان نیز پیامبران پیش از ترا استهزاء کردند و سرانجام وبال و نتیجۀ استهزایشان دامنگیر خودشان شد.

قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهٰارِ مِنَ الرَّحْمٰنِ

:به اینها بگو:چه کسی می تواند شما را در ظرف شب و روز از عذاب خداوند رحمان حفظ کند؟این استفهام بمعنای نفی است.یعنی هیچکس نمیتواند شما را از عذاب خدا حفظ کند.

بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ

:بلکه آنها از کتاب خدا رو می گردانند و به- آن ایمان نمیآورند و در بارهٔ آن نمیاندیشند.

برخی گویند:یعنی آنها التفاتی بدلائل و براهین نشان نمیدهند.

سپس بمنظور توبیخ ایشان میفرماید:

أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنٰا

:آیا آنها خدایانی جز ما دارند که عذاب و کیفر را از آنها منع کند؟در اینجا کلام پایان می یابد.سپس بوصف خدایان ایشان پرداخته،می فرماید:

لاٰ يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ

:این خدایان خویشتن را نمیتوانند یاری کنند،پس چگونه آنها را یاری کنند؟ برخی گفته اند:یعنی کفار نمیتوانند خود را یاری کنند و نمیتوانند بلاها و گرفتاریها را از خود دور گردانند.

وَ لاٰ هُمْ مِنّٰا يُصْحَبُونَ

:و کفار نیز پناهگاهی ندارند که از عذاب ما به آن پناه ببرند.

بَلْ مَتَّعْنٰا هٰؤُلاٰءِ وَ آبٰاءَهُمْ

:ما اینها و پدرانشان را در دنیا نعمت دادیم و آنها را گرفتار کیفر نکردیم.

حَتّٰى طٰالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ

:تا عمر آنها طولانی شد و طول عمر و نعمت دنیا چنان آنها را دچار غرور کرد که کردند آنچه کردند.

أَ فَلاٰ يَرَوْنَ أَنّٰا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهٰا مِنْ أَطْرٰافِهٰا

:آیا نمیدانند که بر حسب امر ما که بر زمین نازل می شود،زمین بواسطۀ خرابی و مرگ مردم دچار نقصان میگردد؟برخی گفته اند:مرگ دانشمندان زمین را دچار نقصان میکند.

این مطلب از امام صادق(ع)نیز روایت شده است.فرمود:نقصان زمین از دست رفتن عالم است.برخی گویند:مراد از نقصان زمین فتح منطقه های مختلف بوسیله پیامبر بزرگ اسلام و یاران اوست که بتدریج از منطقه های نفوذ و سرزمینهای بیدینان کم و کسری می شود تا بکلی از بین بروند.

أَ فَهُمُ الْغٰالِبُونَ

:آیا اینها غالبند یا ما؟یعنی اینها غالب نیستند.ما غالبیم.

قُلْ إِنَّمٰا أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ

:بگو شما را بوسیلۀ آنچه خدا بمن وحی کرده از عذاب می ترسانم.

وَ لاٰ يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعٰاءَ إِذٰا مٰا يُنْذَرُونَ

:كران هنگامى كه انذار شوند،

ص :۱۲۷

دعوت را نمیشنوند.ایشان را بکرانی که صدا را نمیشنوند تشبیه کرده است.زیرا بواسطهٔ استفاده نبردن از قوهٔ شنوایی بمنزلهٔ کرانند.مقصود این است که برای شنیدن قرآن و توجه به آیات آن اشتیاقی نشان نمیدهند.پس مثل کرها هستند.

نظم:

أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ

:متصل است به «وَ مٰا جَعَلْنٰا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِکَ الْخُلْدَ» یعنی«أ فهم الخالدون ام لهم آلهه...» برخی گویند:متصل است به «مَنْ یَکْلَؤُکُمْ» یعنی«ام لهم آلهه تکلؤهم».

وجه اتصال «إِنَّمٰا أُنْذِرُکُمْ بِالْوَحْیِ» به ما قبل این است که قبلا فرمود: «قُلْ مَنْ یَکْلَؤُکُمْ» و اکنون میخواهد بگوید:اگر فکر کنند میدانند که هیچ قدرتی نمیتواند آنها را از کیفر الهی حفظ کند و در انذارهای قرآنی بزرگترین آیات و حجج است.

برخی گفته اند:متصل است به آیاتی که در بارهٔ پند گرفتن از سرگذشت گذشتگان بود.

یعنی همهٔ پندها و اندرزها از وحی است.

ص :۱۲۸

[سوره الأنبياء (۲۱): آيات ۴۶ تا ۵۰]

اشاره

وَ لَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذٰابِ رَبِّکَ لَيَقُولُنَّ يٰا وَيْلَنٰا إِنّٰا كُنّٰا ظٰالِمِينَ (۴۶) وَ نَضَعُ اَلْمَوٰازِينَ اَلْقِسْطَ لِيَوْمِ اَلْقِيٰامَةِ فَلاٰ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كٰانَ مِثْقٰالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنٰا بِهٰا وَ كَفىٰ بِنٰا حٰاسِبِينَ (۴۷) وَ لَقَدْ آتَيْنٰا مُوسىٰ وَ هٰارُونَ اَلْفُرْقٰانَ وَ ضِيٰاءً وَ ذِكْراً لِلْمُتَّقِينَ (۴۸) اَلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ اَلسّٰاعَةِ مُشْفِقُونَ (۴۹) وَ هٰذٰا ذِكْرٌ مُبٰارَكٌ أَنْزَلْنٰاهُ أَ فَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ (۵۰)

ترجمه:

اگر كمى از عـذاب خـدايت آنها را مس كنـد،گوينـد:واى كه ظالم بوده ايم!براى روز قيامت ميزان هاى عدل را مى نهيم.هيچ ظلمى به كسى نميشود.اگر به اندازۀ دانه اى از خردل باشد،مى آوريم و حساب ما كافى است.بموسى و هارون فرقان و روشنى و ذكر براى پرهيز كاران داديم.آنها كه در نهان از خداى خود مى ترسند و از قيامت بيمناكند.اين است ذكرى مبارك كه نازل كرده ايم.آيا شما منكريد؟

قرائت:

مثقال:ابو جعفر و نافع به رفع(همچنين در سورۀ لقمان)و ديگران به نصب

ص:۱۲۹

خوانده اند.نصب بنا بر این است که خبر«کان»باشد به تقدیر«و ان کان الظلامه مثقال» و این بهتر است.

اتینا بها:بعضی بمد و بعضی بقصر خوانده اند.

لغت:

نفحه:واقعهٔ کوچک.

قسط:عدل.این مصدر به معنای«ذوات القسط»است.

اعراب:

شیئا:مفعول ثانی«تظلم»یا مفعول مطلق به معنی«ظلما».

مثقال:اگر رفع دهیم فاعل«کان»تامه و اگر نصب دهیم خبر«کان»ناقصه است.

حاسبین:تمیز یا حال.دخول باء بر سر«بنا»بخاطر این است که خبر به معنی امر است.یعنی«اکتفوا بنا...» اَلَّذِینَ یَخْشَوْنَ :در محل جر و صفت«المتقین»یا در محل رفع.

بالغیب:حال.

مقصود:

چون قبلا در بارهٔ عذاب سخن گفته،اینک بدنبال آن میفرماید:

وَ لَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَهٌ مِنْ عَذابِ رَبِّکَ لَیَقُولُنَّ یا وَیْلَنا إِنّا کُنّا ظالِمِینَ

:

اگر اندکی از عذاب پروردگارت به ایشان رسد،می گویند:وای بر ما که ظالم بوده ایم.

وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَهِ

:روز قیامت میزانهایی که از روی عدالت و دادگری هستند،و هیچ ظلمی در آنها نیست،می نهیم و هر کسی را به اندازهٔ استحقاقش جزا میدهیم.نه نیکو کار کمتر از استحقاقش پاداش میگیرد و نه بدکار بیشتر از استحقاقش کیفر می بیند.در بارهٔ میزان در سورهٔ اعراف گفتگو کرده ایم(آیه ۸۵).

فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً

:از نیکی نیکان چیزی کم و به بدی بدان چیزی افزوده نمیشود.

وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها وَ كَفى بِنا حاسِبِينَ

:اگر عملی به

ص :۱۳۰

اندازهٔ دانهٔ خردلی باشد،برای مجازات حاضر می کنیم و کافی است که ما بهمه چیز عالم و حساب کنندهٔ همهٔ چیزهاییم.بدیهی است که حسابگر باید عالم و حافظ باشد.

وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسىٰ وَ هٰارُونَ الْفُرْقانَ

:بموسی و هارون تورات دادیم که میان حق و باطل فرق می گذاشت و حق موسی را از باطل فرعون جدا کرد.برخی گویند:

فرقان شکافتن دریاست.

وَ ضِيٰاءً وَ ذِكْراً لِلْمُتَّقِينَ

:تورات راه را روشن میکرد و وسیلهٔ هدایت گم- گشتگان بود و مردم پرهیزکار از مطالب آن اندرز می گرفتند.

سپس در وصف متقین میفرماید:

اَلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ

:آنها در حال خلوت و تنهایی و در خلوتخانهٔ دل، بدون ریا از خدا بیمناکند.

وَ هُمْ مِنَ السّٰاعَةِ مُشْفِقُونَ

:و از روز قیامت و خطرات آن می ترسند.

وَ هٰذٰا ذِكْرٌ مُبٰارَكٌ أَنْزَلْنٰاهُ

:ما این ذکر مبارک را که تا روز قیامت نفع می بخشد،نازل کردیم.

برخی گویند:قرآن را مبارک نامیده است زیرا فوائد معنوی آن بسیار و پندها و اندرزهای آن فراوان است.چون قبلا تورات را وصف کرده بود،در اینجا قرآن را وصف کرد.

أَ فَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ

:برای توبیخ است.یعنی چرا چنین اعجاز بزرگی را منکرید؟

نظم:

وجه اتصال قصهٔ موسی و هارون بما قبل این است که قبلا وحی را شرح داده بود.بدنبال آن بیان کرد که نزول قرآن بر پیامبر اسلام چیز تازه ای نیست.بر موسی و هارون هم تورات نازل شد.

برخی گوینـد:متصل است به «لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ» یعنی همانطوری که ترا اسـتهزاء کردنـد،با اینکه کتاب بر تو نازل شده است، موسی و هارون را هم استهزا کردند،با اینکه بر آنها نیز کتاب نازل شده بود.

ص: ۱۳۱

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۵۱ تا ۶۰]

اشاره

وَ لَقَدْ آتَيْنا إِبْراهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنّا بِهِ عالِمِينَ (۵۱) إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ ما هذِهِ اَلتَّماثِيلُ اَلَّتِی أَنْتُمْ لَها عاكِفُونَ (۵۲) قالُوا وَجَدْنا آباءَنا لَها عابِدِينَ (۵۳) قالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ فِی ضَلالٍ مُبِينٍ (۵۴) قالُوا أَ جِئْتَنا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اَللاّعِبِينَ (۵۵) قالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ اَلَّذِی فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلی ذلِكُمْ مِنَ اَلشّاهِدِينَ (۵۶) وَ تَاللّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ (۵۷) فَجَعَلَهُمْ جُذاذاً إِلاّ كَبِيراً لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (۵۸) قالُوا مَنْ فَعَلَ هذا بِآلِهَتِنا إِنَّهُ لَمِنَ اَلظّالِمِينَ (۵۹) قالُوا سَمِعْنا فَتًی يَذْكُرُهُمْ يُقالُ لَهُ إِبْراهِيمُ (۶۰)

ص: ۱۳۲

ترجمه:

ما رشد ابراهیم را از آن پیش عطا کردیم و به او عالم بودیم.آن گاه که به پدر و قوم خود گفت:این چه تمثالهایی است که در برابر آنها کرنش میکنید؟گفتند:پدرانمان را یافتیم که آنها را عبادت میکردند.گفت:شما و پدرانتان در گمراهی آشکار بوده اید،گفتند:به حق آمده ای ما را یا از بازیگرانی؟گفت:بلکه خدای شما خدای آسمانها و زمین است که آنها را آفرید و من بر آن گواهم.بخدا بتهای شما را بعد از آنکه رفتید می شکنم.پس بتها را قطعه قطعه کرد.مگر بزرگ بتها را شاید به او رجوع کنند.گفتند:که این را بخدایان ما کرد؟او از ستمکاران است.گفتند ما شنیدیم که جوانی آنها را یاد میکرد و به او ابراهیم گفته می شد.

قرائت:

جذاذا:کسایی بکسر جیم و دیگران بضم خوانده اند.ابو حاتم گوید:در این کلمه سه وجه جایز است و اجود آن ضم است.

مقصود:

بدنبال داستان موسی و هارون بذکر ابراهیم پرداخته،می فرماید:

وَ لَقَدْ آتَيْنٰا إِبْرٰاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ

:پیش از موسی و بقولی پیش از محمد(ص) و بقولی پیش از رسیدن به سن بلوغ،ابراهیم را رشد دادیم.یعنی دلیل خدا شناسی و توحید که راه رشد هستند باو عطا کردیم.

وَ كُنّٰا بِهِ عٰالِمِينَ

:میدانستیم که او برای رشد و نبوت شایستگی دارد.

إِذْ قٰالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مٰا هٰذِهِ التَّمٰاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهٰا عٰاكِفُونَ

:ابراهیم به آزر و قومش گفت:این تمثالها چیست که آنها را پرستش میکنید؟تمثال یعنی:

چیز مصنوعی که شبیه یکی از مخلوقات است.برخی گویند:بتها مجسمۀ علمای گذشته بودند و برخی گویند:مجسمه اجسام علوی بودند.

عیاشی باسناد خود از اصبغ بن نباته نقل کرده است که علی(ع)بر قومی که بازی شطرنج میکردند،گذشت.فرمود: «مٰا هٰذِهِ التَّمٰاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهٰا عٰاكِفُونَ ؟شما

معصیت کردید خدا و رسولش را!» قالُوا وَجَدْنا آباءَنا لَها عابِدِینَ :گفتند:پدران ما اینها را پرستیده اند.

ما هم روش نیاکان خود را دنبال کرده ایم.چون دلیلی نداشتند،گفتند:تقلید از نیاکان کرده ایم.

قالَ لَقَدْ کُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ

:ابراهیم آنها را از اینکه تقلید نیاکان کرده اند،مذمت کرده،گفت:خود و پدرانتان گرفتار گمراهی هستید.

قالُوا أَ جِئْتَنا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللاّعِبِینَ

:آیا در این گفتار خود را محق میدانی،یا اینکه بازی و مزاح می کنی؟ این سؤال را از این جهت کردند که انکار بت پرستی را بعید می شمردند.زیرا به بت پرستی خو گرفته بودند.

قالَ بَلْ رَبُّکُمْ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الَّذِی فَطَرَهُنَّ

:ابراهیم گفت:بلکه خدای شما خدای آسمانها و زمین و آفریدگار آنهاست.یعنی خدا را باید از روی آثارش شناخت.

وَ أَنَا عَلی ذلِکُمْ مِنَ الشّاهِدِینَ

:شاهد،راهنماست.ابراهیم خود را شاهد معرفی می کند.زیرا مردم را راهنمایی می کند و بشهادت و مشاهدۀ خود اطمینان دارد.

وَ تَاللّهِ لَأَکِیدَنَّ أَصْنامَکُمْ

:سوگند بخدا،در بارۀ بتهای شما تدبیری خواهم کرد که برای شما ناگوار است.گویند:این کلمه را در خفا گفت.فقط یکی از آنها شنیده بود که بعداً فاش کرد.

بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِینَ

:این تدبیر را هنگامی بکار می برم که شما از شهر بروید.

گویند:هر سال یک روز عید داشتند که از شهر خارج می شدند و در بازگشت بر بتها وارد می شدند و آنها را سجده میکردند.به ابراهیم گفتند:با ما نمی آیی؟ ابراهیم با آنها رفت ولی بین راه اظهار پا درد کرد و بازگشت.

ص:۱۳۴

فَجَعَلَهُمْ جُذٰاذاً إِلاّ كَبِيراً لَهُمْ

:بتهـا را قطعـه قطعـه كرد، بجز بـت بزرگ را كـه بحـال خـود گـذاشت.اين بـت از لحـاظ ساختمـان بزرگـتر بـود يـا از لحـاظ احترام.گويند:

با تيشه اى كه در دست داشت،يكا يك آنها را شكست.همين كه به بت بزرگ رسيد، تيشه را بر گردنش نهاد و خارج شد.

لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ

:شايد آنها بسوى بت بزرگ برگردند و از او بپرسند و او جواب ندهد و آنها به جهل خداى خويش پى برند.

قٰالُوا مَنْ فَعَلَ هٰذٰا بِآلِهَتِنٰا إِنَّهُ لَمِنَ الظّٰالِمِينَ

:همين كه برگشتند و بتها را شكسته ديدند،گفتند:هر كس با خدايان ما چنين كرده،بخود ظلم كرده است.

زيرا كشته خواهد شد.يا اينكه:پرسيدند:كه اين كار را با خدايان ما كرده؟او ظالم است.زيرا كار نابجايى كرده است.

قٰالُوا سَمِعْنٰا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقٰالُ لَهُ إِبْرٰاهِيمُ

:يكى از آنهـا كه از نقشۀ ابراهيم مطلع شـده و تهديـد ابراهيم را دربارۀ بتها شـنيده بود،آنچه از ابراهيم شـنيده بود باطلاع آنها رسانيـد و آنها گفتنـد:ما مى شـنيديم كه جوانى از بتها بـد گويى ميكند و مى گويد:اينها سود و زيانى ندارند،نمى بينند و نمى شنوند.

[سوره الأنبياء (۲۱): آيات ۶۱ تا ۷۰]

اشاره

قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلىٰ أَعْيُنِ اَلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (۶۱) قَالُوا أَ أَنْتَ فَعَلْتَ هٰذا بِآلِهَتِنا يا إِبْراهِيمُ (۶۲) قالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هٰذا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ كانُوا يَنْطِقُونَ (۶۳) فَرَجَعُوا إِلىٰ أَنْفُسِهِمْ فَقالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ اَلظّالِمُونَ (۶۴) ثُمَّ نُكِسُوا عَلىٰ رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ ما هٰؤُلاءِ يَنْطِقُونَ (۶۵) قالَ أَ فَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ ما لا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَ لا يَضُرُّكُمْ (۶۶) أُفٍّ لَكُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۶۷) قالُوا حَرِّقُوهُ وَ اُنْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فاعِلِينَ (۶۸) قُلْنا يا نارُ كُونِي بَرْداً وَ سَلاماً عَلىٰ إِبْراهِيمَ (۶۹) وَ أَرادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْناهُمُ اَلْأَخْسَرِينَ (۷۰)

ص: ۱۳۶

ترجمه:

گفتند:او را پیش مردم بیاورید شاید شهادت دهند.گفتند:تو با خدایان این کار را کردی،ای ابراهیم؟گفت:این بت که بزرگ آنهاست کرده.از آنها بپرسید،اگر حرف می زنند.آنها بخود آمده،گفتند:شما ستمکارانید.سپس سر بزیر انداخته،گفتند:تو میدانی که اینان سخن نمیگویند.گفت:آیا جز خدا خدایانی پرستش میکنید که هیچ سود و زیانی به شما نمیرسانند.اف بر شما و بر آنچه جز خدا می پرستید.آیا تعقل نمیکنید؟گفتند:او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید،اگر کنندهٔ کاری هستید.گفتیم:ای آتش،بر ابراهیم سرد و سالم باش.میخواستند در بارهٔ او نیرنگی کنند و ما آنها را از زیانکارترین مردم ساختیم.

لغت:

نکس:چیزی را وارونه کردن.

اعراب:

عَلىٰ أَعْيُنِ النّاسِ

:حال.

كَبِيرُهُمْ هٰذٰا

ممکن است مبتدا و خبر باشد و ممکن است«کبیرهم»فاعل برای«فعله»و«هذا»صفت آن.

إِنْ كٰانُوا يَنْطِقُونَ

:جواب شرط محذوف است.

مقصود:

اکنون بنقل آنچه میان ابراهیم و قومش در بارهٔ بتها واقع شده،پرداخته، می فرماید:

قٰالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلىٰ أَعْيُنِ النّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ

:قوم ابراهیم گفتند:او را پیش مردم بیاورید تا او را ببینند شاید در بارهٔ آنچه گفته است شهادت دهند و جرم او به ثبوت رسد.گویند:نمیخواستند بدون دلیل ابراهیم را بگیرند.برخی گویند:

یعنی مردم کیفر او را مشاهده کنند.

قَالُوا أَ أَنْتَ فَعَلْتَ هٰذٰا بِآلِهَتِنٰا يٰا إِبْرٰاهِيمُ

:هنگامی که ابراهیم را آوردنـد، از او پرسـیدند:تو ای ابراهیم،با خدایان ما این رفتار کردی؟ابراهیم در مقام پاسخ بر آمده، قٰالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هٰذٰا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ كٰانُوا يَنْطِقُونَ :گفت:بزرگ آنها این کار را کرده،از آنها بپرسید اگر سخن میگویند.

در بارهٔ این جمله،چند وجه است:۱-این مطلب دروغ نیست،زیرا میگوید:

بزرگ آنها اینکار را کرده،از آنها بپرسـید،اگر حرف می زننـد.پس کردن اینکار به حرف زدن آنها معلق شـد است.مثل اینکه گفته شود:فلانی در گفتارش راستگوست، اگر آسـمان بالای سر ما نباشد.۲-ظـاهر این قول،خبر است اما خبر نیست.بلکه الزام است مثل اینکه می گوید:بتها منکر نیستند که بزرگشان اینکار را کرده.

الزام گـاهی بلفظ سؤال و گاهی بلفظ امر و گاهی بلفظ خبر است و بمناسـبت مقام بایـد دیـد کـدام بلیغ تر است.وجه الزام این است که بزعم شـما اینها خدایند و اگر خدایند، بزرگشان اینکار را کرده،زیرا غیر خدا قادر بر شکسـتن خدایان نیست.۳-تقدیر جمله«فعله من فعله»است.یعنی هر که شکسته شکسته. این بزرگ آنهاست.از آنها بپرسید اگر...

اما اینکه گفته اند:ابراهیم این نسبت را به بت بزرگ داد و سه بار دروغ گفت:

۱-آنجا که گفت:بیمارم.۲-همین جا که گفت:بت بزرگ کرده است.۳-آنجا که شاه مصـر میخواست زنش را بگیرد و او زن خود را خواهر معرفی کرد،قابل قبول نیست.زیرا دلایل عقلی غیر قابل تأویل،دلالت دارنـد بر اینکه پیامبران دروغ نمیگویند.اگر چه قصـدشان فریب و ضـرر نباشـد.چنان که جایز نیست در اخبار مردم را گمراه کنند یا تقیه کنند.زیرا اینها سـبب می شود که مطالب و اعمال آنها ایجاد شک و تردید کند و بنا بر این ممکن است ابراهیم در مقام معارضه و بحکم ضرورت، در این موارد خلاف واقع گفته باشد و الا از پیامبر گرامی اسلام است که:

«لا یصلح الکذب فی جد و لا هزل» دروغ نه بصورت جدی خوب است و نه بصورت شوخی.در

تفسیر: «إِنِّی سَقِیمٌ» (صافات ۸۹)گفته اند:یعنی من بزودی بیمار می شوم.زیرا چون در ستارگان نگریست،دانست که در یک زمان معین گرفتار تب خواهد شد.برخی گفته اند:یعنی من بنظر شما بخاطر دعوتم بیمارم.در جای خود در اینباره سخن خواهیم گفت.

و اما اینکه همسرش ساره را خواهر معرفی کرد،منظور خواهر دینی است.

قرآن می گوید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات ۱۰)مؤمنین با یکدیگر رابطهٔ اخوت دارند.

بهر صورت،دروغ گفتن بهیچ وجهی پسندیده نیست(و در مورد ابراهیم باید گفت چون ناچار بود و میخواست معارضه کند،مطلب را بنحوی ادا کرد که دروغ نگفته باشد.و لو اینکه آنها خلاف مقصود ابراهیم را فهمیده باشند.وانگهی این نحو سخن گفتن برای کسی که در مقام معارضه است و میخواهد طرف را الزام به حق کند.حمل بر دروغگویی نمیشود).

فَرَجَعُوا إِلیٰ أَنْفُسِهِمْ فَقٰالُوا إِنَّکُمْ أَنْتُمُ الظّٰالِمُونَ

:آنها بیکدیگر توجه کرده، گفتند:شما ستمکارید.زیرا چیزهایی پرستیده اید که نمیتوانند از خویش دفاع کنند.و حرف او صحیح است.

برخی گویند:یعنی به عقل خویش مراجعه کردند و بانديشه فرو رفتند و بصدق گفتار ابراهیم پی بردند و از جوابش عاجز ماندند.از اینرو خداوند سخن حق را بر زبانشان جاری کرده،گفتند:شما در سؤال از این مرد ستمکارید.خدایان حاضرند، از خودشان بپرسید.

ثُمَّ نُکِسُوا عَلیٰ رُؤُسِهِمْ

:سپس سر بزیر انداختند.زیرا متحیر شدند و دانستند که خدایان سخن نمیگویند و خود به خطای خود اعتراف کرده،گفتند:

لَقَدْ عَلِمْتَ مٰا هٰؤُلاٰءِ یَنْطِقُونَ

:تو میدانی که اینها سخن نمیگویند.چگونه از آنها سؤال کنیم.

قٰالَ أَ فَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مٰا لاٰ یَنْفَعُکُمْ شَیْئاً وَ لاٰ یَضُرُّکُمْ

:ابراهیم بدنبال

اعتراف ایشان گفت:آیا بتهایی پرستش می کنید که برای شما هیچ سود و زیانی ندارند.

اینها اگر قادر بودند بشما سود و زیان برسانند،می توانستند ضرر را از خود دور سازند.وانگهی هر کس قادر بر سود و زیان رساندن باشد،شایستهٔ پرستش نیست.

تنها کسی شایستهٔ پرستش است که بر اصول نعمتها یعنی حیات و شهوت و قدرت و کمال عقل و ثواب و عقاب قادر باشد.سپس بمنظور زشت شمردن کردار ایشان میفرماید:

أُفٍّ لَكُمْ وَ لِمٰا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ

:اف بر شما و بر آنچه جز خدا پرستش می کنید.

زجاج گوید:یعنی کارهای شما منقطع و بی فایده باد.در بارهٔ تفسیر و اختلاف قرائت کلمهٔ«اف»در سورهٔ بنی اسرائیل سخن گفته ایم(آیه ۲۳).

أَ فَلاٰ تَعْقِلُونَ

:چرا در بارهٔ این بتهای بیجان و غیر لایق پرستش فکر نمیکنید؟ قٰالُوا حَرِّقُوهُ وَ انْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فٰاعِلِينَ :هنگامی که این اعتراض تند را از ابراهیم شنیدند،گفتند:ابراهیم را به آتش بسوزانید و خدایانتان را تعظیم و یاری کنید،اگر اهل یاری و کمک هستید.

گویند:مردی که پیشنهاد سوزاندن ابراهیم کرد،یکی از کردهای ایران بود که بکیفر کردارش زمین او را بلعید.

برخی گویند:گویندهٔ این سخن نمرود بود.

بدنبال این پیشنهاد،مردم به جمع آوری هیزم پرداختند.اگر کسی بیمار می شد،به بازماندگان خود وصیت می کرد که در کار جمع آوری هیزم کوتاهی نکنند و قسمتی از ترکهٔ خود را برای خریداری هیزم وصیت می کرد.زنهایی بودند که پنبه- ریسی میکردند و از اجرت آن برای سوختن ابراهیم و رضای خدایان!هیزم می خریدند.سرانجام هیزم بسیاری فراهم شد و آتش شعله ور گردید.

اما هر چه فکر میکردند که ابراهیم را چگونه در آتش بیفکنند،پی نمی- بردند.تا اینکه شیطان آمد و آنها را به منجنیق آشنا کرد.برای نخستین بار منجنیق ساخته شد و ابراهیم بوسیلهٔ آن به آتش افکنده شد.

قُلْنا یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ

:هنگامی که ابراهیم را به آتش افکندند،گفتیم:ای آتش،بر ابراهیم سرد و سلامت باش و او را نسوزان.

البته آتش جماد است و قابل خطاب نیست.منظور این است که:ما آتش را سرد و سلامت ساختیم تا او را آسیب نرساند.مثل: «کُونُوا قِرَدَهً خاسِئِینَ» (بقره ۶۵)یعنی آنها را بصورت میمونهایی در آوردیم که دور می شدند.نه این که به آنها امر کردیم که میمون باشند.

برخی گفته اند:ممکن است خداوند همین طور به آتش خطاب کرده باشد.

در سرد بودن آتش وجوهی است:۱-خداوند در آتش بجای حرارت ایجاد سرما کرد تا ابراهیم اذیت نشود.۲-خداوند میان آتش و ابراهیم فاصله ایجاد کرد.

۳-سوختن بعلل و عواملی حاصل می شود که در آتش است.ممکن است خداوند این علل و عوامل را خنثی کرده باشد.آنچه مسلم است این است که خداوند آتش را از سوزاندن ابراهیم منع کرده است.اما کیفیت آن را خودش بهتر میداند.

ابو العالیه گوید:اگر خداوند کلمهٔ«سلاما»را اضافه نمیکرد.سرمای شدید بیش از حرارت ابراهیم را رنج میداد.اما با این دستور،سرما به ابراهیم صدمه نزد.

و اگر«علی ابراهیم»اضافه نمیکرد،سرمای آتش همیشگی بود.

امام صادق(ع)میفرماید:هنگامی که ابراهیم در منجنیق قرار گرفت و خواستند او را به آتش بیفکنند،جبرئیل آمد و گفت:«ابراهیم،السلام علیک و رحمه اللّه و برکاته.آیا حاجتی داری؟»گفت:بتو نه!همین که او را در آتش افکندند، گفت:

«یا اللّه یا واحد یا احد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد» .

طولی نکشید که حرارت آتش فرو نشست و با جبرئیل در بوستانی سر سبز که ویژهٔ خلیل خدا بود،بگفتگو پرداختند.

از پیامبر گرامی اسلام روایت شده است که وقتی نمرود ابراهیم را به آتش افکند،جبرئیل جامه و فرشی از بهشت برایش آورد.جامه را به تنش کرد و فرش را برای او گسترد و با یکدیگر بگفتگو نشستند.

ص :۱۴۱

کعب گوید:از ابراهیم جز ریسمانی نسوخت.

گویند:در آن وقت ابراهیم ۱۶ ساله بود.

وَ أَرٰادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْنٰاهُمُ الْأَخْسَرِينَ

:کفار دربارهٔ ابراهیم و در راه هلاک او نیرنگ کردند و ما ایشان را از زیانکارترین مردم ساختیم.

ابن عباس گوید:خداوند بر نمرود و سپاهش مگس هایی مسلط کرد که گوشت آنها را خوردند و خون آنها را مکیدند و یکی از آنها بدماغ نمرود راه یافت و نابودش کرد.پس آنچه میخواستند در بارهٔ ابراهیم کنند به خودشان رسید.

ص:۱۴۲

[سوره الأنبياء (۲۱): آيات ۷۱ تا ۷۵]

اشاره

وَ نَجَّيْنٰاهُ وَ لُوطاً إِلَى اَلْأَرْضِ اَلَّتِي بٰارَكْنٰا فِيهٰا لِلْعٰالَمِينَ (۷۱) وَ وَهَبْنٰا لَهُ إِسْحٰاقَ وَ يَعْقُوبَ نٰافِلَةً وَ كُلاًّ جَعَلْنٰا صٰالِحِينَ (۷۲) وَ جَعَلْنٰاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنٰا وَ أَوْحَيْنٰا إِلَيْهِمْ فِعْلَ اَلْخَيْرٰاتِ وَ إِقٰامَ اَلصَّلاٰةِ وَ إِيتٰاءَ اَلزَّكٰاةِ وَ كٰانُوا لَنٰا عٰابِدِينَ (۷۳) وَ لُوطاً آتَيْنٰاهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ نَجَّيْنٰاهُ مِنَ اَلْقَرْيَةِ اَلَّتِي كٰانَتْ تَعْمَلُ اَلْخَبٰائِثَ إِنَّهُمْ كٰانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فٰاسِقِينَ (۷۴) وَ أَدْخَلْنٰاهُ فِي رَحْمَتِنٰا إِنَّهُ مِنَ اَلصّٰالِحِينَ (۷۵)

ترجمه:

ابراهيم و لوط را نجات داده،به سرزمينى برديم كه براى جهانيان بركتش داده بوديم و به او اسحاق و يعقوب عطا كرديم و همه را صالح گردانيديم و آنها را پيشوايانى ساختيم كه به امر ما هدايت ميكردند و به آنها فعل نيكى ها و اقامۀ نماز و دادن زكات را وحى كرديم و آنها پرستندگان ما بودند.و به لوط حكم و دانش داديم و او را از قريه اى كه مرتكب كارهاى زشت مى شد نجات داديم.آنها مردمى بد و فاسق بودند و او را برحمت خود داخل كرديم.او از شايستگان بود.

ص: ۱۴۳

لغت:

نافله:بخشش خاص.نفل آن نفعی است که زائد بر حد واجب باشد.نافلهٔ نماز زائد بر حد واجب است.برخی گفته اند:نافله غنیمت است.شاعر گوید:للّه نافله الاعز الافضل برای خداست غنیمت کسی که عزیزتر و برتر است.

اعراب:

نافله:حال و بقولی مفعول مطلق.

یهدون:صفت برای«ائمه»و دو مفعول آن محذوف است.

اقام:حذف تاء آن بخاطر اضافه است.

لوطاً:منسوب به فعل مقدر و مفسر آن فعل بعد و در این صورت جملهٔ فعلیه عطف شده بر جملهٔ فعلیه و اولی است.

فاسقین:صفت قوم یا خبر بعد از خبر.

مقصود:

اکنون خداوند تمام نعمت خود را دربارهٔ ابراهیم شرح داده می فرماید:

وَ نَجَّیْنٰاهُ وَ لُوطاً

:ابراهیم و برادر زاده اش لوط را نجات دادیم و رفعت بخشیدیم.

إِلَی الْأَرْضِ الَّتِی بٰارَکْنٰا فِیهٰا لِلْعٰالَمِینَ

:و آنها را به سرزمینی بردیم که دارای خیر و برکت بود.برخی گویند:این سرزمین شام بود،که همهٔ نعمتها در آن فراوان بود.برخی گویند:سرزمین بیت المقدس بود که جایگاه انبیاست.برخی گویند:مکه بود که در آنجا کعبهٔ مقدس و اولین خانهٔ مردم است.

وَ وَهَبْنٰا لَهُ إِسْحٰاقَ وَ یَعْقُوبَ نٰافِلَةً

:اسحاق را به او بخشیدیم و اضافه بر آن یعقوب را هم که ابراهیم دعا نکرده بود،بوی دادیم.بنا بر این یعقوب نافله یعنی بخشش زائده است.اما در بارهٔ اسحاق دعا کرده،گفته بود: «رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصّٰالِحِینَ» (صافات ۱۰۰).

برخی گویند:هم اسحاق نافله است و هم یعقوب.زیرا هر دو را بدون استحقاق

به او بخشید.

وَ کُلاًّ جَعَلْنا صالِحِینَ

:ابراهیم و یعقوب و اسحاق را برای نبوت و رسالت شایستگی دادیم.

برخی گویند:یعنی حکم کردیم که آنها صالحند.در هر صورت این جمله ثنای جمیل است.

وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا

:آنها را پیشوایانی قرار دادیم که گفتار و کردارشان مورد اقتدای مردم بود و مردم را براه حق و دین مستقیم هدایت میکردند.

هر کس از آنها پیروی کند،نعمت ما نصیب اوست.

وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاهِ وَ إِیتاءَ الزَّکاهِ

:ابن عباس گوید:یعنی برنامه های نبوت و بپاداری نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم.

وَ کانُوا لَنا عابِدِینَ

:آنها در عبادت ما مخلص بودند.

وَ لُوطاً آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً

:بلوط حکمت یا نبوت و دانش دادیم.یا اینکه او را حاکم در میان مردم برای فصل خصومت قرار دادیم و دانش مورد نیازش را به او عطا کردیم. وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْقَرْیَهِ الَّتِی کانَتْ تَعْمَلُ الْخَبائِثَ :و او را از قریهٔ سدوم که مردمش مرتکب لواط می شدند و راه زنی میکردند و در مجالس خود ضرطه میدادند، نجات دادیم.قرآن در بارهٔ آنها می گوید: «إِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِیلَ وَ تَأْتُونَ فِی نادِیکُمُ الْمُنْکَرَ» (عنکبوت ۲۹) إِنَّهُمْ کانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فاسِقِینَ :آنها مردمی بودند بد کار و از طاعت خداوند بیرون.

وَ أَدْخَلْناهُ فِی رَحْمَتِنا إِنَّهُ مِنَ الصّالِحِینَ

:لوط را داخل در منت و نعمت خود کردیم.زیرا رفتار خود را اصلاح کرده و از زشتی ها دور بود.

برخی گویند:یعنی از انبیا بود.

[سوره الأنبياء (۲۱): آيات ۷۶ تا ۸۰]

اشاره

وَ نُوحاً إِذْ نادىٰ مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنا لَهُ فَنَجَّيْناهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ اَلْكَرْبِ اَلْعَظِيمِ (۷۶) وَ نَصَرْناهُ مِنَ اَلْقَوْمِ اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا إِنَّهُمْ كانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْناهُمْ أَجْمَعِينَ (۷۷) وَ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ إِذْ يَحْكُمانِ فِي اَلْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ اَلْقَوْمِ وَ كُنّا لِحُكْمِهِمْ شاهِدِينَ (۷۸) فَفَهَّمْناها سُلَيْمانَ وَ كُلاًّ آتَيْنا حُكْماً وَ عِلْماً وَ سَخَّرْنا مَعَ داوُدَ اَلْجِبالَ يُسَبِّحْنَ وَ اَلطَّيْرَ وَ كُنّا فاعِلِينَ (۷۹) وَ عَلَّمْناهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شاكِرُونَ (۸۰)

ترجمه:

و پيش از آن نـوح را حكـم و علـم داديـم كـه خـدا را نـدا كرد و اجـابتش كرديـم و او را و اهلش را از انـدوه بزرگ نجات بخشـيديم.و او را از قومى كه آيات ما را تكـذيب ميكردنـد،يارى كرديم.آنها مردم بـدى بودنـد و همه را غرق كرديم.ياد آور داوود و سـليمان را كـه در بـارهٔ گوسـفندان قـوم كـه شـب هنگـام بمزرعـه ريختـه بودنـد،حكـم كردنـد و بحكـم آنهـا شـاهد بوديم.حكومت را به سليمان تعليم داديم و بهر كدام حكم

ص: ۱۴۶

و علم عطا کردیم و کوه ها را با داوود تسخیر کردیم که با مرغان تسبیح میکردند و ما کنندۀ اینکار بودیم و بداوود صنعت زره آموختیم تا شما را از ضربت سلاح دشمن حفظ کند.آیا شما شاکرید؟

قرائت:

لتحصنکم:ابو جعفر و ابن عامر و حفص از عاصم و روح و زید بتاء و ابو بکر از عاصم و رویس از یعقوب به نون و دیگران بیاء خوانده اند.اگر به یاء بخوانیم ضمیر فاعل به«اللّه»یا«لباس»یا«داوود»بر میگردد و اگر به تاء بخوانیم به«لبوس»که به معنی«درع»است برمیگردد و اگر به نون بخوانیم با«علمناه»مناسب است.

لغت:

نفش:راه یافتن گوسفند و شتر در شب بمزرعه.

لبوس:زره یا شمشیر یا نیزه.برخی گفته اند:هر چه پوشیده شود.خواه زره باشد خواه لباس.

احصان:حفظ کردن.

اعراب:

نوحا:عطف بر«لوطا».

إِذْ نَفَشَتْ

:متعلق به«یحکمان».

وَ کُنّا لِحُکْمِهِمْ شاهِدِینَ

:حال.

کلا:مفعول اول«آتینا»و«حکماً»مفعول ثانی.

یسبحن:حال از«جبال» الطیر:عطف بر«جبال»یا مفعول معه.

مقصود:

بدنبال قصۀ ابراهیم و لوط،بذکر داستان نوح و داوود پرداخته،می فرماید:

وَ نُوحاً إِذْ نادی مِنْ قَبْلُ

:پیش از لوط و ابراهیم،نوح دعا کرد: «رَبِّ لاٰ تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكٰافِرِينَ دَيّٰاراً :(نوح ۲۶)خدایا،از مردم کافر احدی بر روی زمین

ص :۱۴۷

باقی نگذار.و نیز گفت: «أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ» (قمر ۱۰)من مغلوبم.خدایا یاریم کن و...

فَاسْتَجَبْنا لَهُ فَنَجَّیْناهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْکَرْبِ الْعَظِیمِ

:خواهش او را مستجاب کردیم و خود و اهلش را از غم شدید که سوز و گداز آن دل را می گداخت،نجات دادیم.

این غم شدید همان اذیتهایی بود که در مدتی دراز از آنها دیده بود.بدیهی است که تحمل اهانت از مردم پست از همه چیز دشوارتر است.

وَ نَصَرْناهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا

:نوح را یاری کردیم و شر دشمن بدخواه که آیات ما را تکذیب میکرد،از سر او کوتاه کردیم.

إِنَّهُمْ کانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْناهُمْ أَجْمَعِینَ

:بزرگ و کوچک و زن و مرد ایشان مردم بدی بودند و ما همه را هلاک کردیم.

وَ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ إِذْ یَحْکُمانِ فِی الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِیهِ غَنَمُ الْقَوْمِ

:

بداوود و سلیمان حکم و علم دادیم و آنها در بارهٔ گوسفندان قوم که شبانه بمزرعه ریخته بودند،حکم کردند.

وَ کُنّا لِحُکْمِهِمْ شاهِدِینَ

:و ما بحکم آنها عالم و گواه بودیم و هیچ چیز از ما پنهان نماند.در اینجا با اینکه داوود و سلیمان دو تن بیش نیستند،ضمیر جمع آورده و نظر به اصحاب دعوی نیز دارد.

این حکم در بارهٔ چه بود؟ برخی گویند:دربارهٔ زراعتی بود که گوسفندان قوم شبانه آنها را خورده بودند.

برخی گویند:درخت انگور بود که خوشه برآورده بود.داوود حکم کرد که گوسفندان برای صاحب باغ یا مزرعه باشد.ولی سلیمان گفت:نه چنین است.داوود گفت:پس چگونه است؟گفت:باغ به صاحب گوسفند داده شود تا سرپرستی کند و بصورت اولش درآورد و در همین مدت گوسفندان هم نزد صاحب باغ باشد و از منافع آنها استفاده کند،از امام باقر و امام صادق(ع)نیز همین طور روایت شده است.

جبائی گوید:خدا به سلیمان این حکم را وحی کرد و بوسیلهٔ آن حکم داوود را نسخ فرمود.نه اینکه سلیمان اجتهادی کرده باشد بر خلاف اجتهاد پدر.زیرا بر

انبیاء اجتهاد جایز نیست.ما نیز این مطلب را قبول داریم.

برخی گفته اند:ممکن است از روی اجتهاد باشد.زیرا ما رأی مجتهد را قبول می کنیم.مسلماً رأی پیامبر بالاتر از رأی مجتهد است.

اما ما می گوییم:علم پیامبر از راه وحی است و کسی از راه وحی دسترسی بعلم دارد،چه لزومی دارد که دست بدامن اجتهاد ظنی بشود.اصحاب ما می گویند:

اجتهاد ظنی در جاهای مخصوصی است.مثل قیمت کالا و چیزی که تلف شده و ما به التفاوت جنایات و جزای صید و قبله و نظائر آن.اگر بنا باشد پیامبر اجتهاد کند،دیگران هم جایز است،در اجتهاد خویش با او مخالفت کنند.همانطوری که مجتهدی در اجتهاد با مجتهد دیگر مخالفت می کند و مخالفت پیامبر کفر است.وانگهی خدا در بارهٔ پیامبرش می فرماید: «مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْیٌ یُوحىٰ» (نجم ۳ و ۴)او از روی هوی سخن نمیگوید.نیست سخن او جز وحیی که به او می رسد و این مؤید عقیدهٔ ماست.

فَفَهَّمْنٰاهٰا سُلَیْمٰانَ

:ما به سلیمان روش قضاوت را فهماندیم.گویند:سلیمان ۱۱ ساله بود که این حکم را داد.در روایت از پیامبر گرامی اسلام آمده است که سلیمان حکم کرد که یک شب صاحب گله باغ را حفظ کند و یک شب صاحب باغ گله را.

وَ کُلاًّ آتَیْنٰا حُکْماً وَ عِلْماً

:ما بهر یک از آنها حکمت و دانش و علم دین عطا کردیم.

وَ سَخَّرْنٰا مَعَ دٰاوُدَ الْجِبٰالَ یُسَبِّحْنَ وَ الطَّیْرَ

:برخی گویند:هنگامی که داوود حرکت میکرد،کوه نیز حرکت میکرد و این خود آیت و معجزی عظیم بود که انسان را به تسبیح و تنزیه خدا از هر عیبی وا میداشت.همچنین مرغان نیز مسخر او بودند و این خود دلالت داشت بر قدرت آن تسخیر کننده ای که همه چیز در کف قدرت اوست و بیننده را به تسبیح وامیداشت.

برخی گویند:منظور این است که کوه ها و مرغان بهنگام تسبیح داوود با او همصدا می شدند و او را پاسخ می گفتند.و این معجزهٔ او بود.

وَ كُنّٰا فٰاعِلِينَ

:ما بر این کارها قادریم و برای اظهار نبوت او این کارها را انجام دادیم.

وَ عَلَّمْنٰاهُ صَنْعَهَ لَبُوسٍ لَكُمْ

:ما به داوود صنعت زره آموختیم.قتاده گوید:

اول کسی که زره ساخت،او بود.خدا صفحه های آهن را در دست او مثل خمیر نرم کرده بود.آهن را فتیله می کرد و بصورت حلقه در می آورد و بهم می بافت.در نتیجه هم سبک بود و هم استحکام داشت.

لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ

:منظور این بود که زره را به تن کنید و در جنگها سلاح دشمن به بدن شما کارگر نیفتد.

فَهَلْ أَنْتُمْ شٰاكِرُونَ

:آیا شما شکر نعمتهایی را که خدا به شما و انبیاء داده است،بجا می آورید؟یعنی بجا آورید.زیرا هر نعمتی که به انبیا داده بمردم داده است.

گویند:علت نرم شدن آهن برای داوود این بود که:او پادشاه بود و در میان مردم بطور ناشناخته گردش میکرد تا رفتار عمال و حکام را زیر نظر بگیرد.روزی جبرئیل بصورت یک بشر نزد او آمد و بر او سلام کرد و او جواب داد.از او پرسید:

داوود چگونه است؟گفت:روشش خوب است جز اینکه یک خوی بد دارد.گفت:

چیست؟گفت:از بیت المال مسلمین می خورد.گفت:داوود قسم خورده است که از بیت المال نخورد.چون خداوند مشاهده کرد که سوگندش راست است،آهن را برایش نرم کرد.چنان که می فرماید: «وَ أَلَنّٰا لَهُ الْحَدِيدَ» (سبا ۱۰).

در روایت است که لقمان حکیم نزد او آمد و دید که با آهن زره می سازد.

صبر کرد تا کارش تمام شد.سپس برخاست و پوشید و گفت:سپر خوبی است برای جنگ.لقمان گفت:

«الصمت حکمه و قلیل فاعله».

سکوت حکمت است و اشخاصی که سکوت کنند،کمند.

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۸۱ تا ۸۶]

اشاره

وَ لِسُلَيْمَانَ اَلرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى اَلْأَرْضِ اَلَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ (۸۱) وَ مِنَ اَلشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَ يَعْمَلُونَ عَمَلاً دُونَ ذٰلِكَ وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ (۸۲) وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ اَلضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ اَلرَّاحِمِينَ (۸۳) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ (۸۴) وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِدْرِيسَ وَ ذَا اَلْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ اَلصَّابِرِينَ (۸۵) وَ أَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ اَلصَّالِحِينَ (۸۶)

ترجمه:

و باد و زنده را برای سلیمان تسخیر کردیم تا به فرمانش بسوی زمینی که در آن برکت گذاشتیم جریان یابد و ما بهر چیزی داناییم. گروهی از شیطانها برای او غواصی میکردند و کارهایی جز آن انجام میدادند و ما حافظ آنها بودیم.و یاد کن

ایوب را هنگامی که خدای خود را ندا کرد که بمن زیان رسیده است و تو ارحم الراحمینی.

او را اجابت کردیم و زیان او را برداشتیم و اهلش را به او دادیم و مثل اهلش را با اهلش نیز.رحمتی از جانب ما و تذکری برای پرستندگان.و یاد کن اسماعیل و ادریس و ذا الکفل را که همگی از صابران بودند و آنها را در رحمت خویش داخل کردیم.آنها از صالحان بودند.

لغت:

ریح:باد.

عصوف:حرکت شدید باد.

اعراب:

لسلیمان:متعلق به«سخرنا».

عاصفه:حال.

تَجْرِی بِأَمْرِهِ

:حال.

مَنْ یَغُوصُونَ

:عطف بر«ریح».

مِنَ الشَّیاٰطِینِ

:حال از«سخرنا».

معهم:صفت بعد از صفت به تقدیر«اهلا مثلهم کائنین معهم».

رحمه:مفعول له.

مقصود:

بدنبال داستانهای گذشته،بذکر داستان سلیمان پرداخته،می فرماید:

وَ لِسُلَیْمٰانَ الرِّیحَ عٰاصِفَةً تَجْرِی بِأَمْرِهِ إِلَی الْأَرْضِ الَّتِی بٰارَکْنٰا فِیهٰا

:باد و زنـده را برای سـلیمان مسـخر گردانیدیم.هر وقت که او اراده میکرد تند می شد و هر وقت اراده میکرد کند می شد و در سرزمین شام که مأوای سلیمان و سرزمین با برکت بود جریان پیدا میکرد.

گویند:باد هر بامداد به اندازه یک ماه و هر عصر نیز باندازهٔ یک ماه راه می پیمود.

سلیمان در بعلبک بود و در بیت المقدس برایش بتا می ساختند و ناچار بود به آنجا

ص :۱۵۲

و جاهای دیگر سفر کند و باد مرکب تیز تک او بود.

وهب گوید:هنگامی که در جایگاه خود می نشست،مرغان و جن و انس و همهٔ لشکریان در برابرش صف آرایی میکردند،آن گاه باد او را بهر جا که می- خواست،می برد.

وَ كُنّٰا بِكُلِّ شَيْءٍ عٰالِمِينَ

:ما بهمه چیز عالم بودیم و هر چه به او عطا کردیم از روی مصلحت بود.

وَ مِنَ الشَّيٰاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ

:شیطانها را هم مسخر سلیمان کردیم تا در دریا برایش غواصی کنند و جواهر و مروارید برایش استخراج نمایند.

وَ يَعْمَلُونَ عَمَلاً دُونَ ذٰلِكَ

:و کارهای دیگری نیز از قبیل ساختن محرابها و تمثالها و غیر آن برایش انجام میدادند.

وَ كُنّٰا لَهُمْ حٰافِظِينَ

:و آنها را نگاه میداشتیم که از سلیمان فرار نکنند و از فرمان او سر نپیچند.یا اینکه کارهایی که میکردند،خراب نکنند.

وَ أَيُّوبَ إِذْ نٰادىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرّٰاحِمِينَ

:و بیاد آور داستان ایوب را که از طول محنت و رنج،بتنگ آمده،خدا را خواند که:گرفتار سختی و مشقت شده ام و هیچکس از تو رحیم تر نیست.

در اینجا دعای ایوب از کنایه های لطیف است که ممکن است در موقع طلب حاجت بر زبان راند.چنان که موسی گفت: «رَبِّ إِنِّي لِمٰا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» (قصص ۲۴)پروردگارا،به خیری که بر من فرو آوردی،نیازمندم.

فَاسْتَجَبْنٰا لَهُ فَكَشَفْنٰا مٰا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْنٰاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ

:دعایش را مستجاب کردیم و بیماریش را بر طرف کردیم و بستگان و ثروت از دست رفته اش را باو پس دادیم و بدو مقابل افزایش دادیم.

گویند:ایوب را مخیر کردند.او زنده شدن اهلش را در آخرت و مثل آنها را در دنیا اختیار کرد و باو عطا شد.

گویند:او دارای سه یا هفت پسر و هفت دختر بود.

رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنٰا وَ ذِكْرىٰ لِلْعٰابِدِينَ

:نعمتی است از ما بر ایوب و موعظه ای برای عبادتکاران در صبر و توجه بخدا و توکل بر او.زیرا هیچکس در عصر ایوب، پیش خدا گرامی تر از ایوب نبود که به محنتهای بزرگ گرفتارش کرد و او هم بخوبی صبر کرد.پس هر عاقلی باید در وقت محنت صبر کند و بداند که عاقبت صبر نیکوست.

وَ إِسْمٰاعِيلَ وَ إِدْرِيسَ وَ ذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصّٰابِرِينَ

:و اسماعیل و ادریس و ذا الکفل را یاد کن که به آنها انواع نعمتها را عطا کردم و آنها نیز در برابر بلاها و اطاعت،صبر می کردند.

اسماعیل در بلدی که نه زراعت بود و نه حیوان،با صبر و شکیبایی استقامت کرد و کعبه را ساخت و ادریس در راه دعوت بسوی خدا صبر کرد و اول پیامبری بود که بسوی قومش مبعوث شد و آنها را دعوت کرد و آنها معصیت کردند و خدا آنها را هلاک کرد و ادریس را به آسمان ششم برد.اما ذا الکفل،برخی گویند:مرد صالحی بود که در خدمت پیامبری روزها روزه دار و شبها عبادت میکرد و تصمیم گرفته بود که خشم نگیرد و بحق پایبند باشد.او طبق همین تصمیم عمل کرد و خداوند او را پاداش داد.

برخی گویند:او نیز پیامبر بود و معنی کفل ضعف است.یعنی بخاطر شرافت عملش چند برابر اعمال دیگران باو پاداش داده شد.برخی گویند:الیاس است.برخی گویند:

یسع است و این نه آن یسعی است که قرآن می گوید:تکفل کرد شاه جباری را که اگر توبه کند به بهشت رود و نوشته ای نیز باو داد.شاه که نامش کنعان بود توبه کرد.

باین جهت آن پیامبر ذا الکفل نامیده شد.یعنی صاحب خط.

در کتاب نبوت از عبد العظیم حسنی نقل شده است که نوشتم خدمت امام باقر و در بارهٔ ذا الکفل از او سؤال کردم که نامش چه و آیا پیامبر بود یا نه؟ حضرت نوشتند:خدا صد هزار نبی و بیست و چهار هزار نبی مرسل مبعوث کرد که ۳۱۳ تن از آنها بودند و ذا الکفل از همین عده بود بعد از سلیمان بن داوود و مثل داوود در میان مردم قضاوت میکرد و هیچوقت خشم نمیگرفت و نامش ادویا بن ادارین بود.

وَ أَدْخَلْناهُمْ فِی رَحْمَتِنا

:این پیامبرانی را که نامشان ذکر کردیم،در رحمت خویش غوطه ور ساختیم و اگر میگفت«رحمناهم»این معنی را نمیداد.بلکه صرفاً معنایش این بود که رحمتشان کردیم.

إِنَّهُمْ مِنَ الصّالِحِینَ

:آنها را برحمت خود داخل کردیم زیرا از صالحان بودند.

ص :۱۵۵

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۸۷ تا ۹۰]

اشاره

وَ ذَا اَلنُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغٰاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنٰادىٰ فِي اَلظُّلُمٰاتِ أَنْ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنْتَ سُبْحٰانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ اَلظّٰالِمِينَ (۸۷) فَاسْتَجَبْنٰا لَهُ وَ نَجَّيْنٰاهُ مِنَ اَلْغَمِّ وَ كَذٰلِكَ نُنْجِي اَلْمُؤْمِنِينَ (۸۸) وَ زَكَرِيّٰا إِذْ نٰادىٰ رَبَّهُ رَبِّ لاٰ تَذَرْنِي فَرْداً وَ أَنْتَ خَيْرُ اَلْوٰارِثِينَ (۸۹) فَاسْتَجَبْنٰا لَهُ وَ وَهَبْنٰا لَهُ يَحْيىٰ وَ أَصْلَحْنٰا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كٰانُوا يُسٰارِعُونَ فِي اَلْخَيْرٰاتِ وَ يَدْعُونَنٰا رَغَباً وَ رَهَباً وَ كٰانُوا لَنٰا خٰاشِعِينَ (۹۰)

ترجمه:

و یادآور ذو النون را که با غضب رفت و گمان کرد که بر او تنگ نمیگیریم و در ظلمات ندا کرد که جز تو خدایی نیست.منزهی تو.من از ستمکاران بودم.او را اجابت کردیم و از اندوه نجات دادیم و مؤمنین را اینطور نجات میدهیم.و یادآور زکریا را که ندا کرد خدایش را که:پروردگارا مرا تنها نگذار و تو بهترین وارثانی.پس او را اجابت کردیم و به او یحیی بخشیدیم و زنش را شایستگی دادیم.آنها در نیکیها سرعت می گرفتند و ما را با میل و بیم می خواندند و برای ما خاشع بودند.

ص: ۱۵۶

قرائت:

نقدر:یعقوب بیاء و مجهول و دیگران به نون و معلوم خوانده اند.

ننجی:ابن عامر و ابو بکر بیک نون و تشدید جیم و دیگران بدون نون خوانده اند.البته بنا بقرائت تشدید باید نون دوم اخفاء شده باشد و الا ادغام جایز نیست.

مقصود:

اکنون بنقل داستان یونس پرداخته،می فرماید:

وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغٰاضِباً

:و یاد آور صاحب ماهی یعنی یونس بن متی را در آن وقت که بر قوم خود که از دعوتشان طرفی نبسته بود و ایمان نیاورده بودند خشم گرفت و خدا آنها را وعدهٔ عذاب داد و یونس از میان ایشان خارج شد.با اینکه هنوز باو اذن داده نشده بود.

فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ

:پنداشت که بر او تنگ نمیگیریم یا حکم خود را در باره اش اجرا نمیکنیم.

جبائی گوید:خداوند راه را بر او تنگ گرفت تا اینکه ناچار بکنار دریا رفت و سوار کشتی شد.آن گاه بدریا افکنده شد و ماهی او را بلعید.

کسی که گمان کند:یونس بر خدا خشم گرفته بود و گمان میکرد که خدا بر او قادر نیست،قدر و مقام انبیاء را نشناخته است.زیرا بخدا غضب کردن کفر یا گناه کبیره است.هم چنان که نسبت عجز بخدا دادن کفر یا گناه کبیره است.آیا ممکن است پیامبری گرفتار کفر یا گناه کبیره شود؟! ابن زید گوید:در اینجا جملهٔ استفهامیه است و حرف استفهام حذف شده و استفهام توبیخی است.اما علی بن عیسی حذف حرف استفهام را جایز ندانسته.با اینکه در کلام عرب چنین حذفی آمده است.عمر بن ابی ربیعه گوید:

ثم قالوا تحبها قلت بهراً

عدد القطر و الحصی و التراب

گفتند:آیا دوستش داری؟گفتم:مغلوب و شیفتهٔ اویم و بعدد قطرات باران و

ص :۱۵۷

ریگها و خاکها دوستش دارم.

فَنادیٰ فِی الظُّلُماتِ أَنْ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنْتَ سُبْحٰانَکَ

:در ظلمت شب و ظلمت دریا و ظلمت شکم ماهی ندا کرد که جز تو خدایی نیست.منزهی تو.چون میخواست از خدا مسألت کند،توحید و عدل خدا را مقدم داشت و گفت:

إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظّٰالِمِینَ

:من از کسانی هستم که ظلم کرده ام.یعنی چون بشرم، ممتنع نیست که ظلم کنم.

جبائی گوید:افتادن یونس در شکم ماهی برای کیفر او نبود.بلکه بوجه تأدیب بود و تأدیب برای مکلف و غیر مکلف جایز است.زنده ماندن یونس در شکم ماهی معجزی است.

فَاسْتَجَبْنٰا لَهُ وَ نَجَّیْنٰاهُ مِنَ الْغَمِّ

:دعای یونس را مستجاب کردیم و او را از شکم ماهی نجات دادیم.

وَ کَذٰلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ

:همانطوری که یونس را از شکم ماهی نجات دادیم،مؤمنین نیایشگر را هم نجات میدهیم.

وَ زَکَرِیّٰا إِذْ نٰادیٰ رَبَّهُ رَبِّ لاٰ تَذَرْنِی فَرْداً وَ أَنْتَ خَیْرُ الْوٰارِثِینَ

:و زکریا را یاد کن که بدرگاه خدا مسألت کرد که:خدایا مرا بی وارث و بی فرزند نگذار.تا در امور دین و دنیا مرا کمک کند و پس از مرگ وارث من باشد و تو بهترین وارثانی.

بدینترتیب خدا را ثنا می کند که باقی است و بهترین بازماندۀ همۀ مردگان است.همه میمیرند جز او که باقی است.

فَاسْتَجَبْنٰا لَهُ وَ وَهَبْنٰا لَهُ یَحْییٰ

:دعایش را مستجاب کردیم و یحیی را به او بخشیدیم.حارث بن مغیره به امام صادق(ع)عرض میکند:من از خانواده ای هستم که منقرض شده اند و فرزندی ندارم،فرمود:در سجده بخوان «رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعٰاءِ رَبِّ لاٰ تَذَرْنِی فَرْداً وَ أَنْتَ خَیْرُ الْوٰارِثِینَ» گوید:اینکار را کردم و خدا علی و حسین را بمن داد.

وَ أَصْلَحْنٰا لَهُ زَوْجَهُ

:زنش را که نازا بود،اصلاح کردیم و زائو شد.پیر بود و

جوان شد.بد خلق بود،خوش خلق شد.هر کسی جمله را بنحوی تفسیر کرده است.

إِنَّهُمْ کٰانُوا یُسٰارِعُونَ فِی الْخَیْرٰاتِ

:پیامبرانی که وصفشان گذشت،بسوی طاعات و عبادات مبادرت میکردند.

وَ یَدْعُونَنٰا رَغَباً وَ رَهَباً

:و ما را به امید ثواب و بیم عقاب می خواندند و بقولی با کف دست رغبت خود را و با پشت دست بیم خود را نشان میدادند.

وَ کٰانُوا لَنٰا خٰاشِعِینَ

:در پیشگاه ما متواضع و بقولی بیمناک بودند.گویند:در حال نعمت میگفتند:خدایا ما را غافلگیر نکن و در حال گرفتاری می گفتند:خدایا کیفر گناه گذشتهٔ ما نباشد.

از جملهٔ «یُسٰارِعُونَ فِی الْخَیْرٰاتِ» بر می آید که شتاب برای طاعت و نماز در اول وقت افضل است.

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۹۱ تا ۹۵]

اشاره

وَ اَلَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهٰا فَنَفَخْنٰا فِیهٰا مِنْ رُوحِنٰا وَ جَعَلْنٰاهٰا وَ اِبْنَهٰا آیَهً لِلْعٰالَمِینَ (۹۱) إِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُکُمْ أُمَّهً وٰاحِدَهً وَ أَنَا رَبُّکُمْ فَاعْبُدُونِ (۹۲) وَ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ کُلٌّ إِلَیْنٰا رٰاجِعُونَ (۹۳) فَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ اَلصّٰالِحٰاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلاٰ کُفْرٰانَ لِسَعْیِهِ وَ إِنّٰا لَهُ کٰاتِبُونَ (۹۴) وَ حَرٰامٌ عَلیٰ قَرْیَهٍ أَهْلَکْنٰاهٰا أَنَّهُمْ لاٰ یَرْجِعُونَ (۹۵)

ترجمه:

و مریم را یاد کن که دامن خود را پاک نگاه داشت و در او از روح خود دمیدیم و او و پسرش را آیتی برای جهانیان قرار دادیم.این است امت شما امتی واحد و من خدای شمایم.مرا بپرستید.در میان ایشان در بارۀ کارشان تفرقه افتاد.همه بسوی ما باز میگردند.هر کس کاری از کارهای شایسته را انجام دهد و مؤمن باشد،کوشش او انکار نمیشود و ما آن را می نویسیم و حرام است بر قریه ای که هلاکشان کردیم.آنها باز نمیگردند.

قرائت:

حرام:حمزه و کسایی و ابو بکر بکسر حاء بدون الف و دیگران«حرام» خوانده اند.ابو علی گفته است:«حرم»و«حرام»مانند«حل»و«حلال»هر دو بیک معنی هستند.

ص:۱۶۰

مقصود:

بدنبال مطالب پیش در بارۀ عیسی می فرماید:

وَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهٰا

:یاد کن مریم دختر عمران را که دامن خود را پاک نگاه داشت و پیرامون فساد و بد نامی نگشت.

فَنَفَخْنٰا فِیهٰا مِنْ رُوحِنٰا

:پس روح مسیح را در او دمیدیم.در اینجا روح مسیح را روح خود می نامد و این بخاطر شرافت عیسی است.برخی گویند:یعنی به جبرئیل امر کردیم تا در گریبان مریم بدمد.آن گاه مسیح را در رحمش آفریدیم.

وَ جَعَلْنٰاهٰا وَ ابْنَهٰا آیَةً لِلْعٰالَمِینَ

:و هر دو را برای مردم آیت قرار دادیم.

این که نمیگوید:«آیتین»بمنظور دلالت است و احتیاجی به تثنیه آوردن ندارد.

(بعلاوه منظور این است که ولادت عیسی آیت است)از این جهت اینها آیتند که دختری بدون مرد باردار میشود و پسری بدون پدر بدنیا می آید و در گهواره زبان به سخن می گشاید و دامن مادر را از لوث تهمت پاک می کند.

إِنَّ هٰذِهِ أُمَّتُکُمْ أُمَّةً وٰاحِدَةً

:این دین شما یکی است.اصل امت،جماعتی است که در مسیر واحدی باشد.از اینرو شریعت و دین را«امت واحده»خوانده است.

زیرا پیروان یک دین،یک هدف دارند.

برخی گویند:یعنی این پیامبران از خود شمایند.شما باید به آنها اقتدا کنید که آنها اجتماع بر حق دارند.

وَ أَنَا رَبُّکُمْ فَاعْبُدُونِ

:من خالق شمایم.مرا بیکتایی بپرستید.

سپس در بارۀ اختلاف یهود و نصاری می فرماید:

وَ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ

:در میان آنها تفرقه افتاد و یکدیگر را لعن کردند.

و از یکدیگر بیزاری جستند.سپس آنها را تهدید کرده،می فرماید:

كُلٌّ إِلَيْنا راجِعُونَ

:همهٔ آنهایی که اجتماع می کنند یا متفرق می شوند،بما برمیگردند و ما آنها را جزا میدهیم.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا كُفْرانَ لِسَعْيِهِ

:کسی که کارهای نیکو

از قبیل صلهٔ رحم و کمک ضعیف و یاری مظلوم و دستگیری و...انجام دهد و شرط ایمان را که شرط اساسی پذیرفته شدن نیکیهاست واجد باشد،نیکیش انکار نمیشود و پاداشش را میگیرد.

وَ إِنّا لَهُ کاتِبُونَ

:و فرشتگان را امر میکنیم که نیکیهای آنها را بنویسند تا چیزی و حقی از آنها تضییع نشود.

برخی گویند:یعنی ما ضامن پاداش آنها هستیم.

وَ حَرامٌ عَلی قَرْیَهٍ أَهْلَکْناها أَنَّهُمْ لا یَرْجِعُونَ

:در اینباره اختلاف است.

۱-«لا»زائده است.یعنی بر مردم قریه ای که بر اثر کیفر و بلا هلاک شده اند، حرام است که به دنیا برگردند.پس مقصود این است که بنا بر قضای حتمی الهی هلاک شدگان بدنیا بر نمیگردند.منظور ترسانیدن کفار مکه است تا بدانند که اگر مانند دیگران هلاک شدند،بدنیا برنمیگردند.بدینترتیب«حرام»بمعنای واجب بکار رفته است.

۲-یعنی بر قریه ای که بواسطهٔ گناه هلاک شدنی است،حرام است که عملی از مردم آن پذیرفته شود، زیرا آنها بتوبه برنمیگردند.

۳-یعنی حرام است که بعد از مرگ باز نگردند.بلکه برای مجازات برمی گردند.

امام باقر فرمود:یعنی هر قریه ای که بعذاب هلاک کردیم،مردم آن باز نمیگردند.

ص :۱۶۲

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۹۶ تا ۱۰۳]

اشاره

حَتّٰى إِذٰا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ (۹۶) وَ اِقْتَرَبَ اَلْوَعْدُ اَلْحَقُّ فَإِذٰا هِيَ شٰاخِصَةٌ أَبْصٰارُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا يٰا وَيْلَنٰا قَدْ كُنّٰا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذٰا بَلْ كُنّٰا ظٰالِمِينَ (۹۷) إِنَّكُمْ وَ مٰا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهٰا وٰارِدُونَ (۹۸) لَوْ كٰانَ هٰؤُلاٰءِ آلِهَةً مٰا وَرَدُوهٰا وَ كُلٌّ فِيهٰا خٰالِدُونَ (۹۹) لَهُمْ فِيهٰا زَفِيرٌ وَ هُمْ فِيهٰا لاٰ يَسْمَعُونَ (۱۰۰) إِنَّ اَلَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا اَلْحُسْنىٰ أُولٰئِكَ عَنْهٰا مُبْعَدُونَ (۱۰۱) لاٰ يَسْمَعُونَ حَسِيسَهٰا وَ هُمْ فِي مَا اِشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خٰالِدُونَ (۱۰۲) لاٰ يَحْزُنُهُمُ اَلْفَزَعُ اَلْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقّٰاهُمُ اَلْمَلاٰئِكَةُ هٰذٰا يَوْمُكُمُ اَلَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۱۰۳)

ترجمه:

تا وقتی که یأجوج و مأجوج فتح شود و آنها از هر تپه ای خارج شوند.وعدهٔ

ص :۱۶۳

حق نزدیک شد که دیدگان کافران خیره شود(و بگویند)وای بر ما که از این غافل بلکه ظالم بودیم.شما و آنچه جز خدا می پرستید،سنگریزهٔ جهنمید.شما وارد آن می شوید.اگر اینها خدا بودند وارد آن نمیشدند.آنها در جهنم جاویدانند.آنها را در آتش ناله ای است و در آنجا چیزی نمی شنوند.آنها را که از پیش وعدهٔ نیکو داده ایم،از آتش دورند.صدای آن را نمی شنوند و در آنچه می خواهند،جاویدانند.

ترس بزرگتر آنها را محزون نمیکند.فرشتگان آنها را ملاقات کرده،گویند:این است روزتان که وعده داده می شدید.

قرائت:

فتحت:ابو جعفر و ابن عامر و یعقوب به تشدید و دیگران بدون تشدید خوانده اند.تخفیف بنا بر اسناد فعل به یأجوج و مأجوج و تشدید بنا بر اسناد فعل به- کثیر است.مثل «مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوٰابُ» (ص ۵۰)اختلاف در باره یأجوج و مأجوج در سورهٔ کهف گذشت.

جدث:این کلمه در لغت اهل حجاز بمعنی قبر است و در لغت تمیم«جدف» خوانده می شود.

حصب:این کلمه«حطب»و«خضب»نیز خوانده شده و همه بیک معنی هستند.

لغت:

حدب:ارتفاع زمین.

نسول:خروج.

شخوص:خیره شدن.

حسیس:حرکت.

اعراب:

وَ اقْتَرَبَ

:گفته اند:این واو مطروح و فعل جواب شرط است.لکن بعقیدهٔ بصریان واو غیر مطروح و جواب شرط«یا ویلنا»است به تقدیر«قالوا یا ویلنا».

فَإِذٰا هِيَ شٰاخِصَةٌ

:«اذا»ظرف مکان و عامل آن«شاخصه»است و«هی»

مبتداست.

أَبْصٰارُ الَّذِينَ كَفَرُوا

:مبتدای دیگری است که خبر آن«شاخصه»و جمله خبر«هی»است.

مقصود:

قبلا بیان کرد که هلاک شدگان قریه های تبهکار بازگشت بدنیا نمیکنند، اکنون به آنها وعدهٔ رجوع به آخرت میدهد و بذکر علامت آن می پردازد:

حَتّٰى إِذٰا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ

:تا آن هنگامی که یکی از شرائط قیامت تحقق پذیرد و سد یأجوج و مأجوج شکسته و ویران گردد، و قوم یأجوج و مأجوج از نقاط مرتفع زمین بسوی مردم می شتابند و در زمین متفرق می شوند.

برخی گویند:یعنی مردم از قبرها خارج می شوند و بصحرای محشر می آیند.

این معنی از مجاهد است که قرائت می کرد:«و هم من کل جدث ینسلون»و جدث به معنی قبر است.مؤید آن این آیه است «فَإِذٰا هُمْ مِنَ الْأَجْدٰاثِ إِلىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» (یس ۵۱)آنها از قبرها خارج شده،بسوی خدایشان می شتابند.

وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ

:قیامت که وعدهٔ آن حق است نزدیک شد.

فَإِذٰا هِيَ شٰاخِصَةٌ أَبْصٰارُ الَّذِينَ كَفَرُوا

:در آن هنگام چشمان مردم کافر از شدت ترس و اضطراب خیره میماند و فرو بسته نمیشود.

يٰا وَيْلَنٰا قَدْ كُنّٰا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذٰا بَلْ كُنّٰا ظٰالِمِينَ

:می گویند:وای بر ما که به امور دنیا مشغول شدیم و از این روز غافل گشتیم و در بارهٔ آن نیندیشیدیم.بلکه با معصیت خدا و پرستش غیر،ستم کردیم.

إِنَّكُمْ وَ مٰا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ

:شما و بتهایی که پرستش می کنید،سوخت جهنم و بقولی هیزم جهنم هستید.اصل حصب بمعنی انداختن است،پس مراد این است که آنها مثل سنگریزه بجهنم ریخته می شوند.

پرسش ۱:

ممکن است گفته شود:عیسی و فرشتگان هم بعنوان بت پرستیده شده اند.

پس آنها هم سنگریزهٔ جهنم هستند؟! پاسخ:

آیه شامل آنها نمیشود.زیرا«ما»برای عاقل است.علاوه بر این خطاب به اهل مکه است و آنها بت بیجان می پرستیدند.

پرسش ۲:

چه فایده ای برای ریختن بتهای بیجان به جهنم تصور می شود.

پاسخ:

این کار برای این است که مشرکین از مشاهدهٔ سوخته شدن آنها بیشتر حسرت بخورند و رنج بکشند و ممکن است که بمنظور توبیخ آنها باشد.

برخی گویند:منظور از «وَ مٰا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ» شیاطین است که مشرکین را به پرستش غیر خدا دعوت کرده و اطاعت شده اند.چنان که ابراهیم فرمود: «یٰا أَبَتِ لاٰ تَعْبُدِ الشَّیْطٰانَ» (مریم ۴۴)پدر،شیطان را پرستش نکن.

أَنْتُمْ لَهٰا وٰارِدُونَ

:خطاب به کفار است.یعنی شما داخل جهنم می شوید.

برخی گویند:«لها»یعنی«الیها»مثل: «بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحیٰ لَهٰا» به معنی«الیها» (زلزال ۵).

لَوْ کٰانَ هٰؤُلاٰءِ آلِهَةً مٰا وَرَدُوهٰا

:اگر این بتها و شیطانها خدا بودند، وارد آتش نمیشدند.

وَ کُلٌّ فِیهٰا خٰالِدُونَ

:همهٔ آنها بطور دائم در آتش خواهند بود.

لَهُمْ فِیهٰا زَفِیرٌ وَ هُمْ فِیهٰا لاٰ یَسْمَعُونَ

:آنها بر اثر شدت سوزش در آتش جهنم نعره و فریاد می زنند و هیچ صدایی که آنها را خوشحال کند و برای آنها سودمند باشد، نمی شنوند.تنها صدای نالهٔ گرفتار شدگان در عذاب بگوششان میخورد و تنها صدای فرشتگان عذاب و صداهای ناگوار

می شنوند.

ص: ۱۶۶

برخی گویند:جای آنها در صندوق آتش است.نه صدایی می شنوند و نه کسی را می بینند.

گویند:چون این آیه نازل شد عبد اللّه زبعری خدمت پیامبر آمده،گفت:

آیا قبول داری که عزیر و عیسی و مریم صالح بوده اند؟فرمود:آری.گفت:اینها هم پرستیده شده اند.پس جایشان در آتش است؟در نتیجه آیهٔ زیر نازل گردید:

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنىٰ أُولٰئِكَ عَنْهٰا مُبْعَدُونَ

:آنها که وعدهٔ بهشت و سعادت داده شده اند،از آتش جهنم دورند.

لاٰ يَسْمَعُونَ حَسِيسَهٰا وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خٰالِدُونَ

:آنها در وضعی هستند که صدای آتش را نمیشنوند و در نعمتهای بهشت و در پناه آن دائماً بسر می برند و تمایلات نفسانی آنها برآورده می شود.

برخی گویند:منظور از این آیه عیسی و مریم و عزیر و فرشتگان است.زیرا آنها از اینکه بت شده اند کراهت داشته اند.اما بقولی عمومیت دارد و شامل همهٔ آنهایی که وعدهٔ نیک داده شده اند،می شود.

لاٰ يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ

:عذاب آتش که ترس آن از همه چیز بزرگتر است، آنها را محزون نمیکند.برخی گویند:مقصود نفخ صدر دوم است.چنان که می فرماید: «وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلاّٰ مَنْ شٰاءَ اللّٰهُ» (نمل ۸۷)در صور دمیده می شود و همهٔ آنهایی که در آسمانها و زمین هستند می ترسند، جز کسانی که خدا بخواهد.

برخی گویند:آن هنگامی است که بنده را به آتش می برند.برخی گویند:

آن زمانی است که کار مرگ و میر بپایان می رسد و گفته می شود:ای اهل بهشت، جاودانی است نه مرگ!و ای اهل آتش،جاودانی است نه مرگ! ابو سعید خدری از پیامبر(ص)روایت کرده است که:سه کس بر توده ای از مشک،گرفتار فزع اکبر و حساب نمیشوند:قاریان قرآن و مؤذنین و بردگان

ص :۱۶۷

نیکوکار.

وَ تَتَلَقّاهُمُ الْمَلائِکَهُ هذَا یَوْمُکُمُ الَّذِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ

:فرشتگان بمنظور تهنیت به استقبال آنها آمده،گویند:این است روزتان که در دنیا وعده داده می شدید.

شما را بشارت میدهیم به امن و رستگاری.

ص :۱۶۸

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۱۰۴ تا ۱۱۲]

اشاره

يَوْمَ نَطْوِى اَلسَّمٰاءَ كَطَيِّ اَلسِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمٰا بَدَأْنٰا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْداً عَلَيْنٰا إِنّٰا كُنّٰا فٰاعِلِينَ (۱۰۴) وَ لَقَدْ كَتَبْنٰا فِى اَلزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ اَلذِّكْرِ أَنَّ اَلْأَرْضَ يَرِثُهٰا عِبٰادِىَ اَلصّٰالِحُونَ (۱۰۵) إِنَّ فِى هٰذٰا لَبَلاٰغاً لِقَوْمٍ عٰابِدِينَ (۱۰۶) وَ مٰا أَرْسَلْنٰاكَ إِلاّٰ رَحْمَةً لِلْعٰالَمِينَ (۱۰۷) قُلْ إِنَّمٰا يُوحىٰ إِلَيَّ أَنَّمٰا إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۸) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلىٰ سَوٰاءٍ وَ إِنْ أَدْرِى أَ قَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ مٰا تُوعَدُونَ (۱۰۹) إِنَّهُ يَعْلَمُ اَلْجَهْرَ مِنَ اَلْقَوْلِ وَ يَعْلَمُ مٰا تَكْتُمُونَ (۱۱۰) وَ إِنْ أَدْرِى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتٰاعٌ إِلىٰ حِينٍ (۱۱۱) قٰالَ رَبِّ اُحْكُمْ بِالْحَقِّ وَ رَبُّنَا اَلرَّحْمٰنُ اَلْمُسْتَعٰانُ عَلىٰ مٰا تَصِفُونَ (۱۱۲)

ترجمه:

آن روز كه آسمان را در هم مى پيچيم چون در هم پيچيدن طومار نوشته ها.

همانطوری که در آغاز خلقت،شروع کردیم،آن را بازمیگردانیم.وعده ای است که انجام آن بر ماست و ما انجام دهندۀ این کاریم.در زبور پس از تورات نوشته ایم که زمین را بندگان صالح من به ارث می برند.در این کتاب برای مردم عبادتکار،وصول به حق است.ترا جز رحمت برای جهانیان نفرستاده ایم.بگو:بمن وحی شده است که خدای شما یکی است.آیا شما مسلمید؟اگر پشت کنند،بگو همۀ شما را بطور مساوی اعلام کردم و نمیدانم که وعده ای که داده شده اید،نزدیک است یا دور؟خداوند سخن آشکار را میداند و به آنچه کتمان می کنید عالم است و نمیدانم شاید آزمایشی است برای شما و تمتعی است تا وقت معین.گفت:خدایا حکم کن به حق و خدای ما رحمان است و بر آنچه وصف می کنید،باید از او کمک خواست.

قرائت:

نطوی:ابو جعفر به ضم تاء و«السماء»را برفع و دیگران به فتح نون و «السماء»را به نصب خوانده اند.بنا بر اول فعل مجهول است.

للكتب:اهل کوفه-جز ابو بکر-بصیغۀ جمع و دیگران مفرد خوانده اند.

اما از لحاظ معنی یکی است.زیرا از مفرد نیز ارادۀ کثرت شده است.

قٰالَ رَبِّ

:حفص بهمین صورت و دیگران«قل»خوانده اند و بنا بر قرائت دوم خطاب است.

اعراب:

كَطَيِّ السِّجِلِّ

:کاف در محل نصب و صفت مصدر محذوف است.

وعداً:مفعول مطلق.

كَمٰا بَدَأْنٰا

:متعلق به«نعیده».

رحمه:حال یا مفعول له.

أَنَّمٰا إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ

:نایب فاعل برای«یوحی».

عَلٰی سَوٰاءٍ

:حال از فاعل و مفعول.

مٰا تُوعَدُونَ

:فاعل«قریب»یا مبتدا و«قریب»خبر.در هر صورت مفعول معلق

ص :۱۷۰

«ادری»هستند.

وَ إِنْ أَدْرِی

:مفعول این فعل محذوف است،یعنی«کیف یکون الحال»

مقصود:

یَوْمَ نَطْوِی السَّمٰاءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ

:در روز قیامت،خداوند آسمان را مثل طوماری که برای نوشتن مهیا شده است در هم می پیچد،برخی گویند:«سجل» نام ملکی است که اعمال بندگان را می نویسد و برخی گویند:نام یکی از کاتبان پیامبر خدا بود.

کَمٰا بَدَأْنٰا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِیدُهُ

:همانطوری که آنها را در رحم مادران برهنه خلق کردیم،دیگر باره آنها را برمیگردانیم.برخی گویند:یعنی قدرت ما بر بازگرداندن مانند قدرت ماست بر آغاز.برخی گویند:یعنی هر چیزی را هلاك می کنیم،و بصورت اول در می آوریم.

وَعْداً عَلَیْنٰا إِنّٰا کُنّٰا فٰاعِلِینَ

:ما شما را به اینکار وعده داده ایم و بوعدۀ خود وفا می کنیم.

وَ لَقَدْ کَتَبْنٰا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ

:در بارۀ این جمله اقوالی است:۱- زبور کتب انبیاء است. یعنی ما در کتب همۀ انبیا بعد از ام الکتاب که در آسمان است و همان لوح محفوظ است،نوشته ایم.وجه این قول این است که زبور و کتاب یک معنی دارد.

۲-زبور کتابهایی است که بعد از تورات نازل شده است و ذکر تورات است.یعنی پس از تورات در زبور نوشته ایم.

۳-زبور کتاب داوود و ذکر کتاب موسی است.این قول از شعبی است و همو، ذکر را بمعنی قرآن و بعد را بمعنی قبل گرفته است.

أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُهٰا عِبٰادِیَ الصّٰالِحُونَ

:برخی گویند:یعنی زمین بهشت را بندگان صالح من به ارث می برند.مثل: «اَلَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ» (مؤمنون ۱۱)آنها که بهشت فردوس را به ارث می برند.برخی گویند:مقصود همین زمین است که

بدست امت محمد(ص)خواهد افتاد.چنان که فرمود:

«زویت لی الارض فاریت مشارقها و مغاربها و سیبلغ ملك امتی ما زوی لی منها» زمین برای من جمع شد و تمام شرق و غرب آن بمن ارائه شد.بزودی ملك امت من همهٔ آنها را فرا میگیرد.

امام باقر(ع)فرمود:اینها اصحاب مهدی در آخر الزمانند.مؤید آن روایتی است که خاص و عام از پیامبر خدا روایت کرده اند که:

«لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول اللّه ذلك الیوم حتی یبعث رجلا صالحاً من اهل بیتی یملأ الارض قسطاً و عدلا کما قد ملئت ظلماً و جوراً» اگر فقط یک روز از عمر دنیا باقی مانده باشد،خدا آن روز را طولانی میکند تا مردی صالح از اهل بیت من را مبعوث گرداند و زمین را چنان که پر از ظلم و جور شده است،پر از عدل و داد کند.

امام ابو بکر احمد بن حسین بیهقی در کتاب بعث و نشور اخبار بسیاری در این معنی آورده است و نوهٔ ابو عبید اللّه بن محمد بن احمد نیز همهٔ آنها را به سال ۵۱۸ هجری نقل کرده و در آخر گفته است:اما حدیث ابو عبد اللّه حافظ از محمد بن خالد از ابان بن صالح از حسن از انس بن مالك،که پیامبر فرمود:«مردم هم چنان در سختی و بخل هستند و دنیا پشت میکند و قیامت جز برای اشرار مردم نیست و مهدی جز عیسی بن مریم نیست»،حدیثی است که تنها محمد بن خالد نقل کرده است و او و ابو عبد اللّه حافظ هر دو مجهولند.در اسناد روایت نیز اختلاف است.یک بار او از ابان بن صالح از حسن از انس از پیامبر نقل کرده است و یک بار از ابان بن ابی عیاش-که مردی متروك است-از حسن از پیامبر نقل کرده و این سند منقطع است.

احادیثی که صراحت در خروج مهدی دارند،سندشان صحیح تر است.در همین احادیث است که مهدی از عترت پیامبر است.از جملهٔ آن احادیث،حدیثی است که نوهٔ بیهقی نقل کرده و گفته:خبر داد ما را ابو علی رودباری که خبر داد ما را ابو بکر ابن داسه که حدیث کرد ما را ابو داوود سجستانی در کتاب سنن از طریق بسیاری که آنها را شمرده و گفته:همهٔ آنها از عاصم مقری از زید بن عبد اللّه از پیامبر خدا نقل کرده اند که:«اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خدا آن روز را طولانی میکند

تـا مردی از من یـا از اهـل بیت من مبعوث شود»در بعضـی از این روایـات است که:«نـامش موافق نـام من است و زمین را پر از عدل و داد میکند، بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده است».

و نیز روایت کرده است که پیامبر فرمود:

«المهدی من عترتی من ولد فاطمه» مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه است.

إِنَّ فِی هٰذٰا لَبَلاٰغاً لِقَوْمٍ عٰابِدِینَ

:بلاـغ سبب وصول به حق است.یعنی در قرآن و دلائـل آن برای کسانی که اهل عبادت باشـند،سببی است که برای وصول به حق کافی و وافی است.

کعب گوید:اینها امت اسلامند که نمازهای پنجگانه را میگزارند و روزهٔ ماه رمضان را میگیرند.

وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلاّٰ رَحْمَةً لِلْعٰالَمِینَ

:ترا جز رحمـت و نعمـت برای مردم جهـان نفرسـتاده ایم.ابـن عبـاس گویـد:پیـامبر رحمـت اسـت برای خـوب و بـد و مـؤمن و کـافر.پس برای مؤمن در دنیا و آخرت رحمت است و برای کافر در همین دنیا که از بلاها و مسـخها و هلاکت ها معاف شـده است.

در روایت است که:چون این آیه نازل شـد،پیامبر به جبرئیل فرمود:آیا از این رحمت بتو رسیده است؟گفت:آری.من از عاقبت کار می ترسیدم.بتو ایمان آوردم و خـدا مرا ستوده و فرمود: «ذِی قُوَّةٍ عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکِینٍ» (تکویر ۲۰)صاحب نیرو است و پیش صاحب عرش مقامی دارد.

فرمود:

«انا رحمه مهداه» من رحمتی هستم که از جانب خدا هدیه شده ام.

برخی گوینـد:وجه اینکه برای کافر نعمت است،این است که او را به ایمان و ثواب دائم هـدایت کرده است.اگر چه او هـدایت نپذیرد.مثل اینکه برای گرسنه غذا ببرند و او نخورد.

این آیه دلاـلت بر بطلاـن قول اهل جبر دارد.چه آنها می گوینـد:خـدا را بر آنها نعمتی نیست در حالی که آیه می گویـد:بعثت پیامبر اسلام نعمت است برای

همهٔ اهل جهان.

قُلْ إِنَّمٰا يُوحىٰ إِلَيَّ أَنَّمٰا إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

:بگو:بمن وحی شده است که خدای شما یکی است.آیا شما مطیع و منقاد هستید که عبادت غیر خدا را ترک کنید.

برخی گویند:به معنی امر است.یعنی اسلام بیاورید.مثل: «فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ» (مائده ۹۱)یعنی نهی بپذیرید.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلىٰ سَوٰاءٍ

:اگر اعراض کنند و اسلام نیاورند،بگو:

بشما بطور یکسان اعلام جنگ دادم.یعنی ما و شما در این اعلام مساوی هستیم تا خود را برای منظوری که هست آماده کنید.مثل «فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلىٰ سَوٰاءٍ» (انفال ۵۸) بطور مساوی به آنها اعلام کن(البته با توجه به اینکه این سوره مکی است،بعید است که مقصود اعلام جنگ باشد).

برخی گویند:یعنی آنچه لازم بوده است به شما اعلام کرده ام و فرقی میان مردم نگذاشته ام و همه را بطور مساوی و بیک چشم نگاه کرده ام.

از این جمله برمی آید که قول اصحاب رموز باطل است و قرآن برای گروه مخصوصی نیست که فقط آنها از رموز آن آگاه باشند.بلکه همگان از آن استفاده میکنند.

وَ إِنْ أَدْرِي أَ قَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ مٰا تُوعَدُونَ

:نمیدانم زمان فرا رسیدن قیامت دور است یا نزدیک،زیرا علم آن مخصوص خداست.برخی گویند:یعنی بشما اعلام جنگ میدهم اما نمیدانم وقت آن کی است؟دور است یا نزدیک؟ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَ يَعْلَمُ مٰا تَكْتُمُونَ :خداوند به آشکار و نهان آگاه است.

وَ إِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ

:نمیدانم،شاید آنچه به شما اعلام کرده ام،برای شما آزمایشی است تا کردهٔ شما معلوم شود.برخی گویند:یعنی شاید دنیا برای شما آزمایش است تا از رویهٔ خود برگردید.

وَ مَتٰاعٌ إِلىٰ حِينٍ

:و تمتعی است تا وقتی که مدت شما پایان یابد.

قٰالَ رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ

:کارهایت را بخدا واگذار کرده،بگو:خدایا میان من و

مشرکین که مرا تکذیب میکنند،داوری کن.قتاده گوید:هر گاه پیامبر در جنگی حاضر می شد،می گفت: «رَبِّ احْکُمْ بِالْحَقِّ» خدایا بحق حکم کن.یعنی طوری میان ما فیصله ده که حق برای همه آشکار شود و حق را بر باطل پیروز گردان.

وَ رَبُّنَا الرَّحْمٰنُ الْمُسْتَعٰانُ عَلىٰ مٰا تَصِفُونَ

:خدای ما به بندگان خود رحم میکند و آنها را بر دروغ و باطل شما که پیامبر را بشری مثل خودتان میدانید و خدا را صاحب فرزند می شمارید،یاری میدهد.

در اینجا میان رحمت و یاری که از اصول نعمتها هستند،جمع کرده است.

ص :۱۷۵

سوره حج

اشاره

این سوره بقول ابن عباس و عطا جز چند آیه ای از آن مکی است.حسن می گوید:جز چند آیه ای از آن که در سفر نازل شده،مدنی است.این چند آیه را بعضی ۶ و بعضی ۴ آیه دانسته اند.

تعداد آیات:

بعقیدهٔ کوفیان ۷۸ و بعقیدهٔ مکیان ۷۷ و بعقیدهٔ اهل مدینه ۷۶ و بعقیدهٔ اهل بصره ۷۵ و بعقیدهٔ اهل شام ۷۴ آیه است.

«الحمیم»و«الجلود»را کوفیان پایان آیه میدانند.«عاد و ثمود»را جز شامیان پایان آیه دانسته اند.«قوم لوط»را حجازیان و کوفیان پایان آیه دانسته اند.و«سماکم المسلمین»را اهل مکه آیه ای دانسته اند.

فضیلت سوره:

ابی بن کعب گوید:پیامبر فرمود هر کس سورهٔ حج بخواند،ثواب حج و عمرهٔ تمام حج کنندگان و عمره کنندگان گذشته و آینده به او داده می شود.

امام صادق(ع)فرمود:هر کس سه روز یک بار این سوره را بخواند،از سال خارج نمیشود،مگر اینکه بزیارت خانهٔ خدا برود و اگر در سفر بمیرد،اهل بهشت خواهد بود.

تفسیر:

سورهٔ انبیاء را با دعوت بتوحید و اینکه پیامبر رحمه للعالمین است،تمام کرد.

این سوره را با دعوت مردم به اجتناب از شرک و مخالفت دین،آغاز می کند.

ص :۱۷۶

[سوره الحج (۲۲): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ اِتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ اَلسّٰاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (۱) يَوْمَ تَرَوْنَهٰا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمّٰا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذٰاتِ حَمْلٍ حَمْلَهٰا وَ تَرَى اَلنّٰاسَ سُكٰارىٰ وَ مٰا هُمْ بِسُكٰارىٰ وَ لٰكِنَّ عَذٰابَ اَللّٰهِ شَدِيدٌ (۲) وَ مِنَ اَلنّٰاسِ مَنْ يُجٰادِلُ فِي اَللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطٰانٍ مَرِيدٍ (۳) كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلاّٰهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ إِلىٰ عَذٰابِ اَلسَّعِيرِ (۴) يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ اَلْبَعْثِ فَإِنّٰا خَلَقْنٰاكُمْ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُقِرُّ فِي اَلْأَرْحٰامِ مٰا نَشٰاءُ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّٰى وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلىٰ أَرْذَلِ اَلْعُمُرِ لِكَيْلاٰ يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَ تَرَى اَلْأَرْضَ هٰامِدَةً فَإِذٰا أَنْزَلْنٰا عَلَيْهَا اَلْمٰاءَ اِهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (۵)

ص: ۱۷۷

ترجمه:

ای مردم از خدایتان بپرهیزید که زلزلۀ روز قیامت،چیز بزرگی است،روزی که می بینید هر شیر دهی از شیر خوارۀ خود غافل میماند و هر صاحب حملی حمل خود را می نهد و مردم را مست می بینی و حال آنکه مست نیستند ولی عذاب خدا شدید است.و بعضی از مردم بدون علم در بارۀ خدا مجادله می کنند و هر شیطان تبهکاری را پیروی می نمایند.بر آن شیطان لازم شده است که هر کس دوستش دارد،گمراهش کند و بعذاب دوزخ هدایتش کند.ای مردم،اگر در بارۀ قیامت در شک هستید،ما شما را از خاک،سپس از نطفه،سپس از خون بسته،سپس از پاره گوشت صورت گرفته و صورت نگرفته آفریدیم تا برای شما بیان کنیم و آنچه بخواهیم در رحم ها قرار دهیم تا زمانی معین.آن گاه شما را بصورت طفلی بیرون آوریم.آن گاه برای اینکه بمرحلۀ نیرومندی برسید.و بعضی از شما میمیرید و بعضی به پست ترین دورۀ عمر می رسید تا پس از علم هیچ ندانید و زمین را خشک می بینی که هنگامی که بر آن آب نازل می کنیم:بجنبد و بر آید و از هر نوع گیاه بجهت انگیزی برویاند.

قرائت:

سکاری:کوفیان-جز عاصم-«سکری»خوانده اند و هر دو صیغۀ جمعند.

ربت:ابو جعفر«ربأت»خوانده است و در این صورت بمعنی اشراف و غلبه یافتن است.

لغت:

زلزله و زلزال:حرکت شدید.

ص:۱۷۸

ذهول:غفلت.

حمل:بارداری.

مرید:آمادۀ فساد.

مضغه:مقداری از گوشت که جویده شده.

همود:خشکیدن و کهنه شدن.

بهیج:نیکی صورت.

اعراب:

یَوْمَ تَرَوْنَها

:متعلق به«تذهل».

ارضعت:مفعول این فعل محذوف است.

سکاری:حال و اگر«تری»بمعنی ظن باشد مفعول ثانی.

نقر:مرفوع و عطف بر«خلقناکم»یا بنا بر استیناف و خبر مبتدای محذوف و مفعول آن«ما نشاء»یا محذوف و«ما نشاء»ظرف.

لتبلغوا:جار و مجرور و متعلق بمحذوف.

لِکَیْلا یَعْلَمَ

:متعلق به«یرد»و«کی»بمعنی«ان».

شأن نزول:

عمران بن حصین و ابو سعیدی خدری گویند:دو آیۀ اول سوره بهنگام شب در بارۀ جنگجویان بنی المصطلق که از طایفۀ خزاعه بودند نازل شده است.

هنگامی که مردم حرکت میکردند،پیامبر ندا کرد و همه آمدند،اطراف پیامبر جمع شدند و آیه را بر آنها خواند.آن قدر گریستند که سابقه نداشت به اندازۀ آن شب گریه کرده باشند.فردای آن شب کسی زین از روی اسبها برنداشت و خیمه بر نیفراشت و هم چنان می گریستند و اندوه میخوردند.

پیامبر فرمود:میدانید آن روز چه روزی است؟گفتند:خدا و رسولش داناترند.

فرمود:همان روزی است که خداونـد به آدم میفرمایـد:فرزنـدانت را به آتش می سوزانم.آدم می گویـد:چقـدر؟میفرمايد:از هر هزار نفر ۹۹۹ نفر به آتش دوزخ

ص: ۱۷۹

می برم و یکی را به بهشت می فرستم.شنیدن این مطلب برای مسلمین گران آمد و باز هم گریه کردند و گفتند:یا رسول اللّه،کی نجات می یابد؟فرمود:مژده باد که با شما دو دستهٔ یأجوج و مأجوج هستند که اکثریت دارند.شما در میان مردم مثل یک موی سفید هستید در بدن یک گاو سیاه.آن گاه فرمود:امیدوارم که شما یک چهارم اهل بهشت باشید.همه تکبیر گفتند.فرمود:امیدوارم یک سوم اهل بهشت شما باشید.

همه تکبیر گفتند.فرمود:امیدوارم دو سوم اهل بهشت شما باشید،اهل بهشت ۱۲۰ صف هستند.هشتاد صف آن از امت من است.سپس فرمود:هفتاد هزار از امت من بدون حساب به بهشت می رود.

در بعضی از روایات است که عمر گفت:یا رسول اللّه،هفتاد هزار نفر؟فرمود:

بله و با هر یک از آنها،هفتاد هزار.

عکاشه بن محصن برخاست و گفت:یا رسول اللّه،دعا کن که مرا از ایشان قرار دهد.فرمود:خدایا او را از ایشان قرار ده.یکی از انصار هم همین خواهش را کرد و حضرت فرمود:عکاشه بر تو سبقت گرفت.ابن عباس گوید:این مرد انصاری منافق بود و بدینجهت پیامبر در باره اش دعا نکرد.

مقصود:

یا أَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ

: ای مکلفین از عذاب خدا بپرهیزید و از معصیت خدا بترسید.چنان که وقتی گفته می شود:از شیر بترسید،یعنی از درندگی شیر بترسید نه از خود شیر.

إِنَّ زَلْزَلَهَ السّاعَهِ شَیْءٌ عَظِیمٌ

:مقارن فرا رسیدن قیامت و بقولی پیش از آن زمین به شدت می لرزد.برخی گفته اند:این زمین لرزه،از شرایط و علامات قیامت است بهر حال این زمین لرزه،سخت وحشتناک است و قابل تحمل نیست.

از این آیه نیز استفاده می شود که:معدوم«شیء»نامیده می شود-زیرا بقیامت که هنوز نیامده و اکنون معدوم است«شیء»گفته شده است.

یَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَهٍ عَمّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ کُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها

:

روزی که زلزله را می بینید،مادران شیر ده-که نمیتوانند از کودک خود جدا شوند-اطفال را از یاد می برند و بارداران،حمل خود را می نهند و فارغ می شوند.

از اینجا معلوم می شود که:زلزله در همین دنیاست.زیرا شیر دادن و وضع حمل کردن مربوط به زندگی این دنیاست.

و اگر مقصود از«یوم»خود قیامت باشد،مقصود این است که آن روز چنان سهمگین است که اگر مادری شیر ده و باردار باشد،از شدت ترس از شیر دادن غافل می ماند و وضع حمل می کند.اگر چه در قیامت که همان آخرت است بار داری و شیر دادن وجود ندارد.

وَ تَرَى النّاسَ سُكارىٰ وَ ما هُمْ بِسُكارىٰ

:می بینی که مردم از شدت ترس مست هستند،اما نه مست باده.برخی گویند:یعنی چون از ترس حوادث ناگوار عقل خود را از کف داده اند،چنین بنظر می رسد که مست شده اند.

وَ لٰكِنَّ عَذابَ اللّٰهِ شَدِيدٌ

:از سختی عذاب است که آنها به این حال گرفتار هستند.

وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يُجادِلُ فِي اللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ

:در بارهٔ مشرکینی است که در بارهٔ توحید و نفی شرک،بدون دانش و از روی جهل محض،جدال میکردند.برخی گویند:

منظور نضر بن حارث است که مردی سخت جدلی بود و می گفت:فرشتگان دختران خدایند و قرآن افسانه ها و اساطیر گذشتگان است و منکر قیامت می شد.

وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطانٍ مَرِيدٍ

:و از هر شیطان گمراه کننده،تبعیت می کنند.

اگر این آیه در بارهٔ نضر باشد،مقصود از شیطان،شیطان انسانی است.زیرا او از عجمها و یهود مطالبی بر ضد مسلمانان اخذ میکرد.

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلاّهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ

:از شیطانی تبعیت می کند که بر او لازم شده است که هر که دوستش بدارد،گمراهش کند.پس چرا انسان مطیع شیطان شود و از اطاعت کسانی که او را به رحمت خدا دعوت می کنند،خودداری کند؟! برخی گویند:یعنی بر شیطان نوشته شده است که هر کس اطاعتش کند،خدا گمراهش کند.و برخی گویند:یعنی بر مجادله کنندگان نوشته شده است که هر کس

متابعتشان کند،از دین گمراهش کنند.

وَ يَهْدِيهِ إِلىٰ عَذٰابِ السَّعِيرِ

:و بعذاب دوزخ هدایتش کند.

اکنون بذکر دلیل معاد می پردازد.زیرا عمدهٔ مجادلات در بارهٔ آن بوده است:

يٰا أَيُّهَا النّٰاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنّٰا خَلَقْنٰاكُمْ مِنْ تُرٰابٍ

:

اگر در بارهٔ معاد شک دارید،شما را از خاک آفریده ایم.یعنی دلیل معاد این است که اصل شما آدم از خاک است.کسی که بتواند خاک را بصورت انسانی زنده درآورد، می تواند استخوانهای پوسیده را زنده کند و اموات را برگرداند.

ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ

:سپس اولاد آدم را از نطفه که در رحم مادران قرار میگیرد و قسمتی از آن از پدر و قسمتی از مادر است،آفریدیم.

ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ

:سپس نطفه را علقه-که خون بسته است-کردیم.

ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ

:تشبیه می کند به گوشت جویده.یعنی خون بسته بصورت پاره گوشت جویده درمی آید.

مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ

:گوشت جویده ای که خلقت آن تمام و ناتمام است.

برخی گویند:یعنی صورت یافته و صورت نیافته.چنین پاره گوشتی هنوز دارای خطوط و نقشها و صورت نیست.

لِنُبَيِّنَ لَكُمْ

:برای اینکه قدرت خود را برای شما بنمایانیم که شما را باین صورتها درآورده ایم.یا اینکه برای شما بیان کنیم که هر که قادر بر ابتداست،قادر بر بازگرداندن و اعاده نیز هست.یا اینکه برای شما چیزی بیان کنیم که شک و تردید شما را از بین ببرد.

وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحٰامِ مٰا نَشٰاءُ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى

:و در رحم مادران هر چه بخواهیم تا مدتی معین که وقت وضع حمل است،نگاه میداریم.

ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلاً

:آن گاه شما را که طفلی شده اید از رحم مادر بیرون می- آوریم.طفل مصدر است و در اینجا بمعنای جمع است.

ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ

:تا بمرحله ای برسید که عقل و نیرو بکمال برسد.

ص :۱۸۲

بقولی یعنی وقت بلوغ و احتلام.در بارۀ«اشد»و اقوال علماء در بارۀ آن قبلا گفتگو کرده ایم.

وَ مِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفّٰی

:بعضی از شما پیش از بلوغ می میرید.

وَ مِنْکُمْ مَنْ یُرَدُّ إِلیٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ

:و بعضی از شما به سن پیری می رسید.

این دوره را باین جهت،پست ترین دورۀ عمر می نامد که انسان در این دوره فقط انتظار مرگ دارد،نه انتظار سلامت و نشاط و جوانی.

لِکَیْلاٰ یَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَیْئاً

:تا دیگر استفادۀ علم نکند و دانسته های خود را فراموش نماید.

عکرمه گوید:کسی که قرآن بخواند،این حال را پیدا نمیکند و به این آیه استدلال کرده است: «ثُمَّ رَدَدْنٰاهُ أَسْفَلَ سٰافِلِینَ إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ» (تین ۵ و ۶)آن گاه انسان را سفلۀ سفلگان کردیم.مگر آنان که ایمان آورده و عمل صالح کنند.عکرمه گوید:منظور قاریان قرآن است.

اکنون دلیل دیگری بر معاد آورده،می فرماید:

وَ تَرَی الْأَرْضَ هٰامِدَةً فَإِذٰا أَنْزَلْنٰا عَلَیْهَا الْمٰاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ

:زمین را خشک و بی گیاه می بینی.همین که باران بر آن فرستادیم،بوسیلۀ گیاهان نشاط و حیات و تحرک پیدا می کند و گیاهان آن افزایش می یابد.

وَ أَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ

:و از انواع گیاهان بهجت زا و نشاط انگیز و زیبا و خرم،می رویاند.

[سوره الحج (۲۲): آیات ۶ تا ۱۰]

اشاره

ذٰلِکَ بِأَنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلْحَقُّ وَ أَنَّهُ یُحْیِ اَلْمَوْتیٰ وَ أَنَّهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۶) وَ أَنَّ اَلسّٰاعَهَ آتِیَهٌ لاٰ رَیْبَ فِیهٰا وَ أَنَّ اَللّٰهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی اَلْقُبُورِ (۷) وَ مِنَ اَلنّٰاسِ مَنْ یُجٰادِلُ فِی اَللّٰهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ لاٰ هُدیً وَ لاٰ کِتٰابٍ مُنِیرٍ (۸) ثٰانِیَ عِطْفِهِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اَللّٰهِ لَهُ فِی اَلدُّنْیٰا خِزْیٌ وَ نُذِیقُهُ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ عَذٰابَ اَلْحَرِیقِ (۹) ذٰلِکَ بِمٰا قَدَّمَتْ یَدٰاکَ وَ أَنَّ اَللّٰهَ لَیْسَ بِظَلاّٰمٍ لِلْعَبِیدِ (۱۰)

ترجمه:

این است.زیرا خدا حق است و مردگان را حیات می بخشد و بر هر چیز قادر است.و قیامت فرا می رسد و در بارهٔ آن شکی نیست و خداوند کسانی را که در قبور هستند،مبعوث می گرداند.برخی از مردم،بدون دانشی و هدایتی و کتابی روشنی‌بخش،در بارهٔ خدا مجادله می کنند:بزرگی کنند تا از راه خدا گمراه کنند.برای آنهاست در دنیا خواری و روز قیامت عذاب آتش را به آنها می چشانیم:به او گفته می شود این عذاب بواسطه کارهایی است که کرده ای و خدا بندگان را ستم نمیکنند.

اعراب:

ثٰانِیَ عِطْفِهِ

:حال

ص :۱۸۴

لَهُ فِی الدُّنْیا خِزْیٌ

:مبتـدا و خبر و جمله خبر بعـد از خبر برای«مـن یجادل» ذلِکَ بِما قَـدَّمَتْ یَـداکَ :ممکـن اسـت مبتـدا و خبر و ممکن است«ذلک»خبر مبتدای محذوف باشد.

مقصود:

خداوند سبحان ادلهٔ قیامت را ذکر کرد.اکنون میفرماید:

ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ هُوَ الْحَقُّ

:آنچه در بـارهٔ خلق انسـان و روییـدن گیاهان گفته شـد، بخاطر این است که:خداونـد حق است.پس بداننـد که فقط اوست که سزاوار پرستش است.

وَ أَنَّهُ یُحْیِ الْمَوْتی

:و اوست که مردگان را زنده میکند.زیرا کسی که قادر بر انشاء و آفرینش خلق است،قادر بر اعادهٔ خلق نیز هست.

وَ أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ

:و او بر هر کاری قادر است.معـدومات را موجود میکنـد و موجودات را فانی می سازد و دو باره آنها را باز میگردانـد و قدرت او را حدی و نهایتی نیست.

وَ أَنَّ السّاعَهَ آتِیَهٌ لا رَیْبَ فِیها

:و بدانند که قیامت فرا می رسد و در بارهٔ آن شکی نیست.

وَ أَنَّ اللّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ

:و خداوند مردگان را از قبرها برای حساب و جزاء خارج می گرداند.زیرا دلائل گذشته،معاد را اثبات کردند.

وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یُجادِلُ فِی اللّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ لا هُدیً وَ لا کِتابٍ مُنِیرٍ

:دسـته ای بدون داشـتن دانش و هدایت و کتاب روشنی بخش که راهنمای حق باشد،در بارهٔ خداوند مجادله میکنند.یعنی تابع دلیل عقل و سمع نیستند.بلکه از روی هوس و تقلید سخن می گویند.

از این آیه استفاده می شود که جدال با داشتن علم،خوب و بدون آن بد است.

زیرا جدال عالمانه،انسان را به اعتقاد حق وادار میکند و جدال غیر عالمانه باعتقاد باطل.

ثٰانِیَ عِطْفِهِ

:در حالی که تکبر می ورزند.عرب می گوید:«ثنی فلان عطفه»

ص :۱۸۵

یعنی تکبر کرد.عطف انسان،یعنی پهلو و کنار او که در وقت اعراض از شیء،آن را می گرداند.

لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ

:تا مردم را از دین گمراه سازد.

لَهُ فِي الدُّنْيٰا خِزْيٌ

:در دنیا گرفتار خواری و ذلت هستند.یعنی مؤمنین آنها را نکوهش میکنند و می کشند.

وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيٰامَهِ عَذٰابَ الْحَرِيقِ

:و روز قیامت عذاب سوزان جهنم را به- آنها می چشانیم.

ذٰلِكَ بِمٰا قَدَّمَتْ يَدٰاكَ

:به آنها گفته می شود:این بخاطر کارهایی است که از دست شما صادر شده است.

وَ أَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلاّٰمٍ لِلْعَبِيدِ

:خداوند از روی ظلم و ستم بندگان گنهکار را عذاب نمیکند.

این آیه دلالت دارد بر بطلان قول جبریان که بخداوند نسبت ظلم میدهند.

ص :۱۸۶

[سوره الحج (٢٢): آيات ١١ تا ١۵]

اشاره

وَ مِنَ اَلنّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اَللّهَ عَلى حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ اِطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ اِنْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ خَسِرَ اَلدُّنْيا وَ اَلْآخِرَةَ ذلِكَ هُوَ اَلْخُسْرانُ اَلْمُبِينُ (١١) يَدْعُوا مِنْ دُونِ اَللّهِ ما لا يَضُرُّهُ وَ ما لا يَنْفَعُهُ ذلِكَ هُوَ اَلضَّلالُ اَلْبَعِيدُ (١٢) يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ اَلْمَوْلى وَ لَبِئْسَ اَلْعَشِيرُ (١٣) إِنَّ اَللّهَ يُدْخِلُ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ إِنَّ اَللّهَ يَفْعَلُ ما يُرِيدُ (١۴) مَنْ كانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اَللّهُ فِي اَلدُّنْيا وَ اَلْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى اَلسَّماءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ ما يَغِيظُ (١۵)

ترجمه:

و از مردم کسی است که با دو دلی خدا را می پرستد.اگر نیکی به او رسد بخدا

ص: ١٨٧

اطمینان یابد و اگر فتنه ای بدو رسد،روگردان شود.دنیا و آخرت را زیان کرده است.

این است زیان آشکار.جز خدا چیزهایی را میخواند که به او سود و زیان نمیرساند.

این است گمراهی آشکار.کسی را میخواند که زیانش از سودش نزدیکتر است.چه دوست و همدمی بد است!خدا مردم مؤمن و نیکوکار را به بهشت که در زیر آن نهرها روان است داخل میکند.خدا هر چه بخواهد میکند.کسی که گمان دارد که خدا پیامبر را در دنیا و آخرت یاری نمیکند،ریسمانی به آسمان کشد،آن گاه قطع کند و ببیند آیا نیرنگش چیزی را که مایهٔ خشم او شده است می برد؟

قرائت:

خسر الدنیا:برخی«خاسر الدنیا»خوانده اند.وجه اول این است که بدل است از«انقلب علی وجهه»و وجه دوم این است که حال است.

ثم لیقطع:برخی به سکون لام و برخی به کسر لام خوانده اند.اصل این لام مکسور است و بنا بر این اگر ساکن شود بخاطر این است که حرف عطف جزء کلمه شمرده شود.مثل«و لیوفوا»و«و لیطوفوا»

لغت:

حرف:طرف و جانب اطمینان:آرامش فتنه:محنت انقلاب:بازگشت عشیر:همدم نصرت:یاری سبب:وسیله.به ریسمان و راه و پول«سبب»گفته می شود.

اعراب:

لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ

:برخی گویند:این لام در اصل مؤخر است.یعنی«من لضره...» علت این است که لام برای قسم است و بهتر است که مقدم شود.(مطالب و اقوال

ص :۱۸۸

دیگری هم هست که برای رعایت حال خوانندگان محترم از بیان آنها صرف نظر شد) البته ممکن است لام را لام ابتدا گرفت و فعل«یدعو»تکرار فعل«یدعو»قبل).

شأن نزول:

گویند آیهٔ «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّهَ...» در بارهٔ جماعتی نازل شد که بمدینه رفتند تا خدمت پیامبر برسند.یکی از آنها وقتی حالش خوب می شد و اسبش می زایید و زنش پسر می آورد و گوسفندش زیاد می شد،خشنود می شد و اطمینان پیدا میکرد و هر گاه بیمار می شد و زنش دختر می زایید،می گفت:از این دین خیری ندیدم.

مقصود:

قبلا در بارهٔ کفار و مجادلات ایشان گفتگو کرد و اینک در بارهٔ مقلدین ضلال و عوامل انحراف می فرماید:

وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّهَ عَلیٰ حَرْفٍ

:در میان مردم کسانی هستند که خدا را از روی ضعف ایمان عبادت می کند.آنها بقدری در این راه ضعف نشان میدهند که مثل اشخاصی هستند که بر لبهٔ پرتگاه ایستاده اند. قدرتی بر تحصیل دلائل قوی ندارند و خدا را با مختصر شبهه ای عبادت میکنند یا از یاد می برند.حسن می گوید:

دین دو حرف است:زبان و قلب.هر کس خدا را به زبان عبادت کند نه بقلب،بر لبهٔ پرتگاه سقوط است.

فَإِنْ أَصابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ

:اگر بر اثر عبادت،برفاه و عافیت و فراوانی نعمت برسند،بعبادت خدا اطمینان پیدا می کنند.

وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَهٌ انْقَلَبَ عَلیٰ وَجْهِهِ

:اما اگر گرفتاری پیدا کنند،بکفر می گرایند.یعنی بحال اول خود برمیگردند.

خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَهَ

:بر اثر جدا شدن از دین در این دنیا و بر اثر نفاقش در آن عالم،گرفتار زیان می شود.

ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ

:این است زیان آشکار.زیرا شخصی که اینطور است نه دنیا را دارد نه آخرت را.

يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّهِ مٰا لاٰ يَضُرُّهُ وَ مٰا لاٰ يَنْفَعُهُ

:چنين كسى كه در حقيقت غير خدا را مى پرستد،نه از اين پرستش سودى مى برد و نه از ترك آن زيانى مى بيند.

ذٰلِكَ هُوَ الضَّلاٰلُ الْبَعِيدُ

:اين كار گمراهى است،گمراهى دور از حق و رشد.

يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ

:اين كه در گمراهى دور از حق است غير خدا را كه زيانش از سودش نزديكتر است مى خواند.يعنى در عالم آخرت زيانش از سودش نزديكتر است.اين تعبير با توجه به اينكه چنين معبودى هيچ نفعى ندارد،باز هم صحيح است.زيرا عرب به چيزى كه نيست،مى گويد:بعيد است.

لَبِئْسَ الْمَوْلىٰ وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ

:چه بد ياور و چه بد همدمى برگزيده اند،يعنى بتى كه به او دل بسته اند،يار و رفيق خوبى نيست.

اكنون كه وضع مردمى كه در بارۀ دين در ترديدند،روشن شد،در بارۀ پاداش مؤمنين مى فرمايد:

إِنَّ اللّٰهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ إِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مٰا يُرِيدُ

:خداوند مردمى را كه بوحدتش تصديق و كارهاى نيكو مى كنند،داخل بهشتهايى مى كند كه نهرها از زير آنها روان است.خدا در بارۀ اوليايش و فرمانبردارانش هر چه از نيكى خواهد كند و در بارۀ دشمنانش و معصيت كارانش هر چه از اهانت خواهد كند و مانعى در برابرش نيست.

مَنْ كٰانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيٰا وَ الْآخِرَهِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمٰاءِ

:

هر كس گمان كند كه خدا پيامبرش را يارى نميكند و دشمنش را در دنيا و آخرت شكست نميدهد،ريسمانى به سقف آسمان ببندد.

ثُمَّ لْيَقْطَعْ

:و آن قدر بكشد تا ريسمان گسيخته شود و خود بر زمين سقوط كرده،از شدت خشم بميرد.اما اينكار بى فايده است زيرا خدا رسولش را يارى ميكند و خشم او بى فايده است.

فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مٰا يَغِيظُ

:ببیند آیا با این تدبیر و نیرنگ شعلۀ خشمش فرو می نشیند یا نه؟

ص :۱۹۰

برخی آیه را اینطور معنی کرده اند:این شخص وسیله ای پیدا کند و به آسمان رود و یاری و وحی خدا را از پیامبرش قطع کند و با این نیرنگ،اسباب ناراحتی و خشم خود را-که عبارت است از وحی و نصرت الهی-از میان ببرد.آیا این کار ممکن است؟ همانطوری که اینکار ممکن نیست،قطع وحی و نصرت هم ممکن نیست.

اینکه می گوید:به آسمان رود،بخاطر این است که وحی و نصرت از آسمان و بوسیلۀ فرشتگان آسمانی نازل می شود.

اگر مراد از نصرت الهی رزق و روزی باشد،معنی آیه این است که:هر کس گمان میکند که خدا روزیش نمیدهد و روزی را خودش بدست می آورد،این زحمت را متحمل شود و روزی خود را زیاد کند.یعنی با هیچ نیرنگی نمیتوان روزی را زیاد کرد.

ص :۱۹۱

[سوره الحج (۲۲): آیات ۱۶ تا ۱۸]

اشاره

وَ کَذٰلِکَ أَنْزَلْنٰاهُ آیٰاتٍ بَیِّنٰاتٍ وَ أَنَّ اَللّٰهَ یَهْدِی مَنْ یُرِیدُ (۱۶) إِنَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ اَلَّذِینَ هٰادُوا وَ اَلصّٰابِئِینَ وَ اَلنَّصٰاریٰ وَ اَلْمَجُوسَ وَ اَلَّذِینَ أَشْرَکُوا إِنَّ اَللّٰهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ إِنَّ اَللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ (۱۷) أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللّٰهَ یَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِی اَلْأَرْضِ وَ اَلشَّمْسُ وَ اَلْقَمَرُ وَ اَلنُّجُومُ وَ اَلْجِبٰالُ وَ اَلشَّجَرُ وَ اَلدَّوَابُّ وَ کَثِیرٌ مِنَ اَلنّٰاسِ وَ کَثِیرٌ حَقَّ عَلَیْهِ اَلْعَذٰابُ وَ مَنْ یُهِنِ اَللّٰهُ فَمٰا لَهُ مِنْ مُکْرِمٍ إِنَّ اَللّٰهَ یَفْعَلُ مٰا یَشٰاءُ (۱۸)

ترجمه:

و همین طور قرآن را آیه های روشن نازل کرده ایم و خدا هر که را خواهد هدایت کند.خداوند در روز قیامت،میان مردمی که ایمان آورده اند و یهودیان و صابئان و مسیحیان و زردشتیان و مشرکین فاصله می اندازد.خداوند بر هر چیز گواه است.آیا نمی بینی که برای خدا آنها که در آسمان و آنها که در زمینند و خورشید و ماه و ستارگان و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم سجده می کنند و بسیاری

ص: ۱۹۲

سزاوار عذابند؟و هر که را خدا خوار سازد،گرامی دارنده ای ندارد.خدا هر چه خواهد کند.

اعراب:

خبر«ان»اول جملۀ «إِنَّ اللّٰهَ يَفْصِلُ...» است.

مقصود:

اكنون بيان مى كند كه آيات را براى اينكه حجت خلق باشند نازل كرده است:

وَ كَذٰلِكَ أَنْزَلْنٰاهُ آيٰاتٍ بَيِّنٰاتٍ

:در اينجا مجموعۀ قرآن را به آيات پيش تشبيه كرده،مى فرمايد:همانطورى كه آيات گذشته را بعنوان حجت و بينه نازل كرده ايم،قرآن هم حجت و بينه است و دلالت صريح دارد بر توحيد و عدل و مقررات فردى و اجتماعى.

وَ أَنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ

:و بر تو نازل كرديم كه خداوند هر كه را بخواهد براه دين هدايت مى كند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هٰادُوا وَ الصّٰابِئِينَ وَ النَّصٰارىٰ وَ الْمَجُوسَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللّٰهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ

:سنت خداوند است كه ميان حق و باطل جدا كند.روز قيامت هم مؤمن و يهودى و مسيحى و زردشتى و مشرك را از يكديگر جدا مى سازد.اهل حق را رو سفيد و اهل باطل را رو سياه محشور ميكند تا از يكديگر شناخته شوند.

إِنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

:خداوند بر هر چيزى آگاه و گواه است، پيش از آنكه جامۀ هستى بپوشد.زيرا داناى غيب است.

اكنون به پيامبر گرامى خطاب كرده،مى فرمايد:

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبٰالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ كَثِيرٌ مِنَ النّٰاسِ

:آيا نميدانى كه اهل آسمانها و زمين و خورشيد و ماه و ستارگان و كوه ها و درختان و جنبندگان و مردم مؤمن،در برابر خدا خضوع و خشوع مى كنند؟

سپس از ذکر ساجدان منصرف شده،می فرماید:

وَ کَثِیرٌ حَقَّ عَلَیْهِ الْعَذابُ

:و بسیاری از مردم از توحید و عبادت خدا سرپیچی میکنند و مستوجب عذاب می شوند.بدیهی است که استحقاق عذاب ناشی از ترک سجود است.

وَ مَنْ یُهِنِ اللّهُ فَما لَهُ مِنْ مُکْرِمٍ

:هر که را خداوند بدبخت و خوار کند و وارد دوزخ سازد،کسی نیست که او را یاری کند و سعادت بخشد و به بهشت برد.زیرا کیفر و پاداش بدست خداست.

إِنَّ اللّهَ یَفْعَلُ ما یَشاءُ

:خدا هر که را خواهد نعمت بخشد و هر که را خواهد انتقام گیرد.(البته انعام و انتقام خدا بمقتضای ایمان و کفر است نه بدون جهت و دلیل).

ص :۱۹۴

[سوره الحج (۲۲): آیات ۱۹ تا ۲۴]

اشاره

هٰذانِ خَصْمانِ اِخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ فَالَّذِینَ کَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیابٌ مِنْ نارٍ یُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ اَلْحَمِیمُ (۱۹) یُصْهَرُ بِهِ ما فِی بُطُونِهِمْ وَ اَلْجُلُودُ (۲۰) وَ لَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَدِیدٍ (۲۱) کُلَّما أَرادُوا أَنْ یَخْرُجُوا مِنْها مِنْ غَمٍّ أُعِیدُوا فِیها وَ ذُوقُوا عَذابَ اَلْحَرِیقِ (۲۲) إِنَّ اَللّٰهَ یُدْخِلُ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فِیها حَرِیرٌ (۲۳) وَ هُدُوا إِلَی اَلطَّیِّبِ مِنَ اَلْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلیٰ صِراطِ اَلْحَمِیدِ (۲۴)

ترجمه:

این دو گروه،با یکدیگر در بارهٔ خدایشان به خصومت پرداخته اند.آنها که کافر شده اند،برای ایشان جامه هایی از آتش بریده شده و از بالای سرشان،آب جوش، ریخته می شود.آنچه در شکمشان هست و پوستشان پخته می شود و برای ایشان است گرزهایی از آهن.هر وقت بخواهند از غم و اندوه از آن خارج گردند،در آن باز

ص: ۱۹۵

گردانـده می شونـد و عـذاب سوزان به آنهـا چشانیـده می شود.خداونـد مردم مؤمن و نیکو کـار را به بهشت هایی می برد که نهرها از زیر آنها روان است.در آنجا دسـتبندها از طلا و مرواریـد زیور خود کننـد و لباسـشان در آنجا دیباست.بگفتار خوب و براه ستوده،هدایت شده اند.

قرائت:

اهـل مـدینه و عاصم«لؤلؤ»را در اینجا و در سورهٔ فاطر به نصب و دیگران به جر خوانـده انـد تنها یعقوب در اینجا به نصب و در آنجا به جر خوانده است.وجه جر این است که عطف است بر لفظ«ذهب»و وجه نصب این است که عطف است بر محل آن.

لغت:

خصـم:ایـن کلمـه مفرد و جمع و مـذکر و مؤنث یکسـان اسـت.در عیـن حـال مثنـای آن هـم جـایز است و اینکه در آیه مثنی آورده،بخـاطر ایـن اسـت کـه آنهـا دو گروه و دو خصم هسـتند که بـا یکـدیگر بمخاصـمه پرداخته انـد.نظیر «إِنْ طائِفَتانِ مِنَ- الْمُؤْمِنِینَ...» (حجرات ۹).

صهر:پختن و ذوب شدن.

مقامع:جمع«مقمعه»وسیله ای که با آن سر را بکوبند.

حریق:محرق و سوزنده.

اساور:جمع اسوار.دستبندها.سِوار و سُوار هم جایز است.

شأن نزول:

گوینـد: «هذانِ خَصْمانِ» در بـارهٔ شـش نفر از مـؤمنین و کفـار نـازل شـده اسـت کـه در جنـگ بـدر بـا یکـدیگر مبـارزه کردند:حمزه،عتبه بن ربیعه را کشت.علی(ع) ولید بن عتبه را کشت و عبیده بن حرث،شیبه بن ربیعه را کشت.

راوی این روایت ابو ذر است.او سوگنـد یـاد می کرد که آیه در بـارهٔ آنها نازل شـده است.بخاری نیز در صـحیح این مطلب را روایت کرده است.

ص:۱۹۶

برخی گویند:در بارهٔ اهل کتاب و اهل قرآن و بقولی در بارهٔ مؤمنین و کافرین نازل شده است.

این دو قول با گفتهٔ ابو ذر از لحاظ حقیقت چندان تفاوتی ندارد،جز اینکه اینها روز بدر را ذکر نکرده اند.

مقصود:

قبلا در بارهٔ اهل ایمان و اهل کفر سخن گفت.اینک در بارهٔ مبارزات خستگی- ناپذیر طرفین می فرماید:

هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ

:در حقیقت مؤمنین را یک گروه و صائبان و یهودیان و مشرکین و زردشتیان را هم یک گروه حساب کرده،میفرماید:این دو گروه در بارهٔ دین خدا به مخاصمه پرداخته اند.یهودیان و مسیحیان به مسلمانان می گویند:

ما پیش خدا برتر از شماییم.زیرا پیامبر و دین ما قبل از پیامبر و دین شماست.

مسلمانان می گویند:ما بهتریم.زیرا ما بکتابها و پیامبران شما ایمان داریم و بکتاب و پیامبر خویش نیز ایمان داریم.اما شما از روی حسد به پیامبر و قرآن ما کفر می ورزید.این است خصومت ایشان.

برخی گویند:منظور خصومت و جنگ روز بدر است.

فَالَّذِینَ کَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیابٌ مِنْ نارٍ

:ابن عباس می گوید:هنگامی که کافران بدوزخ می روند،لباسهای کوتاهی از آتش به تن دارند.برخی گویند:

لباسشان از مس گداخته است.برخی گویند:آتش چنان آنها را احاطه می کند که مثل لباس،بدن آنها را می پوشاند.

یُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِیمُ. یُصْهَرُ بِهِ ما فِی بُطُونِهِمْ وَ الْجُلُودُ

: از بالای سرشان آب جوشیده ای بر آنها ریخته میشود که درون آنها را می پزد و ذوب میکند و پوست آنها را می گدازد.در خبر است که این آب جوشان وارد شکم آنها میشود.

وَ لَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَدِیدٍ

:ما چیزهایی شبیه گرز آهنین بر سر آنها کوبیده میشود.پیامبر خدا بروایت ابو سعید خدری در اینباره فرمود:اگر یکی از آن

ص: ۱۹۷

گرزها در زمین قرار داده شود،تمام جن و انس را بر خود جای میدهد.

حسن گوید:شعله های آتش آنها را بالا میبرد.آن گاه بوسیلهٔ گرزهای آهنین به اعماق جهنم سقوط می کنند و ساعتی آرام ندارند.

كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا

:هر گاه بخواهند بر اثر شدت ناراحتی از آتش خارج شوند،با همان گرزها بجایگاه خود باز گردانده میشوند.

وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ

:به آنها گفته میشود:عذاب سوز و گداز جهنم را بچشید.

تا اینجا در بارهٔ یکی از خصم ها گفتگو کرد.اکنون در بارهٔ خصم دیگر می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

:خداوند مردمی را که بوحدانیتش اقرار و کارهای نیکو کرده اند،داخل بهشتهایی می کنند که از زیر بناها و درختانشان نهرها جاری است.

يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ

:

زر و زیور آنها دستبندهایی است از طلا و مروارید و لباس آنها در آنجا از دیبا است.

خداوند پوشش لباس حریر را در دنیا بر مردان حرام و آنها را تشویق کرده است که در آخرت بپوشند.

وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ

:در بهشت راهنمایی شده اند به تحیتهای نیکو.

آنها یکدیگر را به نیکی درود و تحیت می فرستند و خدا و ملائکه نیز آنها را تبریک و تهنیت می گویند.

برخی گویند:یعنی ارشاد میشوند به«لا اله الا اللّه»و«الحمد للّه».

برخی گویند:یعنی به سخنان دلنشین و پسندیده.

برخی گویند:یعنی به ذکر خدا.

وَ هُدُوا إِلىٰ صِرٰاطِ الْحَمِيدِ

:و براه خدایی که مستحق حمد و ستایش است

ص :۱۹۸

و به بندگان نعمت می بخشد،هدایت شده اند.

در روایت است که پیامبر خدا فرمود:هیچ چیز در پیشگاه خدا محبوب تر از حمد نیست.

«صِرٰاطِ الْحَمِيدِ»

راه اسلام و راه بهشت است.

ص :۱۹۹

[سوره الحج (۲۲): آیات ۲۵ تا ۳۰]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرٰامِ اَلَّذِی جَعَلْنٰاهُ لِلنّٰاسِ سَوٰاءً اَلْعٰاکِفُ فِیهِ وَ اَلْبٰادِ وَ مَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحٰادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذٰابٍ أَلِیمٍ (۲۵) وَ إِذْ بَوَّأْنٰا لِإِبْرٰاهِیمَ مَکٰانَ اَلْبَیْتِ أَنْ لاٰ تُشْرِکْ بِی شَیْئاً وَ طَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطّٰائِفِینَ وَ اَلْقٰائِمِینَ وَ اَلرُّکَّعِ اَلسُّجُودِ (۲۶) وَ أَذِّنْ فِی اَلنّٰاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجٰالاً وَ عَلیٰ کُلِّ ضٰامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ (۲۷) لِیَشْهَدُوا مَنٰافِعَ لَهُمْ وَ یَذْکُرُوا اِسْمَ اَللّٰهِ فِی أَیّٰامٍ مَعْلُومٰاتٍ عَلیٰ مٰا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَهِ اَلْأَنْعٰامِ فَکُلُوا مِنْهٰا وَ أَطْعِمُوا اَلْبٰائِسَ اَلْفَقِیرَ (۲۸) ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ اَلْعَتِیقِ (۲۹) ذٰلِکَ وَ مَنْ یُعَظِّمْ حُرُمٰاتِ اَللّٰهِ فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ أُحِلَّتْ لَکُمُ اَلْأَنْعٰامُ إِلاّٰ مٰا یُتْلیٰ عَلَیْکُمْ فَاجْتَنِبُوا اَلرِّجْسَ مِنَ اَلْأَوْثٰانِ وَ اِجْتَنِبُوا قَوْلَ اَلزُّورِ (۳۰)

ص: ۲۰۰

ترجمه:

آنـان را که کـافر شونـد و از راه خـدا و مسـجد الحرام که برای مردمش قرار داده ایم و بـومی و غیر بومی در آن یکساننـد منع کنند و در آنجا بخواهند به بیراهه و ظلم گرایند،از عذاب دردناک می چشانیم.و یادآور هنگامی که جای خانه را برای ابراهیم آماده کردیم که چیزی شـریک من قرار نـده و خانه ام را برای طواف کننـدگان و قیام کننـدگان و راکعان سـجده کننده،پاک گردان.و در میان مردم اعلام حـج کن که پیاده و سوار بر مرکبهای لاغر که از راه دور می آینـد،سوی تو خواهند آمد.تا منافع خود را ببیننـد و نام خـدا را در روزهایی معلوم بخاطر اینکه چارپایان را به آنها روزی داده یاد کنند و بخورید از آن و گرسـنهٔ فقیر را اطعام کنید.آن گاه مو و ناخن خود را ازاله کنند و نذرهای خود را وفا کنند و بخانهٔ عتیق طواف نمایند.حج این است.و هر کس حریم های خـدا را تعظیم کنـد،پیش خدایش برایش بهتر است و چارپایان برای شـما حلال شده است مگر آنچه برای شما خوانده میشود.از پلیدی بتها و از سخن دروغ اجتناب کنید.

قرائت:

سواء:حفص از عاصم و روح و زید از یعقوب به نصب و دیگران به رفع خوانده اند.

رفع بنا بر این است که خبر مقـدم است.وجه نصب آن این است که مفعول مطلق است برای فعل محـذوف یا حال است و بنا بر این رفع«العاکف»بخاطر عمل مصدر است.

لغت:

عاکف:کسی که در یک مکان معین اقامت می کند.

بادی:بیابان نشین و در آیه غیر بومی.

مکان:جای شیء.

ص:۲۰۱

رجال:جمع راجل:پیادگان.

ضامر:لاغر.

عمیق:دور.

بائس:کسی که سخت گرسنه است.

فقیر:کسی که تهیدست است.

تفث:برطرف کردن زوائد بدن.

اعراب:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

:خبر«ان»محذوف بقرینهٔ «وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ...» بالحاد:باء زائده است ولی باء«بظلم»برای تعدیه است.

عَلى كُلِّ ضامِرٍ

:در محل نصب و حال یأتین:در محل جر و صفت.بمعنی«علی ابل ضامره آتیه...»

مقصود:

اکنون در بارهٔ کفار می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ الَّذِي جَعَلْناهُ لِلنّاسِ

:آنها که کافر می شوند یا در گذشته کافر شدند و هم اکنون مردم را از طاعت خدا و مسجد الحرام که عبادتگاه مردم است باز میدارند،گرفتار عذاب می شوند.

مسجد الحرام را خانهٔ مردم میخواند.زیرا همگان در آنجا یکسانند.

سَواءً الْعاكِفُ فِيهِ وَ الْبادِ

:در آنجا بومیهای مکه و غیر بومیهایی که از خارج آمده اند،یکسانند و هیچکدام بر دیگری برتری ندارند.

برخی گویند:طبق این آیه،کرایه دادن و فروختن خانه های مکه حرام است و مقصود از مسجد الحرام،تنها خود مسجد نیست،بلکه همهٔ حرم را شامل می شود.چنان که می فرماید: «سُبْحانَ الَّذِي أَسْرى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ

الْأَقْصَی» (اسراء ۱)که مقصود حرکت پیامبر در شب معراج از مکه است نه از مسجد.(البته اگر این قول صحیح باشد،کسانی که خانه ساخته اند،می توانند

ص :۲۰۲

خود ساختمان را بفروشند یا کرایه دهند.اما نسبت به زمین حقی ندارند).

برخی گویند:مراد از مسجد الحرام خود مسجد است.بر حسب ظاهر این قول صحیح است.پس مقصود این است که مسجد الحرام را نمازگاهشان و محل اعمال حجشان قرار داده ایم.از این لحاظ بومی و غیر بومی دارای حق مشترک هستند.اما مشترکین خود را ارباب و صاحب اختیار مسجد میدانستند و مسلمانها را از نماز خواندن در مسجد و طواف منع می کردند.

وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذابٍ أَلِيمٍ

:الحاد انحراف است.برخی گویند:مقصود شرک است و برخی گویند:منظور حلال شمردن محرمات و ارتکاب گناهان است.یعنی هر که مشرک شود و از این راه ظلم کند یا مرتکب حرام و گناه شود،او را از عذاب دردناک می چشانیم.

برخی گویند:این آیه در بارۀ کسانی نازل شده است که در سال حدیبیه پیامبر را از ورود بمکه منع کردند.

وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِيمَ مَكانَ الْبَيْتِ

:بیاد آور هنگامی را که جای خانه را برای ابراهیم آماده کردیم و به او نشان دادیم.

سدی گوید:ابراهیم نمیدانست کعبه را کجا بسازد.خداوند بادی سخت فرستاد تا خاک ها را از روی پایه های اصلی کعبه که در زمان طوفان نوح ویران شده بود،برداشت و پایه ها آشکار گردید.

أَنْ لا تُشْرِكْ بِی شَيْئاً

:و به او وحی کردیم که جز مرا عبادت نکند و در اینخانه بتوحید مرا بخواند.

وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطّائِفِينَ وَ الْقائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ

:و خانه ام را از لوث شرک و بت پرستی برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و راکعان و ساجدان پاک گردان.

مقصود از قیام کنندگان بقولی اهل مکه و بقولی نماز گزار است.

وَ أَذِّنْ فِی النّاسِ بِالْحَجِّ

:در میان مردم ندا کن و اعلام حج بده.

این آیه خطاب به کیست؟

ص :۲۰۳

۱-خطاب به ابراهیم است.ابراهیم در مقام ایستاد و گفت:ای مردم،خداوند شما را دعوت به حج کرده است.مردم هم به«لبیک اللهم لبیک»اجابت کردند.از علی(ع)و ابن عباس و ابو مسلم.

۲-خطاب به پیامبر اسلام است.پیامبر در حجه الوداع،وجوب حج را بمردم اعلام کرد،از حسن و جبائی.

جمهور مفسرین بقول اول معتقد شده،گویند: خداوند صدای ابراهیم را بگوش همهٔ کسانی که خدا علم داشت که حج میکنند،رسانید.چنان که صدای مورچه را با اینکه در روی زمین بود بگوش سلیمان که در میان لشکریان بر مقام رفیعی بود رسانید.

از ابن عباس روایت شده که:ابراهیم برای انجام مأموریت خود بر کوه ابو- قبیس رفت و دو انگشت را بر گوش خود نهاد و گفت:ای مردم،خدا را اجابت کنید.

مردم هم در صلب پدران«لبیک»گفتند.نخستین کسانی که جواب دادند اهل یمن بودند.

يَأْتُوكَ رِجالاً وَ عَلى كُلِّ ضامِرٍ

:مردم پیاده و سواره بسوی تو می آیند.

ضامر بمعنی شتر لاغر است.ابن عباس می گوید:چه شتر و چه غیر شتر وقتی داخل حرم شود،لاغر می شود.سعید بن جبیر گوید:وی بفرزندانش میگفت:از مکه برای حج پیاده حرکت کنید تا پیاده برگردید که من از رسول گرامی اسلام شنیدم که حاجیان سواره،بهر گامی که مرکبشان بردارد،هفتاد حسنه و حاجیان پیاده بهر گامی که برمیدارند هفتصد حسنه از حسنات حرم نصیبشان می شود.گفتند:حسنات حرم چیست؟گفت:هر حسنه ای از آن برابر است با صد هزار حسنه.

يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ

:این مرکبهای لاغر و شتران راهوار،از راه های دور وارد مکه می شوند.

از انس بن مالک روایت شده است که پیامبر خدا فرمود:خداوند به اهل عرفات بر فرشتگان افتخار کرده،می فرماید:فرشتگان،نگاه کنید به بندگان من که با مو-

های ژولیده و سر و لباس غبار آلوده از راه های دور بسوی من آمده اند.شما را گواه میگیرم که دعای آنها را مستجاب کردم و آرزوی آنها را بر آوردم و بدانشان را بخوبانشان بخشودم.و به نیکانشان هر چه خواستند دادم و چون کوچ کردند و وقوف کردند و بر گشتند،باز هم خداوند بفرشتگان همانطور میفرماید.

لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ

:برخی گویند:یعنی در سفر حج علاوه بر فیوضات معنوی تجارت نیز می کنند.و برخی گویند:یعنی تجارت دنیا و پاداش آخرت نصیبشان می شود.برخی گویند:منظور منافع آخرت یعنی عفو است و مغفرت.از امام باقر(ع) نیز همین طور روایت شده است.پس معنی جمله این است که آنها در سفر حج کارهایی میکنند که مورد توجه خداست و نفع آخرت دارد.

وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيّامٍ مَعْلُوماتٍ

:در بارهٔ ذکر نام خدا در ایام معلوم، اختلاف است.

برخی گویند:ده روز اول ذی الحج است و اینکه می گوید:معلومات،بخاطر این است که بدانستن آن حریصند.تا وقت حج را بشناسند و ایام معدوده ایام تشریق است.برخی گویند:منظور روز عید و ایام تشریق یعنی سه روز بعد از آن است و ایام معدوده ده روز اول است.از امام باقر(ع)نیز همین طور روایت شده است.زجاج می گوید:همین قول صحیح تر است.زیرا کلمهٔ ذکر دلالت دارد بر بردن نام خدا در موقع قربانی.چنان که بدنبال آن می فرماید:

عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ

:یعنی بر ذبح و نحر شتر و گاو و گوسفند که خدا به آنها روزی کرده است.

این ایام(روز عید و سه روز بعد)مخصوص همین کار است.

برخی گویند:مقصود از ذکر ذبح است.زیرا از آنجا که ذبح همراه ذکر است، می توان ذکر را گفت و ذبح را اراده کرد.برخی گویند:تکبیر است.یعنی تکبیر در منی بعد از پانزده نماز که اول آنها نماز ظهر است بدین ترتیب: «اللّه اکبر.اللّه اکبر.

لا اله الا اللّه و اللّه اکبر.اللّه اکبر و للّه الحمد اللّه اکبر علی ما هدانا و الحمد للّه علی ما أبلانا

و اللّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام».

اصل بهیمه از ابهام است.یعنی غیر فصیح و نامعلوم و علت اینکه به حیوان بهیمه گفته شده است،همان نداشتن زبان است.

کلمهٔ انعام از نعمت و بمعنی نرمی است و به شتر گفته می شود.علت اینکه به شتر انعام گفته شده،نرمی سمهای اوست.در موقعی که گاو و گوسفند با شتر جمع شوند به آنها نیز می توان انعام گفت.اما به تنهایی نه.

فَکُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقِیرَ

:از گوشت چار پایان بخورید و به گرسنهٔ مستمند نیز انعام کنید.

برخی گویند:بائس کسی است که دستش را به سؤال دراز می کند.

ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ

:آن گاه مو و ناخن خود را بگیرند و غسل کنند و بوی خوش استعمال کنند.زجاج گوید:«قضاء تفث»کنایه از خروج از احرام است.

وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ

:و نذرهای خود را بپایان برسانند.ابن عباس گوید:

منظور این است که آنچه نذر کرده اند،قربانی کنند و برخی گویند:کارهایی را که نذر کرده اند در ایام حج انجام دهند،بجای آورند.گاه می شود که انسان نذر می کند که اگر خدا حجی نصیبش کرد،عمل خیری انجام دهد.بهتر است هر نذری که کرده است،و لو مطلق باشد،در ایام حج بجای آورد.

وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ

:این امر برای وجوب است.یعنی واجب است که طواف حج را بجای آورند.زیرا این طواف از ارکان حج است و هیچ خلافی در آن نیست.برخی گویند:منظور طواف بازگشت از منی است.زیرا خداوند دستور داده است که پس از انجام مناسک،انجام شود.

اصحاب ما روایت کرده اند که منظور طواف نساء است که با آن آمیزش با زنان مباح می شود و این طواف بعد از طواف حج انجام میگیرد.زیرا پس از طواف حج همه چیز حلال می شود،جز زن و پس از طواف نساء زن نیز حلال می شود.

منظور از«بیت عتیق»کعبه است.عتیق نامیده شده برای اینکه از ملک مردم

آزاد است.یا اینکه از دستبرد خرابکاری جباران آزاد است و هر جباری پیش از ظهور پیامبر اسلام قصد تخریب آن را کرد،هلاک شد.اینکه حجاج که آنجا را خراب کرد و از نو ساخت هلاک نشد،بواسطهٔ برکت پیامبر گرامی اسلام بود.زیرا خداوند این امت را به برکت پیامبرش از عذاب استیصال ایمن ساخت.برخی گویند:

علت اینکه«عتیق»نامیده شده،این است که در موقع طوفان نوح همه جا را آب فرا گرفت جز این نقطهٔ مقدس که آزاد بود.برخی گویند:منظور قدیم بودن خانه است.

زیرا این خانه،اولین خانه ای است که آدم بنا کرد و ابراهیم تجدید بنا کرد.

ذٰلِکَ

:همین جا وقف است.یعنی امر حج و مناسک حج همین است.

وَ مَنْ یُعَظِّمْ حُرُمٰاتِ اللّٰهِ فَهُوَ خَیْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ

:حرمت چیزی است که هتک آن جایز نیست و باید به انجام آن قیام کرد.یعنی هر کس مرزهای خدا را تعظیم و دستوراتش را اجرا کند،در عالم آخرت برایش بهتر است.

تعظیم منهیات و مرزهای خدا،پیرامون آنها نگشتن و از آنها دوری جستن است.بنظر اکثر مفسرین،منظور از حرمات،بقرینهٔ خود آیات،مناسک حج است.

ابن زید گوید:منظور این حرام هاست:خانهٔ حرام،شهر حرام،ماه حرام و مسجد الحرام.گوید:شاهد آن «اَلشَّهْرُ الْحَرٰامُ بِالشَّهْرِ الْحَرٰامِ وَ الْحُرُمٰاتُ قِصٰاصٌ» است(بقره ۱۹۴)ماه حرام بماه حرام و حرمتها را قصاصی است.

وَ أُحِلَّتْ لَکُمُ الْأَنْعٰامُ إِلاّٰ مٰا یُتْلیٰ عَلَیْکُمْ

:و چارپایان یعنی گاو و گوسفند و شتر بر شما حلال است.اما آن چیزهایی که در سورهٔ مائده گفته می شود،از قبیل مردار و خفه شده و سقوط کرده و بضرب شاخ هلاک شده و جز آن حلال نیستند.

فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثٰانِ

:از پلیدی بتها اجتناب کنید.

اصحاب ما روایت کرده اند که:بازی شطرنج و نرد و انواع دیگر قمار از پلیدی بتهاست.

برخی گویند:بتها را بخون قربانی ها آلوده میکردند و بهمین جهت«رجس» نامیده شدند.

وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ

:و از سخن دروغ بپرهیزید.برخی گویند:منظور تلبیهٔ مشرکین است که می گفتند:«لبیک لا شریک لک الا شریکاً هو لک تملکه» اصحاب ما روایت کرده اند که غنا و سخنان بیهوده هم داخل در قول زور است.

در روایت است که پیامبر گرامی اسلام ایستاد و فرمود:مردم.شهادت دروغ را در ردیف شرک بخدا قرار دادم.سپس این آیه را خواند: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» یعنی میان نهی از پرستش بت و شهادت دروغ جمع شده است.

ص :۲۰۸

[سوره الحج (۲۲): آيات ۳۱ تا ۳۵]

اشاره

حُنَفاءَ لِلّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّهِ فَكَأَنَّما خَرَّ مِنَ اَلسَّماءِ فَتَخْطَفُهُ اَلطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ اَلرِّيحُ فِي مَكانٍ سَحِيقٍ (٣١) ذلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اَللّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى اَلْقُلُوبِ (٣٢) لَكُمْ فِيها مَنافِعُ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّها إِلَى اَلْبَيْتِ اَلْعَتِيقِ (٣٣) وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً لِيَذْكُرُوا اِسْمَ اَللّهِ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ اَلْأَنْعامِ فَإِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ اَلْمُخْبِتِينَ (٣۴) اَلَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اَللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ اَلصّابِرِينَ عَلى ما أَصابَهُمْ وَ اَلْمُقِيمِي اَلصَّلاةِ وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ (٣۵)

ترجمه:

مخلصان خدا باشيد نه شرك آورندگان به او و هر كس بخدا شرك آورد،گويا از آسمان سقوط مى كند و مرغ او را بمنقار مى گيرد يا باد او را در جاى دورى مى برد.

ص:۲۰۹

چنین است و هر کس شعائر خدا را تعظیم کند،این تعظیم نشان تقوای دلهاست.

شما را در آن تا مدتی معین منافعی است.سپس محل(ذبح)آن،ناحیهٔ خانهٔ عتیق است.برای هر امتی عبادتگاهی قرار دادیم تا نام خدا بر حیوانات بسته زبان که روزیشان کرده است یاد کنند.خدایتان خدای یگانه است.مطیع او شوید و فروتنان را مژده ده.آنها که چون یاد خدا شود،دلشان بترسد و آنها که بر مصیبتها صبر کنند و بپا دارندهٔ نماز باشند و از آنچه روزیشان کردیم انفاق کنند.

قرائت:

فتخطفه:اهل مدینه به باب تفعل خوانده اند.

منسکا:کوفیان به کسر میم و دیگران بفتح میم خوانده اند.البته اصل در آن فتح میم است منتهی گاهی هم کسر میم در اسم مکان بر خلاف قیاس رواست.

لغت:

خطف:ربودن سحیق:بعید.

شعائر:نشانه های مناسک حج و قربانیهایی که بقربانگاه رانده می شود.

منسک:موضع عبادت اخبات:خضوع

مقصود:

حُنَفٰاءَ لِلّٰهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ

:براه راست و به امر خدا باشید و از ادیان دیگر دست بردارید و حجتان را از روی اخلاص و توحید بجای آورید و در تلبیهٔ حج احدی را شریک خدا نسازید.

سپس در بارهٔ مشرکین مثلی زده،میفرماید:

وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَكَأَنَّمٰا خَرَّ مِنَ السَّمٰاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكٰانٍ سَحِيقٍ

:هر که بخدا شرک آورد،گویی از آسمان سقوط می کند و مرغ او را

با سرعت می رباید یا اینکه باد او را به جای دور دستی می برد.

زجاج میگوید:بر حسب این آیه،دوری مشرک از خدا مانند دور افتادن کسی است که از آسمان بیفتد و مرغ او را برباید یا باد او را بجای دور دستی برد.

دیگران گویند:مشرک را بکسی تشبیه کرده است که از آسمان سقوط میکند و هیچ راه نجاتی ندارد و سرانجام هلاک می شود.

ذٰلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعٰائِرَ اللّٰهِ فَإِنَّهٰا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ

:همین است که گفتیم.

در بارهٔ شعائر خدا اختلاف است.برخی گویند:مناسک حج است،برخی گویند:

قربانی حج است که باید حیوان سالم انتخاب و فربه کرد.در روایت است که:شعائر جمع شعیره،به معنای شتری است که کوهان آن از سمت راست بشکافند تا معلوم باشد که برای قربانی است پس بهتر آن است که چاق تر و بزرگتر باشد.بعضی گویند:

شعائر خدا یعنی دین خدا و تعظیم آن یعنی التزام به آن.

یعنی هر کس تعظیم کند شعائر خدا را،نشان داده است تقوای قلبی خود را، بدیهی است که تقوای حقیقی همان تقوای قلبی است.بعضی گویند:یعنی صدق نیست.

لَكُمْ فِيهٰا مَنٰافِعُ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى

:در این شعائر برای شما منافعی است تا وقتی که قربانی شود.

اگر مراد از شعائر قربانی باشد،منافع آن عبارت از سوار شدن و استفادهٔ از شیر آن.از امام باقر(ع)نیز چنین روایت شده است.بنا بر این تا این حیوان قربانی نشده،می توان از منافع آن استفاده کرد.

اما برخی می گویند:تا وقتی که حیوان نام قربانی رویش گذاشته نشده، می توان از فوائد آن برخوردار شد ولی همین که نام قربانی رویش گذاشته شد،نباید از منافع آن استفاده کرد.البته قول اول صحیح تر است.زیرا پیش از آنکه قربانی نامیده شود،شعائر نیست.

اگر مراد از شعائر،مناسک حج باشد،مقصود از منافع تجارت است تا بازگشت از مکه.

و اگر مراد دین باشد،مقصود از منافع پاداش اخروی است تا قیام قیامت.

ثُمَّ مَحِلُّها إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ

:در صورتی که مراد از شعائر قربانی باشد،مقصود این است که پایان مدت قربانی ها آن وقتی است که به خانهٔ کعبه برسند.و برخی گویند:

تمام حرم است.

اصحاب ما گویند:اگر قربانی برای حج است،پایان مدت آن وقتی است که به منی برسند و اگر برای عمرهٔ مفرده است،وقتی است که به مکه برسند و سر ببرند یا نحر کنند.

کسانی که می گویند:مقصود از شعائر مناسک حج است،می گویند:پایان آن هنگامی است که طواف انجام گیرد.زیرا پس از طواف،از احرام خارج می شوند.

و اگر مقصود از شعائر دین باشد،محتمل است که مقصود از جملهٔ این باشد که پایان آن قسمت از دین که مربوط به احرام است،کارهایی است که در جوار کعبه انجام میگیرد و محتمل است که مقصود این باشد که اجر آن بر خدای کعبه است.

وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً

:برای هر دسته ای از گذشتگان اهل ایمان،در قربانی عبادتی قرار دادیم.یا اینکه قربانی قرار دادیم یا عبادتگاهی قرار دادیم یا شریعتی و آئینی قرار دادیم.

لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللّهِ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ

:این راه عبادت را پیش پای آنها گذاشتیم،تا خدا را بر چارپایانی که به آنها روزی داده،یاد کنند.

از این آیه برمی آید که ذبح و قربانی مخصوص این امت نیست و پیش از ما نیز مشروع بوده است.

فَإِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ

:معبود شما یکی است و شریک و همتا ندارد.پس بر قربانیها نام غیر خدا را نبرید.

فَلَهُ أَسْلِمُوا وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ

:خدا را اطاعت کنید و متواضعینی که بخدا اطمینان دارند،بشارت ده.

برخی گویند:مقصود آنهایی است که ظلم نمیکنند و چون به آنها ظلم شود،

بقدری بکیفر اخروی ظالم اطمینان دارند که هیچ ناراحت نمیشوند.

اَلَّذِینَ إِذٰا ذُکِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ

:آنها که چون از خدا ترسانده شوند، می ترسند.

وَ الصّٰابِرِینَ عَلیٰ مٰا أَصٰابَهُمْ

:و آنها که در برابر بلاها و مصیبتها و بر طاعت خدا صبر می کنند.

وَ الْمُقِیمِی الصَّلاٰةِ وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ یُنْفِقُونَ

:و آنها که نماز را در موقع خود بپا میدارند و صدقات واجب و غیر واجب را می پردازند.

ص :۲۱۳

[سوره الحج (۲۲): آیات ۳۶ تا ۴۰]

اشاره

وَ اَلْبُدْنَ جَعَلْنٰاهٰا لَكُمْ مِنْ شَعٰائِرِ اَللّٰهِ لَكُمْ فِيهٰا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اِسْمَ اَللّٰهِ عَلَيْهٰا صَوٰافَّ فَإِذٰا وَجَبَتْ جُنُوبُهٰا فَكُلُوا مِنْهٰا وَ أَطْعِمُوا اَلْقٰانِعَ وَ اَلْمُعْتَرَّ كَذٰلِكَ سَخَّرْنٰاهٰا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۳۶) لَنْ يَنٰالَ اَللّٰهَ لُحُومُهٰا وَ لاٰ دِمٰاؤُهٰا وَ لٰكِنْ يَنٰالُهُ اَلتَّقْوىٰ مِنْكُمْ كَذٰلِكَ سَخَّرَهٰا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اَللّٰهَ عَلىٰ مٰا هَدٰاكُمْ وَ بَشِّرِ اَلْمُحْسِنِينَ (۳۷) إِنَّ اَللّٰهَ يُدٰافِعُ عَنِ اَلَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ كُلَّ خَوّٰانٍ كَفُورٍ (۳۸) أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقٰاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اَللّٰهَ عَلىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (۳۹) اَلَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيٰارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلاّٰ أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اَللّٰهُ وَ لَوْ لاٰ دَفْعُ اَللّٰهِ اَلنّٰاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوٰامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَوٰاتٌ وَ مَسٰاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اِسْمُ اَللّٰهِ كَثِيراً وَ لَيَنْصُرَنَّ اَللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اَللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۴۰)

ص: ۲۱۴

ترجمه:

برای شما قربانیها را از شعائر خدا قرار دادیم که برای شما در آنها خیر است.

پس نام خدا را در حالی که بپا ایستاده اید بر آنها ببرید و چون به پهلو در افتادند، از آنها بخورید و به قناعت پیشه و خواهنده بخورانید.این چنین آنها را برای شما مسخر کردیم.شاید شکر کنید.گوشت و خون آنها بخدا نمیرسد ولی تقوای شما بخدا می رسد.این چنین آنها را برای شما مسخر کردیم تا خدا را بر اینکه هدایتتان کرده بزرگ شمارید و نیکو کاران را بشارت ده.خدا از مردم مؤمن دفاع میکند و خدا خیانتکار کفر پیشه را هدایت نمیکند.به آنها که قتال میکنند اجازه داده شده زیرا مظلوم شده اند و خدا بیاری آنها قادر است.آنها که از دیارشان بنا حق اخراج شده اند.جز اینکه می گویند:پروردگار ما خدای یکتاست و اگر خدا بعضی از مردم را به بعضی دفع نمیکرد،کلیساها و کنیسه ها و نمازها و مسجدها که در آنها نام خدا بسیار برده می شود،ویران می شد و خدا هر که را یاریش کنند یاری میکند و خدا توانا و بزرگ است.

قرائت:

لن ینال...و لکن یناله:یعقوب هر دو را به تاء خوانده.ابو جعفر اولی را به تاء خوانده.دیگران هر دو را به یاء خوانده اند.علت این است که«لحوم»را اگر بمعنی جماعت بگیریم،حکم مؤنث و اگر بمعنی جمع بگیریم،حکم مذکر دارد.

کلمهٔ«تقوی»هم جایز الوجهین است.

یدافع:ابن کثیر و اهل بصره«یدفع»خوانده اند.گاهی باب مفاعله با ثلاثی مجرد بیک معنی است.

دفع اللّٰه:اهل مدینه و یعقوب«دفاع»خوانده اند،بهمان دلیلی که گذشت.

اذن...یقاتلون:اهل مدینه و حفص هر دو را مجهول و ابو بکر و ابو عمرو و یعقوب اولی را مجهول و دومی را معلوم و ابن عامر اولی را معلوم و دومی را مجهول و دیگران هر دو را معلوم خوانده اند.اگر اولی را معلوم بخوانیم ضمیر فاعل به«اللّٰه»

برمیگردد و اگر مجهول بخوانیم«للـذین»در محـل رفع و نائب فاعل است،و اگر دومی را معلوم بخوانیم.ضـمیر جمع فاعل آن و اگر مجهول بخوانیم نائب فاعل آن است.

هـدمت:اهل حجاز بـدون تشدید خوانده اند.اگر به تشدید بخوانیم مخصوص کثرت است و اگر بدون تشدید بخوانیم مشترک است میان قلت و کثرت.

لغت:

بدن:جمع بدنه:شتر فربه وجوب:افتادن صواف:جمع صافّ:به صف ایستادگان قانع:قناعت کننده ای که آبروی خود را نریزد.

معتر:کسی که سؤال کند.

صومعه:محل تجمع مسیحیان.

بیع:کنیسهٔ یهودیان.

اعراب:

بـدن:منصوب به فعـل مقـدر صواف:حـال اَلَّذِینَ أُخْرِجُوا :در محـل جر و بـدل از «لِلَّذِینَ یُقٰاتَلُونَ» یـا خـبر مبتـدای محـذوف یا منصوب بفعل محذوف.

إِلاّٰ أَنْ یَقُولُوا

:استثناء در اینجا برای نقض نفی است.یعنی«الا بقولهم» بعضهم:بدل از«الناس»بدل بعض از کل.

مقصود:

در اینجا بذکر شعائر پرداخته،می فرماید:

وَ الْبُدْنَ جَعَلْنٰاهٰا لَکُمْ مِنْ شَعٰائِرِ اللّٰهِ

:شتران درشت اندام و بقولی گاوان و شتران را که برای قربانی قابل استفاده هستند،از نشانه های دین و مناسک حج قرار

دادیم تا با سوق آنها بقربانگاه و قربانی آنها و اطعام مستمندان،عبادت کنید و پاداش بگیرید.

لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ

:در این قربانیها برای شما خیر دنیا و آخرت است.یا اینکه فقط خیر آخرت است.چه مطلوب اصلی همان است.

فَاذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ

:در حال نحر آنها بپای ایستید و به- سنت و آئین رسول اعظم اسلام مقید باشید و بگوئید:«اللّه اکبر،لا اله الا اللّه و اللّه اکبر اللهم منک و لک».

برخی گویند:منظور این است که یکی از دستهای شتران را ببندید و آنها را به صف بپای دارید تا بر یکدیگر سبقت نگیرند.

از امام صادق(ع)روایت شده است که شتران را بپای دارند و دستهای آنها را بیکدیگر ببندند.

این در مورد شتر است و اما گاو باید دستها و پاهایش را بست و دمش را آزاد گذاشت و اما گوسفند باید سه دست و پایش را بست و یکی را باز گذاشت.

فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا

:همین که حیوان بر زمین افتاد و جان داد،از گوشت آن بخورید.

وَ أَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ

:قانع کسی است که به آنچه به او میدهند یا دارد قناعت میکند و معتر کسی است که سؤال میکند.برخی گویند:قانع کسی است که سؤال میکند و معتر کسی است که خود را در معرض اطعام قرار میدهد و سؤال نمیکند.

امام باقر و امام صادق(ع)میفرمایند:قانع کسی است که بهر چه به او دادی اکتفاء می کند و خشم نمیگیرد و ترشرویی نمیکند و چهره در هم نمی کشد و معتر کسی است که دست خود را دراز میکند که به او خوراک داده شود.

در روایت حلبی است که امام صادق(ع)فرمود:قانع کسی است که سؤال میکند و به آنچه به او دهند قناعت میکند و معتر آن است که می آید و سؤال نمیکند.

ص :۲۱۷

ابن عباس می گفت:قانع کسی است که به آنچه به او دهند قناعت کند و معتر کسی است که در خانه ها بیاید.زهیر می گوید:

علی مکثریهم حق من یعتریهم

و عند المقلین السماحه و البذل

بر ثروتمندان ایشان است حق کسانی که بر در خانه ها حاضر می شوند و پیش تهیدستان آنهاست بذل و بخشش.

در روایت است که سزاوار است،ثلث قربانی را اطعام کنند و ثلث آن را به قانع و معتر دهند و ثلث دیگر را بدوستان اهدا کنند.

كَذٰلِكَ سَخَّرْنٰاهٰا لَكُمْ

:چنان که وصف کردیم،آنها را برای شما رام کردیم تا در برابر ارادۀ شما تسلیم باشند و آنها را نحر یا ذبح کنید و از آنها سواری بگیرید و از نتاج آنها استفاده کنید.اما حیوانات وحشی و درندگان برای شما رام نیستند.

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

:شاید شما شکر این نعمت را بجای آورید.

لَنْ يَنٰالَ اللّٰهَ لُحُومُهٰا وَ لاٰ دِمٰاؤُهٰا وَ لٰكِنْ يَنٰالُهُ التَّقْوىٰ مِنْكُمْ

:گوشت و خون قربانیها بخدا نمی رسد،اما تقوای شما بخدا می رسد.کنایه از اینکه خدا از شما قبول می کند.معمولا چیزهایی که مورد قبول انسان است می گویند به او می رسد.

خداوند هم خطاب خود را بر اساس محاورات مردم صادر فرموده است.

رسم عرب جاهلی این بود که در موقع قربانی در برابر کعبه می ایستادند و خونها را قربه الی اللّٰه،به اطراف کعبه می پاشیدند(بگمان اینکه خداوند از این خونها استفاده می برد.اما قرآن اعلام داشت که خداوند بگوشت و خون محتاج نیست و چیزی از اینها بخدا نمی رسد ولی تقوی که عبارت از آن حالت اخلاص و توجه است،بخدا می رسد).

كَذٰلِكَ سَخَّرْنٰاهٰا لَكُمْ

:تفسیر آن گذشت.

لِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ عَلىٰ مٰا هَدٰاكُمْ

:تا خدا را بخاطر اینکه راه دین را برای شما روشن کرد،تکبیر گویید.برخی گویند:یعنی بگویید:اللّٰه اکبر علی ما هدانا.

وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ

:اهل توحید و نیکو کاران را بشارت ده.

إِنَّ اللّهَ يُدافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا

:در این آیه مؤمنین را بشارت پیروزی داده، می فرماید:خداوند بمنظور دفاع از مؤمنین،غائلۀ مشرکین را بر طرف می کند و مؤمنین را یاری میدهد.

إِنَّ اللّهَ لا يُحِبُّ كُلَّ خَوّانٍ كَفُورٍ

:آنهایی را که بخدا خیانت کرده،برای او شریک قرار داده و کفر پیشه کرده اند،دوست نمیدارد.

زجاج گوید:هر که نام غیر خدا را بر قربانیها ببرد،خائن کفر پیشه است.

پس از بشارت به دفاع و نصرت مؤمنین،بیان می کند که آنها برای جنگ با مشرکین از جانب خدا مأذونند.

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا

:به این جهت به آنها اذن داده شده،که ظلم دیده اند برنامۀ مشرکین اذیت و آزار مسلمین بود.روزی نبود که مجروح یا دست و پا شکستۀ مسلمانی نزد پیامبر خدا نیاید و شکایت نکنند.اما پیامبر خدا به آنها می فرمود:صبر کنید.من مأمور به جنگ نیستم.همین که بمدینه هجرت کرد،این آیه نازل شد و این اولین آیه ای است که در بارۀ جنگ های اسلامی نازل شده است.

وَ إِنَّ اللّهَ عَلى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ

:آنها را وعدۀ پیروزی داده،می فرماید:خدا آنها را یاری میکند و بر یاری آنها قادر است.

سپس به بیان وضع زندگی آنها پرداخته،می فرماید:

اَلَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلاّ أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللّهُ

:آنها که از مکه اخراج شدند و بمدینه یا حبشه رفتند.اگر مراد رفتن بمدینه باشد،آیه مدنی است و اگر مراد حبشه باشد،آیه مکی است.این اخراج به این صورت بود که آنها را بقدری اذیت کردند و تحت فشار قرار دادند که ناچار شدند جلای وطن کنند و این کار ناحق بود.زیرا می گفتند:پروردگار ما خدای یکتاست.

امام باقر(ع)می فرماید:این آیه در بارۀ مهاجرین نازل شده و در بارۀ آل محمد(ص)نیز جاری است زیرا آنها نیز از وطنشان اخراج و ترسانیده شدند.

وَ لَوْ لا دَفْعُ اللّهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ

:

اگر خدا شر بعضی از مردم را بوسیلهٔ بعضی دفع نمیکرد،کلیساها و کنیسه ها و مسجدها ویران می گشت و پایگاه مقدسی که در ادیان مختلف برای پرستش خدا در روی زمین بوجود آمده است،از بین می رفت.

برخی گویند:صومعه کلیسای مسیحیان در کوه و بیابان و بیعه کلیسای ایشان در آبادیها و مسجد،عبادتگاه مسلمین و صلوات عبادتگاه یهودیان است.

ابن عباس و ضحاک و قتاده گویند:یهودیان به معبد خود«صلات»گویند.بنا بر- این کلمه معرب است.

حسن گوید:مقصود از«صلات»خود نماز است و خراب شدن نماز یعنی کشته شدن نماز گزاران.

برخی گویند:مقصود از«صلاه»«مصلی»و نماز خانه است.چنان که می فرماید:

«لاٰ تَقْرَبُوا الصَّلاٰةَ وَ أَنْتُمْ سُكٰارىٰ» (نساء ۴۳)به مسجد در حال مستی نزدیک نشوید.(اما بقرینهٔ ذیل آیه: «حَتّٰى تَعْلَمُوا مٰا تَقُولُونَ» بعید است که مقصود مسجد باشد.بلکه مقصود نماز است).

يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللّٰهِ كَثِيراً

:ضمیر به مساجد برمیگردد.یعنی در مساجد زیاد نام خدا برده می شود.برخی گویند:ضمیر به کلیسا و کنیسه ها نیز برمی گردد.زیرا در آنجاها نیز غالباً نام خدا برده می شود.

وَ لَيَنْصُرَنَّ اللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ

:خدا کسانی را که یاری دینش کنند،یاری میکند.

إِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ

:خداوند قادر و غالب است.

ص :۲۲۰

[سوره الحج (۲۲): آيات ۴۱ تا ۴۵]

اشاره

اَلَّذِينَ إِنْ مَكَّنّٰاهُمْ فِي اَلْأَرْضِ أَقٰامُوا اَلصَّلاٰةَ وَ آتَوُا اَلزَّكٰاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ اَلْمُنْكَرِ وَ لِلّٰهِ عٰاقِبَةُ اَلْأُمُورِ (۴۱) وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عٰادٌ وَ ثَمُودُ (۴۲) وَ قَوْمُ إِبْرٰاهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ (۴۳) وَ أَصْحٰابُ مَدْيَنَ وَ كُذِّبَ مُوسىٰ فَأَمْلَيْتُ لِلْكٰافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كٰانَ نَكِيرِ (۴۴) فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنٰاهٰا وَ هِيَ ظٰالِمَةٌ فَهِيَ خٰاوِيَةٌ عَلىٰ عُرُوشِهٰا وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ (۴۵)

ترجمه:

آنها كه اگر در روى زمين قدرتشان دهيم،نماز ميگزارند و زكات ميدهند و امر بمعروف و نهى از منكر ميكنند و عاقبت كارها براى خداست.و اگر ترا تكذيب كنند،پيش از آنها نيز قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهيم و قوم لوط و اصحاب مدين تكذيب كردند و موسى تكذيب شد.كافران را مهلت دادم سپس آنها را گريبانگير كردم.چگونه بود انكار من؟بسيارى از قريه ها را كه ظالم بودند هلاك كرديم و اكنون بناهاى آنها از ساكنين خالى است و بسيارى از چاه ها كه معطل مانده و قصرهاى محكم و گچكارى شده كه تهى مانده.

ص: ۲۲۱

قرائت:

اهلکناها:بصریان«اهلکتها»خوانده اند.

لغت:

خاویه:خالی تعطیل:ابطال عمل مشید:مرتفع و بقولی گچکاری شده.

مقصود:

اکنون در بارۀ مهاجرین می فرماید:

اَلَّذِینَ إِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاٰةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ

:تمکین،قدرت- بخشیدن و ابزار کار را در اختیار دیگری قرار دادن و راهنمایی کردن بر انجام کار است یعنی ما به آنها وسائل کارها را عطا کردیم و در زمین قدرت بخشیدیم تا نماز بگزارند و حقوق واجب مالی را ادا کنند.

وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ

:و امر بمعروف و نهی از منکر کنند.

معروف حق و منکر باطل است،زیرا حق،صحتش شناخته شده و باطل ممکن نیست که صحتش شناخته شود.این جمله دلالت دارد بر وجوب امر بمعروف و نهی از منکر.

زجاج گوید:این آیه وصف کسانی است که خدا را یاری کنند.

امام باقر میفرماید:مصداق این آیه،بخدا مائیم.

وَ لِلّٰهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ

:عاقبت کارها بدست خداست.این جمله نظیر «إِلَی اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» است یعنی هر ملکی و حکومتی و قدرتی باطل می شود جز ملک و حکومت و قدرت حق و سرانجام همۀ امور بدست خدا می افتد.

اکنون پیامبر خود را در برابر تکذیب کنندگان تسلیت داده،می فرماید:

وَ إِنْ یُکَذِّبُوکَ فَقَدْ کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عادٌ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ إِبْراهِیمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحابُ مَدْیَنَ

:همۀ این امتها-یعنی امت نوح و عاد و ثمود و امت ابراهیم و قوم لوط و اصحاب مدین-پیامبر خود را تکذیب کرده اند.

وَ كُذِّبَ مُوسىٰ

:موسی هم تکذیب شد.اما نه بوسیلۀ قومش.زیرا قومش بنی اسرائیل بودند که به او ایمان آوردند.بلکه بوسیلۀ فرعون و قومش تکذیب شد.

فَأَمْلَيْتُ لِلْكافِرِينَ

:کیفر کافران را به تأخیر انداختم و آنها را برای مدتی مهلت دادم.

ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ

:آن گاه گرفتار عذابشان کردم.

فَكَيْفَ كانَ نَكِيرِ

:استفهام تقریری است.یعنی تکذیب و کجروی آنها را انکار کردم و نعمتشان را به نعمت و حیاتشان را بهلاک تبدیل کردم.

سپس در بارۀ عذاب آنها که پیامبران را تکذیب کردند،می فرماید:

فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها وَ هِيَ ظالِمَةٌ فَهِيَ خاوِيَةٌ عَلىٰ عُرُوشِها

:چه قریه ها که هلاک کردیم و بعذاب گرفتار نمودیم.بخاطر اینکه اهل قریه ها بواسطۀ تکذیب انبیاء و کفر،ظالم بودند و اکنون این قریه ها که سقف هایشان فرو ریخته،خالی از سکنه هستند.

وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ

:و چه چاه ها که صاحبانشان هلاک شدند و خشکیدند و از آب کشیدن تعطیل ماندند و فراموش شدند و چه قصرهای بلند و گچکاری شده که ویران گشتند و از ساکنان آنها خبری و نشانی نیست.(چه رستم صولتان و رویین تنانی که داس عذاب همه را درو کرد و چه جهان گشایان مغرور و سبکسر که در برابر پیام عذاب بخاک تباهی غلطیدند.بقول محمود غزنوی:

هزار شهر گشادم بیک اشارت دست

هزار قلعه گرفتم بیک فشردن پای

چو مرگ تاختن آورد هیچ سود نکرد

قضا قضای خدای است و ملک ملک خدای)

در تفسیر اهل بیت در بارهٔ«بئر معطله»آمده است:چه بسیار دانشمندانی که به علم آنها کاری ندارند و از وجود آنها استفاده نمیشود.

ضحاک گوید:این چاه در یکی از آبادیهای حضرموت بنام حاضور بود که صالح باتفاق چهار هزار نفر افراد مؤمن بر سر آن آمدند و چون صالح مرد،گفتند

«حضرموت»و آنجا حضرموت نامیده شد.پس از موت صالح آنها زیاد شدند و کافر گردیدند و به بت پرستی پرداختند.خداوند پیامبری بنام حنظله بسوی ایشان فرستاد.

آنها حنظله را کشتند.خدا هم آنها را هلاک کرد و چاهشان معطل ماند و کاخ پادشاهشان ویران گردید.

ص: ۲۲۴

[سوره الحج (۲۲): آیات ۴۶ تا ۵۱]

اشاره

أَ فَلَمْ یَسِیرُوا فِی اَلْأَرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِهٰا أَوْ آذٰانٌ یَسْمَعُونَ بِهٰا فَإِنَّهٰا لاٰ تَعْمَی اَلْأَبْصٰارُ وَ لٰکِنْ تَعْمَی اَلْقُلُوبُ اَلَّتِی فِی اَلصُّدُورِ (۴۶) وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذٰابِ وَ لَنْ یُخْلِفَ اَللّٰهُ وَعْدَهُ وَ إِنَّ یَوْماً عِنْدَ رَبِّکَ کَأَلْفِ سَنَهٍ مِمّٰا تَعُدُّونَ (۴۷) وَ کَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَهٍ أَمْلَیْتُ لَهٰا وَ هِیَ ظٰالِمَهٌ ثُمَّ أَخَذْتُهٰا وَ إِلَیَّ اَلْمَصِیرُ (۴۸) قُلْ یٰا أَیُّهَا اَلنّٰاسُ إِنَّمٰا أَنَا لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ (۴۹) فَالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ (۵۰) وَ اَلَّذِینَ سَعَوْا فِی آیٰاتِنٰا مُعٰاجِزِینَ أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ اَلْجَحِیمِ (۵۱)

ترجمه:

آیا در زمین سیر نمیکنند تا دلهایی داشته باشند که به آن تعقل کنند و گوشها که به آن بشنوند.زیرا چشم ها کور نمیشود ولی دلهایی که در سینه ها هستند کور می شوند.عذاب را به شتاب از تو می خواهند.هرگز خداوند وعدهٔ خود را تخلف

نمیکند و یک روز پیش خدای مانند هزار سال است از روزهایی که می شمارید.

چه قریه ها که آنها را مهلت دادم و اهلشان ظالم بودند.سپس گرفتمشان و بازگشت بسوی من است.بگو:ای مردم،من برای شما ترساننده ای آشکارم.آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند،برایشان مغفرت و روزی خوبی است و آنها که در راه ابطال آیات ما کوشش کردند و مسابقه گذاشتند،اصحاب دوزخند.

قرائت:

تعدون:ابن کثیر و اهل کوفه-بجز عاصم-به یاء و دیگران به تاء خوانده اند.

قرائت یاء با«یستعجلونک»مناسب است.

معاجزین:ابن کثیر و ابو عمرو در اینجا و در سورۀ سبا بصیغۀ اسم فاعل از باب تفعیل خوانده اند.این قرائت به معنای این است که آنها به یاران رسول نسبت عجز میدادند و قرائت دیگران به معنای این است که آنها گمان میکردند:ما عاجز هستیم.

مقصود:

اکنون دستور می دهد که در بارۀ سرگذشت آنها که پیامبران خدا را تکذیب کردند بیندیشند و عبرت بگیرند.می فرماید:

أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ

:آیا قوم تو در سرزمین های یمن و شام گردش نمیکنند؟ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا :تا با چشم دل حوادث آموزنده را بنگرند و بگوش خویش داستان زندگی و مرگ و سعادت و بدبختی گذشتگان را بشنوند و تعقل کنند و عبرت گیرند.

فَإِنَّهَا لاٰ تَعْمَى الْأَبْصٰارُ وَ لٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ

:زیرا چشم ها کور نمیشوند،اما دلها که در سینه هایند،کور می شوند.

اینکه می گوید:دلهایی که در سینه هایند،برای تأکید است و الا جای دل در سینه است.چنان که می گوید: «يَقُولُونَ بِأَفْوٰاهِهِمْ» (آل عمران ۱۶۷)با دهانشان

سخن می گویند. (۱)

برخی می گوینـد:اینکه می گویـد:دلهـایی که در سـینه هاینـد،برای این است اشـتباه بقلب نخـل نشود.هم چنان که در «یَقُولُونَ بِأَفْوٰاهِهِمْ» برای این است که گاهی سخن بغیر زبان است.

مقصود این است که:چشـمها اگر چه کور باشـند،در حقیقت کور نیسـتند به شـرطی که صاحبان چشم های کور عارف به حق باشند.اما کوری دل کوری حقیقی است که انسان را به انکار توحید وادار میکند.

وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذٰابِ

:از تو می خواهند که عذاب را بر آنها نازل کنی.

وَ لَنْ یُخْلِفَ اللّٰهُ وَعْدَهُ

:اما خدا وعدهٔ خود را در نازل کردن عذاب به تأخیر نمی افکند.ابن عباس می گوید:یعنی در روز بدر عذاب می فرستد.

وَ إِنَّ یَوْماً عِنْدَ رَبِّکَ کَأَلْفِ سَنَهٍ مِمّٰا تَعُدُّونَ

:در بارهٔ این آیه اقوالی است:

۱-یعنی یک روز از روزهای آخرت با هزار سال از روزهای دنیا برابر است.

این قول از ابن عباس وعـدهٔ دیگری است.بنا بروایت دیگر ابن عباس می گفت:یک روز از روزهایی که خداونـد آسـمان ها و زمین را در آن آفرید با هزار سال برابر است.

در روایت است که فقرا نصف روز-که پانصد سال است-پیش از اغنیا به بهشت می روند.

---

۱ – ۱) -امروز بر اینند که آلت تفکر و انـدیشه مغز است.ولی قرآن همیشه تفکر و انـدیشه را بقلب نسبت میدهـد.البته متفکر حقیقی روح است.بحث در این است که آیـا آلت تفکر چیست؟ قلب یـا مغز؟ بعضـی از دانشـمندان جدیـد به این نکته تـوجه کرده انـد که قلب بر مغز تقـدم دارد و در حقیقت فرمانـده مغز قلب است و مغز خود آلـتی است در دست مغز.بـدون اینکه در بارهٔ صحت گفتهٔ قرآن تردیدی کنیم،باید منتظر باشـیم تا علم پرده از روی این حقیقت بر گیرد و یکی دیگر از معجزات علمی قرآن روشن گردد. فعلاـ می توان گفت:مسـلم است که اگر قلب لحظه ای از فرسـتادن خون به اعضاء خودداری کنـد،انسان با همهٔ خصوصـیاتش و با همهٔ افکار و عواطفش،از بین می رود.در حالی که اگر مغز از کار بیفتد،مرگ حتمی و مسلم نیست.آیا می توان بحکم همین قاعـده،تقدم قلب را بر مغز قبول کرد و تفکر مغز را هم عملی دانست که زیر فرمان و بیاری قلب صورت

می گیرد؟

پس مقصود از آیه این است که:آنها برای عذاب عجله می کنند و حال آنکه یک روز از ایام عذاب ایشان در آخرت برابر هزار سال است.

۲-یعنی در برابر قدرت خداوند یک روز و هزار سال یکی است،فرقی نیست.

که عذابی که آنها برای آن عجله دارند؛فوری واقع شود یا به تأخیر افتد.لکن خداوند متعال از روی تفضل آنها را مهلت میدهد و هیچ چیز از او فوت نمیشود.

۳-یعنی عذاب یک روز از لحاظ شدت و عظمت در عالم دیگر برابر است با عذاب هزار سال در این دنیا.هم چنان که یک روز از نعمتهای بهشت با نعمت هزار سالهٔ این جهان برابر است.

پس روزهای عذاب دیر گذرد و روزهای خوشی زود گذر است.یک روز عذاب مثل هزار سال می گذرد و هزار سال خوشی مثل یک روز می گذرد.چنان که گفته می شود:

«ایام السرور قصار و ایام الهموم طوال»روزهای خوشی کوتاه و روزهای غم طولانی است شاعر گوید:

یطول الیوم لا القاک فیه

و حول نلتقی فیه قصیر

روزی که ترا نبینم طول می کشد و سالی که ترا ملاقات کنم کوتاه است.

وَ کَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَهٍ أَمْلَیْتُ لَهٰا وَ هِیَ ظٰالِمَهٌ

:چه بسیار قریه ها که مردمشان را- که ظالم و مستحق عذاب بودند-در اول مهلت دادم.

ثُمَّ أَخَذْتُهٰا وَ إِلَیَّ الْمَصِیرُ

:آن گاه هلاکشان کردم و بازگشت هر کسی بسوی من است.

قُلْ یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ إِنَّمٰا أَنَا لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ

:بگو:ای مردم،من شما را از معاصی خدا می ترسانم و وظائف شما را برای شما بیان می کنم.

فَالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ

:آنها که ایمان آورده،عمل صالح کنند،در برابر معاصی آمرزش خدا نصیبشان می شود و از نعمت بهشت برخوردار می شوند،زیرا نعمت بهشت بهترین نعمتها در بهترین خانه هاست.

وَ الَّذِینَ سَعَوْا فِی آیاتِنا مُعاجِزِینَ أُولٰئِکَ أَصْحابُ الْجَحِیمِ

:سعی کوشش در راه رفتن و تند رفتن است:یعنی کسانی که در ابطال آیات ما می کوشند و مبالغه می کنند تا بر ما غالب آیند و بر ما سبقت گیرند با بگمان اینکه ما را بعجز می آورند اصحاب دوزخ هستند.

پایان

ص :۲۲۹

فهرست جلد شانزدهم ترجمهٔ تفسیر «مجمع البیان»

ص :۲۳۱

ص :۲۳۲

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹